

ایران نامه

مجله تحقیقات ایران‌شناسی

ویژه افغانستان

با همکاری

ولی پرخاش احمدی

مقاله ها:

گسترده‌گی و گستردگی پارادوکس تطورات اجتماعی درآمدی بر تاریخ تجدد در افغانستان (۱۸۶۹-۱۹۱۹م)	حمزه واعظی
نظام بهره برداری از زمین در افغانستان	محمد نصیر مه‌رین
نگرشی بر ادبیات معاصر افغانستان	محمد اکرم عثمان
روند ترجمه داستانهای خارجی در ادبیات افغانستان	لطیف ناظمی
طنز و طنزپردازی در ادبیات معاصر افغانستان	فرید بیژن
تحول موسیقی افغانستان در قرن اخیر	جلال نورانی
لندی: شعر مردمی پشتو	عبدالوهاب مددی
مشاهدات کابل	نجیب منلی
یادداشت‌های کابل	گلوری و نظری
	مهرانگیز کار
	فرنکیس حبیبی
	گزیده
بیان هم‌زبانی	محمد کاظم کاظمی

ایران نامه

مجله تحقیقات ایران شناسی
از انتشارات بنیاد مطالعات ایران

دبیران دوره بیست و دوم

ولی پرخاش احمدی

حسن کامشاد

اسماعیل عجمی

مدیر:

هرمز حکمت

گروه مشاوران:

ریچارد ن. فرای

راجر م. سیوری

احمد کریمی حنکاک

فرهاد کاظمی

سید حسین نصر

ویلیام ل. هنوی

گیتی آذربئی

احمد اشرف

غلامرضا افخمی

علی بنوعزیزی

سیمین بهبهانی

هاشم پسران

پیتر چلکووسکی

بنیاد مطالعات ایران که در سال ۱۳۶۰ (۱۹۸۱م) بر طبق قوانین ایالت نیویورک تشکیل شده و به ثبت رسیده، مؤسسه ای است غیرانتفاعی و غیرسیاسی برای پژوهش درباره میراث فرهنگی و شناساندن جلوه های عالی هنر، ادب، تاریخ و تمدن ایران. این بنیاد مشمول قوانین «معافیت مالیاتی» ایالات متحد آمریکا است.

نوشته ها معرف آراء نویسندگان آنهاست.

نقل از نوشته های مندرج در ایران نامه با یادآوری مأخذ مجاز است. برای تجدید چاپ تمام یا بخشی از هریک از نوشته ها موافقت کتبی مدیر فصلنامه لازم است.

Editor, *Iran Nameh*
4343 Montgomery Ave.
Bethesda MD 20814
USA

Tel: (301) 657-1990

Fax: (301) 657-1983

Email: hhekmat@fis-iran.org

بهای اشتراک:

در ایالات متحد آمریکا، با احتساب هزینه پست:

سالانه (چهار شماره) ۵۰ دلار، دانشجویی ۳۰ دلار، مؤسسات ۸۰ دلار

برای سایر کشورها هزینه پست به شرح زیر افزوده می شود:

با پست عادی ۷/۵۰

با پست هوایی: کانادا ۱۶ دلار، اروپا ۲۵ دلار، آسیا و آفریقا ۳۲ دلار

تک شماره: ۱۵ دلار

Iran Nameh

A Persian Journal of Iranian Studies
Published by the Foundation for Iranian Studies

Editorial Board (Vol. XXII):

Wali Ahmadi
Hasan Kamshad
Esmail Ajami
Managing Editor:
Hormoz Hekmat

Advisory Board:

Gholamreza Afkhami	William L. Hanaway Jr.
Ahmad Ashraf	Ahmad Karimi-Hakkak
Guity Azarpay	Farhad Kazemi
Ali Banuazizi	Seyed Hossein Nasr
Simin Behbehani	Hashim Pesaran
Peter J. Chelkowski	Roger M. Savory
Richard N. Frye	

The Foundation for Iranian Studies is a non-profit, non-political, educational and research center, dedicated to the study, promotion and dissemination of the cultural heritage of Iran.

The Foundation is classified as a Section (501) (C) (3) organization under the Internal Revenue Service Code.

The views expressed in the articles are those of the authors and do not necessarily reflect the views of the Journal.

All contributions and correspondence should be addressed to:
Editor, Iran Nameh

4343 Montgomery Ave., Suite 200
Bethesda, MD 20814, U.S.A.

Telephone: (301)657-1990

***Iran Nameh* is copyrighted 1998**

by the Foundation for Iranian Studies

Requests for permission to reprint
more than short quotations
should be addressed to the Editor

Annual subscription rates (4 issues) are: \$50 for individuals, \$30 for students
and 80 for institutions

The price includes postage in the U.S. For foreign mailing add \$7.50 for surface mail.
For airmail add \$16.00 for Canada, \$25.00 for Europe, and \$32.00 for Asia and Africa

single issue: \$15

Iran Nameh

A Persian Journal of Iranian Studies

SPECIAL ISSUE ON AFGHANISTAN

Guest Editor: Wali Ahmadi

The Paradox of Social Evolution in Afghanistan

Hamza Wa'ez

An Introduction to the History of Modernity in Afghanistan

M. Nasir Mehrin

The Structure of Land Exploitation in Afghanistan

M. Akram Osman

Reflections on Contemporary Literature in Afghanistan

Latif Nazemi

On the Translation of Foreign Fictions in Afghanistan

Farid Bezhan

Satire and Parody in Contemporary Literature of Afghanistan

Jalal Noorani

A Glance at Afghan Music in the Last One Hundred Years

A. Wahab Madadi

Landi: The Popular Pashtu Poetry

Najib Manalai

ایران نامه

سال بیست و دوم، شماره های ۱-۲

بهار و تابستان ۱۳۸۴

ویژه افغانستان

با همکاری

ولی پرخاش احمدی

یادداشت

پیشگفتار

سخنی در آغاز

مقاله ها:

۵

- | | | |
|-----|-----------------|--|
| ۱۱ | حمزه واعظی | گسترده‌گی و گسستگی پارادوکس تطورات اجتماعی |
| ۲۵ | م. نصیر مهرین | درآمدی بر تاریخ تجدد در افغانستان (۱۸۶۹-۱۹۱۹م) |
| ۴۷ | محمد اکرم عثمان | نظام بهره برداری از زمین در افغانستان |
| ۵۹ | لطیف ناظمی | نگرشی بر ادبیات معاصر افغانستان |
| ۷۱ | فرید بیژن | روند ترجمه داستانهای خارجی در ادبیات افغانستان |
| ۹۹ | جلال نورانی | طنز و طنزپردازی در ادبیات معاصر افغانستان |
| ۱۰۹ | عبدالوهاب مددی | تحول موسیقی افغانستان در قرن اخیر |
| ۱۱۷ | نجیب منلی | لندی: شعر مردمی پشتو |

گذری و نظری

- | | | |
|-----|--------------|------------------|
| ۱۳۱ | مهرانگیز کار | مشاهدات کابل |
| ۱۴۳ | فرنگیس حبیبی | یادداشت‌های کابل |

گزیده

بیان همزبانی محمد کاظم کاظمی ۱۵۷

کتاب ها و نشریه های رسیده ۱۸۱

خلاصه مقاله ها به زبان انگلیسی

گنجینه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

جلد سیزدهم

دفتر یکم و دوم

منتشر شد

Volume XIII

Fascicles 1 and 2 Published:

ILLUMINATIONISM—INDUSTRIALIZATION II
INDUSTRIALIZATION II.—IRAN II.
HISTORY OF IRAN, PRE-ISLAMIC

Published by
ENCYCLOPÆDIA IRANICA FOUNDATION
New York

Distributed by
ISENBRAUNS INC.
Winona Lake, Indiana

Tel: (574) 269-2011 Fax: (574) 269-6788

Please visit our website at
www.iranica.com

ایران نامه

مجله تحقیقات ایران شناسی

بهار و تابستان ۱۳۸۴

سال بیست و دوم، شماره ۱-۲

یادداشت

قصد این بود که نخستین شماره *ایران نامه* پس از مرگ شاهرخ مسکوب به او اختصاص یابد که معلمی یگانه و همکاری جانشین ناپذیر بود. هرچند بسی پیشتر از آن که ترک دنیا کند، بر پایه سترگ اندیشه ها و نوشته هایش، پراوازه تر از آن شده بود که نیازی به بزرگداشت و یادواره داشته باشد. شماره ویژه شاهرخ مسکوب، اما، هنگامی در خور کارنامه درخشانش خواهد بود که در فرصت کافی فراهم آید تا خُرد نباشد و به روال متعارف بسنده نکند. به این امید که شماره آینده *ایران نامه* با چنان کیفیتی تنظیم شود، این شماره یکسره به افغانستان، این سرزمین همسایه و همریشه ایران اختصاص یافته است.

همانگونه که ویراستار مدعو این شماره ویژه، دکتر ولی پرخاش احمدی در پیشگفتارش اشاره کرده، این شماره یکسره به ابتکار و تشویق و همت مسکوب جان گرفت و فراهم شد. او که وطن اصلی و همیشگی خویش را زبان فارسی

می‌شمرد، با بسیاری از نویسندگان و شاعران فارسی زبان همسایگان ایران، به ویژه افغانستان آشنا بود، همانگونه که نام و نوشته های خود او نیز، همچون نام و آثار برخی دیگر از همروزگاران، در ذهن نخبگان عرصه ادب و فرهنگ افغانستان اعتبار و جایگاهی ویژه داشت.

مقالات این شماره، جملگی به قلم محققان و منتقدان ادبی و نام آور افغان نوشته شده و از همین رو بیشتر معطوف به تاریخ و ویژگی های ادب و فرهنگ این دیارند تا تحولات و روندهای سیاسی و اقتصادی آن، که خود شماره ویژه دیگری می طلبد. متن همه نوشته ها نیز یکسره بر این واقعیت دلپذیر دلالت می کند که تفاوت ها در معنا و کاربرد واژگان در زبان فارسی نوشتاری ایران و افغانستان بسیار اندک تر از آن است که به چشم آید. با این همه برای شماری معدود از واژگانی که ممکن است برای برخی از خوانندگان ایرانی ناآشنا باشند معادلی در مقابل آورده شده است.

ایران نامه

سال بیست و دوم، شماره های ۱-۲

بهار و تابستان ۱۳۸۴

ویژه افغانستان

با همکاری

ولی پرخاش احمدی

یادداشت

پیشگفتار

سخنی در آغاز

مقاله ها:

- | | | |
|-----|-----------------|--|
| ۵ | | |
| ۱۱ | حمزه واعظی | گسترده‌گی و گسستگی پارادوکس تطورات اجتماعی |
| ۲۵ | م. نصیر مهرین | درآمدی بر تاریخ تجدد در افغانستان (۱۸۶۹-۱۹۱۹م) |
| ۴۷ | محمد اکرم عثمان | نظام بهره برداری از زمین در افغانستان |
| ۵۹ | لطیف ناظمی | نگرشی بر ادبیات معاصر افغانستان |
| ۷۱ | فرید بیژن | روند ترجمه داستانهای خارجی در ادبیات افغانستان |
| ۹۹ | جلال نورانی | طنز و طنزپردازی در ادبیات معاصر افغانستان |
| ۱۰۹ | عبدالوهاب مددی | تحول موسیقی افغانستان در قرن اخیر |
| ۱۱۷ | نجیب منلی | لندی: شعر مردمی پشتو |
| | | گذری و نظری |
| ۱۳۱ | مهرانگیز کار | مشاهدات کابل |
| ۱۴۳ | فرنگیس حبیبی | یادداشت‌های کابل |
| | | گزیده |
| ۱۵۷ | محمد کاظم کاظمی | بیان همزیانی |
| ۱۸۱ | | کتاب ها و نشریه های رسیده |
| | | خلاصه مقاله ها به زبان انگلیسی |

گنجینه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

جلد سیزدهم

دفتر یکم و دوم

منتشر شد

Volume XIII

Fascicles 1 and 2 Published:

ILLUMINATIONISM—INDUSTRIALIZATION II
INDUSTRIALIZATION II.—IRAN II.
HISTORY OF IRAN, PRE-ISLAMIC

Published by
ENCYCLOPÆDIA IRANICA FOUNDATION
New York

Distributed by
ISENBRAUNS INC.
Winona Lake, Indiana

Tel: (574) 269-2011 Fax: (574) 269-6788

Please visit our website at
www.iranica.com

سخنی در آغاز

این روح مجروح قبیله ماست
 از قتل عام هولناک قرن‌ها جسته،
 آزرده و خسته،
 دیری ست در این کنج حسرت مأمنی جسته.
 گاهی که بیند زخمه بی دمساز و باشد پنجه بی همدرد
 خواند رثای عهد و آیین عزیزش را
 غمگین و آهسته.
 (مهدی اخوان ثالث)

آیا زمان آن فرا نرسیده است که شماره بی از *ایوان نامه* را که ویژه فرهنگ و جامعه در افغانستان است، با ذکر مکرر این که ایران و افغانستان «پاره های یک پیکرند» و از روزگاری دیرین بدینسو زیست باهمی داشته اند، نیازیم؟
 آیا زمان آن فرا نرسیده است که، باری دیگر، بر اصل اشتراک زبانی میان دو کشور- که چون روز روشن است- انگشت نگذاریم، و بلبل وار زمزمه سر ندهیم که «پرنیان و پرند» را شناسه یگانه بی بیش نیست و با بازگویی این اصل آشکار، نیندازیم که پرده از راز عظیمی برداشته ایم؟
 آیا زمان آن فرا نرسیده است که بپذیریم که ذهن و زبان ما میراث خواران فرادادهای فرهنگ فارسی دری- که اکنون در واحدهای سیاسی مجزا، در کنار هم، ولی دروغا که دور از هم، بسر می بریم- از دیرباز در پس دیواره هایی از ناباوری، ناسازگاری، و بی پروایی اسیر بوده است؟

*استاد بخش مطالعات خاور نزدیک در دانشگاه کالیفرنیا (برکلی).

ما امروزیان چه بسیار از «یگانگی فرهنگی» داد سخن می دهیم و از «روابط کهن» و «همسایگی تاریخی» میان گویندگان زبان فارسی، و آنانی که در دامان فرهنگ فارسی دری پرورده شده اند، یاد می ورزیم. چه بسیار مرزهایی را که میان ما حایل شده اند، و ما را از همدیگر دور نگه داشته اند، می نکوھیم. چه پیگیرانه خود را پیام آوران «وصل کردن» می خوانیم و در واژنش و تردید «فصل کردن» می کوشیم. و چه بسیار بدین باور نیکو و بستوه دل خوش می داریم که روزی، در میقات فروغناک فرهنگ، فراتر از چندی و چونی مرزهای سیاسی روزگار، همدلانه و هم‌رایانه، با «سخن گفتن دری» در پی آن باشیم که «دست افشان غزل خوانیم و پاکویان سراندازیم».

* * *

نگاهی به دستگاه آفرینش ادبی در فرهنگ فارسی دری به روشنی می رساند که این دستگاه همواره پیوندی ژرف و بنیادین با لایه ها و مرکز های گوناگون اقتدار سیاسی داشته است. کانون این اقتدار و دایره توانمندی و اثر گذاری آن هیچگاه ثابت و پایدار و ایستا نبوده است. چه بسیار سلسله ها و دودمان هایی که گاه در تخالف و تضاد، و گاه در همسویی و همزیستی، درست همزمان و هم‌روزگار با همدیگر، در فراسوی آمودریا، در خراسان و سیستان، در فارس و طبرستان، و یا در شمال هندوستان بنیان گذارده شده اند و رشد ورزیده اند. در برهه هایی از زمان، دربارهای سلاطین و پادشاهان مراکز شکوهمندی بوده اند برای پیدایش و پرورش حرکت های پویای ادبی، و جایگاهی بوده اند فراخور برای رهایش و نوازش سخنوران و سخن پردازان و سخن آگاهان. آنچه نباید از نظر دور داشت این است که این بزرگان خود را وابسته و مربوط به ناحیت خاصی با مرزبندی های از پیش پرداخته نمی پنداشتند. بیگمان سخنورانی بوده اند که دلبستگی ویژه یی به زادگاه یا پرورشگاه خویش داشته اند، ولی هیچگاه خود را در دام خیالواره انتزاعی هويت جمعی نمی افکندند و منحصر به مرزهای کم و بیش شناخته شده سیاسی نمی نگریستند و نمی توانستند بنگرند.

با این وصف، از این امر نمی توان چشم پوشید که ما امروزیان که در واحدهای چندگانه سیاسی امروزی، هوای فرهنگ فارسی دری را نفس می کشیم، با آن که بارها از همگونی و همسانی فرهنگی یاد می ورزیم، خواسته یا ناخواسته، در گیر آن بوده ایم که این فرهنگ غنامند و فرایند پرشاخ و برگ فراوری ادبی در آن را در گونه ها و شکل های پذیرفته هويت سیاسی امروزی قالب ریزیم، و

حتی بکوشیم تا تافته نوبافته بی را بر تمامت بلندای ادب دیرین نیز پیوشانیم. از اینرو، گاهی تراشیدن گونه بی هویت آرمانی- که همواره «خود» را در برابر «دیگری» توجیه و تعریف می کند- و چه بسا که از ادعای برتری جویی و برتری خواهی نیز بار می گیرد، برنگرش مان چیره می گردد. مگر نه چنین است که گوهرتولید فرهنگی و ادبی امروز فارسی دری، به گونه بی فراگیر، در گرو بینشی بوده است که انگاره پر هیبت «ملت-دولت» (یا رساتر از آن، «دولت- ملت») در رگه های آن جریانی مستدام و مستمر داشته است؟

پیوند تنگاتنگ و سخت در همبافته آفرینش ادبی با خیالوارگی مفهوم «ملت» و سازه های پیوست آن محصول روزگار بسیار پسینی است. برداشت برانزنده بی از این پیوند، در زمینه دانش های اجتماعی و پژوهش های فرهنگی، در کنار نبشته هایی از دیگران، در اثر راهگشای اندرسن (Benedict Anderson) با عنوان *Imagined Communities* [جوامع تخیلی]، در دو سال و دوده پیشتر از امروز ارایه گردیده است. درک و دریافت این پیوند جز با دقت همه جانبه و فراگیر در انگاره «ملت» و چیرگی پدیده «ملت- دولت» امروزین و ساختارهای نیرومند آن در بافت تاریخی «گاهی ملی» امکان پذیر نخواهد بود. از رهگذرهایی چند، در حوزه فرهنگی امروزین زبان فارسی، توجه جدی به انگاره «ملت» و «هویت جمعی-ملی» در تبارشناسی تاریخ ادبی و داد و ستد آن با رویه های اقتدار سیاسی از ارزشمندی بسیار برخوردار تواند بود. باید بی درنگ افزود که منظور از خیالوارگی ملی، که بدان اشاره رفت، مصنوع بودن و ساختگی بودن ملت هایی نیست که امروزه از آبخور فرهنگ فارسی سیراب می شوند. منظور، اما، رابطه فزاینده این خیالواره زایشگر و فریبنده با کارکردهای آفرینشی و تخیلی است که بر سرشت شکننده و دگرگونی پذیر پدیده «ملت» پرده بی از ابهام و ایهام می کشد، و با پردازشی آفریدگرانه و بن مایه بی خلاق، آن را نهادی می نمایاند ازلی و ابدی و فارغ از سنجش تاریخی و دگرگشت جامعه شناختی.

«ملت» ها، اما، همان قدر با یادآوری از خاطره ها و انگاره ها و ذهن باوری هایی از گذشته و پیشینه فرهنگی خود (که در بازتافتن هویت امروزین شان اثر می گذارد). بار می پذیرند و در تعریف ماندگاری خود از آن فیض می برند که در فراموش کردن جلوه های دیگری از آن؛ همان قدر با پرده گشایی از راز و رمز نهفته در آن هویت کنونی خود را تفسیر و توجیه می کنند، که از پرده پوشی و پپیچیدگی و استتار آن. در پهنای فرهنگ فارسی دری نیز، آنگاه که گذشته ادبی گزاره بی می گردد برای تراشیدن و بنیاد نهادن هویتی امروزین،

پردازه‌های گرانسنگ ادبیات، فراتر از سنجشگری «سرشت» ادبی خود، توشه‌ راه کسانی می‌گردد که با آن که دم از فرهنگ فراگیر و «فراملتی» فارسی دری می‌زنند، درخوانش و گزینش گذشته ادبی به گونه ژرفی «ملی» و «بسته» می‌اندیشند. از همین روست که تا آنگاه که درگیر آفرینش هویت جمعی ملی در پرتو پدیدآیی و تحول و تطور «ملت-دولت» هستیم، دیدگاه‌های مان از گذشته تاریخی فرهنگ فارسی دری یکرویه و یکسویه خواهد ماند و درک مان از آنانی که با ما «اشتراک فرهنگی» دارند، از روزنه تنگ برداشت‌ها و تأمل‌های کنونی و سخت‌امروزینه انجام خواهد پذیرفت. تا آن گاه که بتوانیم چهارچوب این روزنه را باژگون‌سازیم و دیدگاه‌های چیره بر اندیشه خود را در رابطه با جغرافیا و تاریخ درازدامن فرهنگ خویش از پرویزن نقد و بازنگری بگذرانیم، ناگزیر خواهیم بود تا مرزهای سیاسی که افتراق میان «من» و «ما» را رنگی از حقانیت می‌زنند، پذیرا شویم. بی‌گمان، در موقعیتی یک چنین، سخن گفتن از باز پیوستن پاره‌های مجزای همزبان و همفرهنگ، با آن که سخت خجسته می‌نماید، جز آنکه یادآور گذشته بی‌آرامی و حسرتبار باشد، راه به جایی نخواهد برد.

اکنون که پدیده «ملت-دولت»، خواسته یا ناخواسته، حتی در چشم انداز آنانی که دم از یگانگی فرهنگی می‌زنند، امری پذیرفته شده است، و کمتر کسی را سراغ داریم که خود را فارغ از مرزهای متداول آن بخواند و بشناسد و بشناساند، زمان آن فرا رسیده است که به جای آن که همه فارسی‌زبانان را زیر چتر واحد سیاسی-ملی فراخوانیم، با اندیشه فراخ هر واحد سیاسی را که میراث خوار فرهنگ فارسی شناخته می‌شود و مردمان آن دل در گرو این فرهنگ دارند، چونان بخشی همسنگ و همتراز (و نه کمتر و نه مهتر از دیگر واحدهای همزبان) بشماریم، و فرهنگ براننده فارسی دری را در ساختن و پرداختن و تراشیدن هویت آن همان قدر سازنده بنگریم که در پایه ریزی هویت خود کارساز می‌خوانیم. و، باری، اگر هویت دیگر، یا دیگران، را پدیده بی‌پسین می‌پنداریم، نباید و نشاید که هویت خود را یکسره اصیل و همواره ماندگار قلمداد ورزیم.

از دیدگاهی یک چنین است که در شماره بی از *ایوان نامه* که اکنون در دست خواننده است. آگاهانه برآن بوده ایم که به پژوهش‌هایی توجه ورزیم که دقیقاً به جامعه و فرهنگ افغانستان (به ویژه دوران معاصر) می‌پردازند. از همین روی، نه از «اشتراک فرهنگی و زبانی» سخن به میان آورده ایم و نه درگیر ستیز خیالی «خود» و «دیگری» شده ایم. نه در پی آن بوده ایم تا پهنای فرهنگ فارسی را به مرزهای خودی محدود سازیم و نه خواسته ایم تا برای آن مرکزی تراشیم و

حاشیه‌هایی فرض ورزیم. تلاش ما بیشتر آن بوده است تا خواننده را با پاره‌یی از آنچه نویسندگان امروز افغانستان در زمینه‌های فرهنگ شناسی و جامعه پژوهی نبشته‌اند. آشنا سازیم و افزون بر تحلیل و تفسیر رویدادهای کنونی در آن دیار، روند تطور انگاره‌هایی را دریابیم که خلاقیت ادبی و فرهنگی قلمزنان آن را رقم زده‌اند و گشایشگر مسیرهای کمتر کوبیده شده در این عرصه‌ها گشته‌اند. در روزگاری که (به گفته واصف باختری):

تا باغ را تهاجم رگبار فتح کرد
با صد هزار دیده‌ی خود آسمان ندید
یک برگ، یک شکوفه که زخم تبر نداشت. . .

در روزگار تلخی که دست‌هایی آلوده گلوگاه دانش و پژوهش را در سرپنجه‌های مخوف خود می‌فشارد و از بالش و پالایش فرهنگیان جلو می‌گیرد، قلمزنان معاصر افغانستان با پیگیری تمام کوشیده‌اند تا زمینه‌ی باز شگفتن نخل ادبیات و هنر را در سرزمین خویش بجویند و دریچه‌یی- حتی اگر کوچک- به سوی روشنایی و نور بگشایند.

ایران نامه را سپاسگزاریم که زمینه‌ی نشر این شماره ویژه را فراهم آورد. همزمان با گردآوری مقالات این شماره، فرزانه سترگ و منتقد و متفکر فرهیخته، شاهرخ مسکوب، که سال‌هایی بسیار از دبیران پیوسته *ایران نامه* بود، رخت از جهان بریست و به کاروان رفتگان پیوست. درگذشت آن بزرگمرد فرهنگیان و فرهنگ پژوهان را نه فقط در ایران که در افغانستان نیز در سوگ نشاند او هرچند به نسل کهن تری از روشنفکران ایرانی متعلق بود، همواره تازه می‌اندیشید و بکر می‌نوشت. مسکوب در زمینه‌های گوناگون اندیشه و ادب قلم می‌زد و هرآنچه می‌نوشت، سرشار از بینش، دقت، و موشکافی بود. گزارش‌های درخشان وی از *سأهنامه* فرزانه طوس، همراه با خوانش جدیدی از غزل‌های خواجه شیراز، پژوهش‌های همه‌جانبه در زمینه‌ی نثر کهن و نقش عرفان و دیوان در آن، و دیدگاه‌های سنت‌شکنانه در دریافت جهان بینی سخنورانی چند که در دهه‌های آغازین سده‌ی روان مطرح بودند، همه بازگوی اندیشه‌ی زایا و پویای مسکوب است. روان آن بزرگمرد را شاد می‌طلبیم.

جامع مسکوت
ارمغان نور

جستاری در شاهنامه



ایران نامه

سال بیست و دوم، شماره های ۱-۲

بهار و تابستان ۱۳۸۴

ویژه افغانستان

با همکاری

ولی پرخاش احمدی

یادداشت

پیشگفتار

سخنی در آغاز

مقاله ها:

۵

- ۱۱ حمزه واعظی گستردگی و گسستگی پارادوکس تطورات اجتماعی
۲۵ م. نصیر مهرین درآمدی بر تاریخ تجدد در افغانستان (۱۸۶۹-۱۹۱۹م)
۴۷ محمداکرم عثمان نظام بهره برداری از زمین در افغانستان
۵۹ لطیف ناظمی نگرشی بر ادبیات معاصر افغانستان
۷۱ فرید بیژن روند ترجمه داستانهای خارجی در ادبیات افغانستان
۹۹ جلال نورانی طنز و طنزپردازی در ادبیات معاصر افغانستان
۱۰۹ عبدالوهاب مددی تحول موسیقی افغانستان در قرن اخیر
۱۱۷ نجیب منلی لندی: شعر مردمی پشتو

گذری و نظری

- ۱۳۱ مهرانگیز کار مشاهدات کابل
۱۴۳ فرنگیس حبیبی یادداشت‌های کابل

گزیده

- ۱۵۷ محمد کاظم کاظمی بیان همزبانی

- ۱۸۱ کتاب ها و نشریه های رسیده

خلاصه مقاله ها به زبان انگلیسی

گنجینه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

جلد سیزدهم

دفتر یکم و دوم

منتشر شد

Volume XIII

Fascicles 1 and 2 Published:

ILLUMINATIONISM—INDUSTRIALIZATION II
INDUSTRIALIZATION II.—IRAN II.
HISTORY OF IRAN, PRE-ISLAMIC

Published by
ENCYCLOPÆDIA IRANICA FOUNDATION
New York

Distributed by
ISENBRAUNS INC.
Winona Lake, Indiana

Tel: (574) 269-2011 Fax: (574) 269-6788

Please visit our website at
www.iranica.com

گسترده‌گی و گستگی پارادوکس تطورات اجتماعی در افغانستان

تاریخ تحولات سیاسی- فرهنگی افغانستان را می‌باید به دو مرحلهٔ مجزا تقسیم و تعریف کرد؛ دو مرحله‌ای که از نظر تولیدات و تألیفات شکلی، تأثیرات متفاوتی را در سرنوشت تاریخی نسل‌ها و عصرهای باشندگان این سرزمین برجای گذاشته است. این دو مرحله را می‌توان «افغانستان تاریخی» و «افغانستان معاصر»، و یا جدید، نام گذاری کرد.

افغانستان تاریخی به یک حوزهٔ جغرافیایی محدود نیست بلکه آبشخور یک حوزهٔ بزرگ تمدن دوهزارساله است که با همه تغییر پذیری‌های مرزهای سیاسی سهم مهم و مؤثری در تولیددانش و فرهنگ بشری ایفا نموده است. شکل‌گیری و تکوین این دوره را می‌توان از پانصد سال قبل از میلاد دانست که نشانهٔ روشن آن در پیدایی «اویستا» و آیین خیراندیش زرتشت از بلخ، علامت گذاری می‌گردد؛ آیینی که ضمن تعلیم یکتاپرستی، به شهرنشینی، زراعت، مالداري و راستی توجه دارد و انسانها را از دروغ، رهنی، بیابان گردی، چپاول و شرارت حذر می‌دارد.

* کارشناس ارشدعلوم سیاسی (مقیم نروژ). از دکتر واعظی کتابی با عنوان *افغانستان و سازه‌های ناقص هویت ملی* در سال ۱۳۸۱ در تهران منتشر شده است.

دولت باختریان نخستین ساختار منظمی است که در نیمه هزاره قبل از میلاد، افغانستان را از یک نظام سیاسی متمول برخوردار می سازد. درگذر طولانی این دوره تاریخی، این حوزه دولت های مختلف و متعدد خارجی و داخلی مثل یونان و باختری، کوشانی، یفتلی، ترک و ساسانی را تا ظهور اسلام، امامه و پس از آن حاکمان عرب و طاهری و صفاری و سامانی و غزنوی و سلجوقی و غوری و خوارزمشاهی و مغولی و تیموری و بابر و صفوی را تجربه کرده است، اما با همه تغییرات و تطوراتی که در نظام های سیاسی بوجود آمد، ویژگی های تمدنی این حوزه از رشد و شکوفایی بهره مند بوده است. هرکدام از این دوره ها و دولت ها با وجود بیگانه بودن و حمیت شان بر قتل و تجاوز، سنگی بر بنای تمدن و فرهنگ این مرز و بوم تاریخی اعمار کرده اند.

این گفتار، سر تفصیل پردازی در این باب را ندارد اما بطور خلاصه ویژگی های عمومی این دوره تاریخی را به چند نمایه تلخیص می نماید:

۱. افغانستان کهن با بیشترین مدنیت های تاریخی جهان آشنا بوده است. این خود، به دلیل موقعیت ویژه جغرافیایی خود، از یکسو با مدنیت سواحل مدیترانه آشنا بوده است، و از سوی دیگر با تمدن بزرگ هند و چین در داد و ستدهای متقابل مدنی قرار داشته است. به همین دلیل است که بتدریج این حوزه تبدیل به یکی از چهار راه های تمدنی دنیا می گردد و نقطه تلاقی و اتصال فرهنگ ها قرار می گیرد و با رونق یافتن جاده ابریشم، این پروسه به یک جریان پویا و مستمر تبادل فرهنگ و داد و ستد تجارت جهانی تثبیت می شود.

۲. این حوزه تمدنی، دایم در جریان سیال تأثیرپذیری و تأثیرگذاری بوده است. در نتیجه این جریان سیال، وجوه مشترک فراوانی با تمدن های بالنده دیگر ایجاد شده است. برگرفتن عناصر مفید از تمدن یونانی در زمینه فلسفه و طب و نجوم و بهره وری از تمدن هندوچین در زمینه صنعت و تجارت و مؤلفه های دینی، در فربه نمودن و انعطاف پذیری این تمدن، تأثیر فوق العاده گذاشته است. با ظهور اسلام، این مرزگسترده فرهنگی، در بازپروری و گسترده شدن تمدن اسلامی سهم عظیمی برعهده گرفته است. مراکز بزرگ علمی و فرهنگی بلخ، غزنه و هرات در طول قرن ها مهد انتشار علم و فلسفه و ادبیات و ترجمه به دنیا بوده است.

۳. پیوستگی جغرافیایی و پیوند خوردگی تاریخی افغانستان با حوزه بزرگ فرهنگی ایران تاریخی، آسیای میانه و شبه قاره هند، مهمترین و تفکیک ناپذیرترین عنصر تاریخی این سرزمین می باشد. این حقیقت، افغانستان تاریخی

را با حوزه‌های نامبرده، بویژه ایران، در یک میدان گسل تمدنی ردیف می‌کند. از همین رو، درک حقایق تاریخی و فهم ویژگی‌های تمدنی افغانستان بدون شناخت و مطالعه حوزه‌های یاد شده ناقص و نارسا خواهد بود. پیوندها و عمق ویژگی‌های مشترک این رشته‌های تمدنی را زمانی در می‌یابیم که مرزهای سیاسی موجود را معیار مطالعه و الگوی پژوهش قرار ندهیم. تأکید بر این مشترکات نه تنها بسیاری از فاکتورهای مجهول و مغفول عناصر تاریخی را عیان می‌کند بلکه تلاش مشترک و ذهن جمعی تاریخ فرهنگی این سرزمین‌ها را نسبت به تولید مولده‌های درهم تنیده تمدنی معطوف می‌سازد.

این قلم معتقد است که به همان میزان که پروسه «شرق‌شناسی» غربیان، آن گونه که ادوارد سعید در کتاب راه‌گشایش به روشنی نمایانده است، مملو از تحریف و تولیدات سیاسی است، تاریخ‌سازی خود شرقیان سرشار از شائبه و عاطفه ناسیونالیستی و ایدئولوژیک بوده است. متأسفانه این بدعت و انحراف فرهنگی، مبنای یک رفتار سیاسی در روابط کشورهای شرق گردیده و خط فاصل ضخیمی میان آنان کشیده است. از همین رو می‌توان گفت ناسیونالیسم تاریخ‌نویسی، الگو و مبنای اصلی ناسیونالیسم سیاسی در جهت جداسازی و تکه‌تکه نمودن فرهنگ‌های مشترک و مشابه در شرق بوده است. این جریان، بویژه در میان دو کشور هم‌تاریخ ایران و افغانستان غم‌انگیز تر می‌نماید. تاریخ‌پردازان دو طرف با «نگاه و انگیزه سیاسی» به میراث‌های مشترک فرهنگی، کوشیده‌اند دارای‌های تقسیم‌ناپذیر تاریخ و عناصر تفکیک‌ناشدنی تاریخی و تمدنی را به نفع مرزها و واحدهای سیاسی کنونی مصادره نمایند.

۴. افغانستان تاریخی، مهد ترویج و تمزیح بسیاری از ادیان مهم بشری مثل زرتشتی و بودایی، شیوایی و میتراپی بوده است که همین ادیان با ادبیات و رسالت‌های انسانی خود مولد نشر و دانش زمانه بوده‌اند.

طلوع زبان فارسی از مطلع الشمس بلخ صورت گرفته و در طول قرن‌ها عامل و باعث گسترش و پرورش ارزش و دانش قرار داشته است. بسیاری از علوم و فنون به همین زبان فخیم ترجمه، تألیف و تولید شده و بدین ترتیب این زبان بطور گسترده و درخشانی حامل و خادم یک حوزه مهم تمدنی قرار گرفته است.

۵. نوعی گستردگی و درعین حال ناپایداری و علوم تداوم در نوع نظام‌های سیاسی حاکم وجود داشته است. حاکمان سلسله‌ای میراث مشترک اندیشه قلمروگشایی را به نسل‌ها و عصرهای متوالی به ارث گذاشته‌اند و امپراطوری‌های مبتنی بر قاعده خاک و خون را بر آفاق توسعه پذیر ترسیم کرده‌اند. بنابراین و

با این وجود، دوره یاد شده را به دلیل تکامل تدریجی و تکوین ممیزه های ارجمند تمدنی، می توان «تاریخ گستردگی» نام گذاشت؛ تاریخی که با همه فراز و فرودهای سیاسی- فرهنگی اش، نسبت و جایگاه تمدنی این سرزمین را در انحنای تاریخ تمدن بشری مشخص می کند.

* * *

مرحله گسستگی

ورود افغانستان به مرحله جدید زندگانی سیاسی و دور تازه تحولات فرهنگی- اجتماعی، از سال ۱۷۴۷م. شروع می شود؛ یعنی از دوره ای که این کشور به عنوان یک واحد سیاسی محصور شده، ولی با هویت ملی- فرهنگی چهل تکه در زمره واحدهای سیاسی جهان فهرست می شود. مشخصه اصلی این دوره جدید این است که مجاری تولیدات فرهنگی محدود، و میراث های تمدنی، فسیل شده می گردد. سرشت تحولات سیاسی- اجتماعی به گونه ای خصلت گذاری شده که ظهور یک فرهنگ بهم پیوسته که تجلی گر علایق و اندیشه های مشترک اجتماعی در حوزه ملی بوده باشد، مجال انبساط نیافته است. از همین رو، پروسه ملت سازی که حاوی مؤلفه های فرهنگد فرهنگی- اجتماعی باشد، از سطح احساسات و پیوستگی های عشیره ای به عمق رهیانت منی ای، تغییر و تعلق پیدا نکرده است. اراده مشترک برای شبیه سازی خرده فرهنگ ها و تولید عناصر همپایه و پیوسته فرهنگی، کمتر مجال بلوغ یافته و مؤلفه های بنیادینی مثل "وحدت"، "دین" و "حکومت" عرصه و عامل مؤثری برای قوام و قیام پروسه ملت سازی قرار نگرفته است.

بنابراین، این دوره را می توان «تاریخ گسستگی» نام گذاشت؛ تاریخی که زندگی اجتماعی مردمان این سرزمین را با خمیرمایه بحران تنومند درونی و ناتوانی و ناپایداری های مداوم سیاسی آمیخته است و سرشت و ظرفیت و توان آن را در غنماندی فرهنگی کم بینه ساخته است.

درک این قلم از تاریخ تحولات سیاسی- اجتماعی دو سده اخیر، براین مفروضه استوار است که این سرزمین از یک بحران چندلایه و پیوسته ساختاری در عذاب بوده است؛ بحرانی که بسیاری از فرصت های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را در جهت مدل سازی های ملی و نظام مندی هویتی حرام کرده است. این بحران ریشه و منشاء در یک عامل "بیرونی" و چندین عامل "درونی" دارد. کارکرد بهم پیوسته این عوامل را با یک رویکرد جامعه شناختی می توان به نشانه های ذیل مشخص کرد:

۱. چرخه معادلات بیرونی
 ۲. فاکتورهای اکولوژیک
 ۳. ساخت قبیله ای
 ۴. هویت های زبانی
 ۵. عصبیت های مذهبی، ناگشودگی های ذهنی
 ۶. نظام های ناتمام سیاسی
 ۷. سیستم ملوک الطوائفی
- اکنون هرکدام از نشانه‌های برشمرده را به تفصیل بیشتر به کاوش می‌گیریم:

چرخه معادلات بیرونی

موقعیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک افغانستان، اهمیت این کشور را در منازعات و رقابت های استعماری بطور گسترده ای ارتقا داده است. قدرت‌های بزرگ جهانی در دو صد سال گذشته، افغانستان را همواره به عنوان یکی از عرصه های زورآزمایی و چانه زنی حساب کرده اند. از این رو کوشیده اند از این کشور به عنوان «حیاط خلوت» مناسبات ژئوپلیتیک خود استفاده نمایند. قرار گرفتن در چنین موقعیتی، افغانستان را برخلاف کشورهای مشابه، در معرض نوعی فرسایش سیاسی، فرهنگی و اقتصادی قرار داده است. خصلت «بیگانه ستیزی» مردمان این سرزمین موجب گردیده که نه استعمارگران توانسته اند با حضور فیزیکی خود، فرآورده های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی خویش را در این کشور احاله کنند، و نه شرایط و ساختار درونی آن، زمینه و گستره توسعه اجتماعی، پایداری سیاسی و پویایی فرهنگی و اقتصادی را فراهم ساخته است.

بنابراین قدرت های استعماری نه توانسته اند افغانستان را بطور کامل تحت اشغال خود درآورند و نه هیچگاه دست از دخالت های سیاسی و تحرکات نظامی علیه این کشور برداشته اند. سیر و ثمره این رویکرد، شرایط و بحران هایی بوده که جامعه افغانستان دائماً در گیر آن بوده است، از جمله: قرارگرفتن در معرض تهاجم، تخریب و تهدیدهای بیرونی؛ تحمیل و تحمل زمامداران وابسته، نامشروع و بی کفایت؛ ناپایداری مداوم حکومت ها؛ شکاف‌های فعال اجتماعی؛ غیبت نظم و سیستم؛ و سرانجام، فقدان مدیریت متمرکز و پویای فرهنگی- آموزشی.

فاکتورهای اکولوژیک

دراغانستان علاوه برچهار گروه عمده قومی: پشتون، تاجیک، هزاره و ازبک،

ده‌ها خرده گروه دیگر وجود دارد که در محیط‌های خاصی تمرکز زیستی دارند. پشتون‌ها عمدتاً در شرق و جنوب زندگی می‌کنند؛ تاجیک‌ها در ولایت‌های شمالی و نیز قسمی در غرب کشور سکونت دارند، هزاره‌ها عمدتاً در مرکز و ولایت‌های مرکزی به نام "هزاره جات" تمرکز دارند و ازبک‌ها در برخی از ولایت‌های شمال مثل جوزجان، سمنگان، فاریاب و سرپل اکثریت دارند. سایر خرده گروه‌های قومی مثل ترکمن‌ها، ایماق‌ها، قزلباش‌ها، قرقیزها و نورستانی‌ها در محیط‌های مخصوص و تفکیک شده‌ای زندگی می‌کنند.

محیط مجزا و مرزبندی شده، ساکنین خود را با روحیات، باورها و خصلت‌های محیطی ویژه‌ای پرورش و سازگاری داده است که این ویژگی‌ها عمدتاً صورت و سیرت متفاوتی از همدیگر پیدا می‌کند. ساکنین یک محیط، تحت تأثیر فشارها، خصوصیات و آموخته‌های محیطی، رفتارها و باورهایی را کسب نموده‌اند که متأثر از شرایط اکولوژیک همان محیط است. تأثیرات متفاوتی که محیط‌های مجزا در شخصیت روحی-رفتار و تربیت اجتماعی-ذهنی ساکنین خود القا و ایجاد کرده، نوعی تفاوت و گاه تعارضی را در شیوه و کیفیت زندگی اجتماعی و آداب قبیله‌ای، هنجارها، تجربیات و ارزش‌های عشیره‌ای بوجود آورده است که در گذاره‌های ذیل تجلی پیدا کرده است:

بیگانگی روحی-عاطفی و تفاوت فرهنگی-رفتاری ساکنان محیط‌های تفکیک شده با یکدیگر، مثلاً قندهار بابامیان، هرات و پکتیا، بدخشان و فاریاب؛ تشدید روحیه درونگرایی قومی-محیطی میان ساکنان مناطق مجزا و مختلف؛ احساس ناامنی متقابل از جانب ساکنین محیط‌های بیگانه و پیرامون؛ گسترش و تداوم بی‌اعتمادی در نتیجه عدم تشابه خصلت‌های محیطی و فقدان روابط متقابل بین-قومی؛ و کنش و واکنش درمقابل هنجارها و نمادها و ارزش‌های اجتماعی-فرهنگی قبیله بیگانه.

طبیعت محصور و خشن، کوهستانی و زندگی روستایی، بطور طبیعی روح خشونت، تعارض جویی، ناخوشتن داری، انعطاف ناپذیری و کین خواهی را در میان مردمان و اقوام افغانستان حواله داده است. گاهی اتفاق افتاده است که مثلاً یک بامیانی در سفر به پکتیا دچار ترس و دلهره شدید گردد و مورد تحقیر و تهدید واقع شود.

گرچه این گونه روابط، به جز در دوره امیر عبدالرحمان خان که به رویارویی خونینی میان پشتون‌ها و هزاره‌ها منجر شد، تا قبل از ۱۳۷۰ به شکل عریان، همگانی و گسترده‌ای رخ نداده است، اما با این وجود، پتانسیل‌های ناهمسازگری

بسان یک آتشفشان خاموش ولی فعال همواره در مقابل افراد و اقوام کشور وجود داشته و بهانه‌ای نیاز داشته تا به گونه‌ی گسترده‌ی مشتعل گردد.

ساخت قبیله‌ای

ساخت قومی در افغانستان به گونه‌ی توئیت و تسری شده که از نظر عملی و ذهنی، راه اعتماد، همگویی و خویش‌ن داری متقابل را مخدوش و مغشوش ساخته است. این وضعیت، سازمان قبیله‌ای را از نظر بافتاری دچار تفاوت‌ها و تعارضات متنوع هویتی نموده که عموماً در سطوح ناهمگنی طبقه‌بندی می‌شود. سطوح چندگانه‌ی هویتی با همه ویژگی‌های نامتجانسی که در تعادل اجتماعی بروز می‌دهد، در سرنوشت ملی چند نوع تأثیر مشترک برجای گذاشته‌اند:

۱. نظام قبیله‌ای در افغانستان، نظام بسته و خویش‌ن محور است. خصوصیت این نظام، فراقکنی و درون‌گرایی می‌باشد که حصار و پرده‌ای از بی‌اعتمادی و ناهم‌پذیری را نسبت به محیط و کتله‌های بیرونی، در ذهن و بینش جامعه‌ی داخلی اشاعه می‌دهد. پیوستگی غریزی افراد یک قبیله و روابط درونی یک محیط زیستی مشترک، نوعی سلسله‌مراتب و قشربندی‌های ثابت اجتماعی در داخل حلقه‌ی سازمان قبیله‌ای ایجاد کرده که عملاً ارتباط و تبادل آموزه‌ها را مابین پیروان و بستگان قبایل بسته است.

۲. وجود و شیوع "عصبیت" ناخودآگاه در قبایل مجاری ارتباط و مرادۀ اجتماعی-فرهنگی را میان اقوام بسته است. تعصب بصورت یک "روح جمعی" در قبیله درآمده که نوع روابط، خویشاوندی، انگاره‌ها، بینش و سلیقه و چگونگی "سیر جمعی" قبیله را تعیین می‌کند و به عنوان یک آموزه‌ی فیزیولوژیک، عنصر مهمی از عناصر جامعه‌پذیری در تربیت روحی و پرورش ذهنی افراد قبیله بشمار می‌رود. شدت این پدیده در ضمیر همه گروه‌های قومی نهادینه شده، اتا پشتون‌ها به دلیل تابو سازی نمادهای قومی و هزاره‌ها به دلیل علایق غلو آمیز مذهبی، تعلق پررنگ تری از این رهگذر نشان داده‌اند. تعصب گاهی بصورت دلبستگی بسیار شدید به سرحد "فداشدن" در راه دلبستگی‌ها و پندارهای قومی، گاهی در هیأت جنون مذهبی، گاه به شکل سمبل سازی زبانی و در مقاطعی به جامعه‌ی حزب پرستی افراط‌گرایانه ظهور کرده است.

۳. زندگی روستایی با فرهنگ، آداب، هنجارها و باورها و سنت‌های قبیله‌ای که در هر قبیله‌ای متفاوت است، مقاومت سرسختانه‌ای را در برابر فرآورده‌های مدرن بروز می‌دهد. علاوه بر این، تفاوت آیین‌ها و نمادهای قومی درکنش‌های

اجتماعی، به دلیل برنتابیدن عناصر نامشابه یکدیگر، به چالش درمی افتند. بنابراین، فرهنگ قبیله‌ای از یکسو با نشانه‌های زندگی مدرن در تقابل است و از سوی دیگر با ممیزه‌های فرهنگ میان‌قومی در تعارض. فرایند عینی این روند، قایم شدن بحران ذهنی و بروز پریشان رفتاری در تعادل ملی بوده است.

۴. فقدان شناخت، فهم و علاقه همگانی و متقابل در جهت بازیابی مشترکات ملی و عدم توافق بر تعریف منافع و موارث کشوری، امکان و اعتبار ملت سازی و تلفیق هویت های قومی به «هویت ملی» را کم رمق ساخته است.

هویت های زبانی

زبان یکی از عناصر پایه ای هویت ملی بشمار است، که با کارکردهای غنامند و چند وجهی خود جامعه ملی را هم سطح و هم شأن نموده و مفاهیم و علایق مشترک را پرورش می کند. در افغانستان اما، زبان به عنوان مدل گسستگی و بیگانگی اقوام و اتباع کشور عمل کرده است. بدین معنی که تعدد زبانی موجود در جامعه، به چندگانگی ملی منجر شده و زبان های متفاوت نماد تشخص و تمایز قومی و گاهی حتی نشانه تعصب نژادی شناخته شده است. در افغانستان دو زبان اصلی و رسمی وجود دارد که به مثابه دو معیار تفکیک فرهنگی در عرصه ملی نقش ایفا کرده اند: "پشتو" زبانی است که قوم پشتون را از سایر اقوام متمایز می کند و عنصر مهم پیوستگی فرهنگی- قومی و عامل مؤثر تمایز و تفوق سیاسی جامعه پشتون قرار گرفته است. "فارسی" زبان مادری دو قوم بزرگ تاجیک و هزاره می باشد اما اکثریت مطلق مردم افغانستان با آن صحبت می کنند.

سیاست عناد آمیز بسیاری از حاکمان کشور نسبت به زبان فارسی-با وجود رسمی بودن آن- به گسترش و تشدید حساسیت های زبانی مجال داده است. ترجیح قایل شدن زبان پشتو به فارسی در مراکز آموزشی، اداری و فرهنگی از یکسو به تضعیف حوزه تأثیر این میراث غنامند تاریخی منجر شده و از سوی دیگر، تنش و تقابل اجتماعی- فرهنگی ناسخته ای را میان فارسی زبان ها و پشتو زبان های هموطن دامن زده است. مشکل قطب بندی های زبانی در همین موضوع ختم و خلاصه نمی شود. علاوه بر زبان های یاد شده، به تعداد گونه های قومی، گونه های زبانی و لهجه های محلی نیز در افغانستان وجود دارد: ازبکی، ترکمی، ایماقی، قرقیزی، پشه ای، نورستانی و بیش از پنجاه زبان و لهجه دیگر در میان اقوام و طوایف مختلف کشور رایج است که به تعداد دارندگان این زبان ها، گاهی تعلق و حتی تعصب نیز، گسترده شده است.

در زبان فارسی لهجه‌های مختلفی وجود دارد، از قبیل: لهجه کابلی، لهجه بدخشانی، لهجه هزارگی و لهجه هراتی. هرکدام از این لهجه‌ها با تفاوت‌های آوایی، ترکیبی و گویشی، اغلب برای صاحبان و حاملان خود، حیثیت یک "زبان" را القا می‌کند، این گمانه، بعلاوه تفاوت‌های جغرافیایی و تمایزات قومی-عشیره‌ای، بهانه و انگیزه‌ای می‌شود برای احساس دورافتادگی و بیگانگی دارندگان این گونه لهجه‌ها نسبت به یکدیگر. به‌عنوان مثال دیدگاه تحقیرآمیز برخی از کابلی‌ها نسبت به لهجه هزارگی- و گاه لهجه هراتی- و بالعکس، نوعی شکاف و بدنگری میان فارسی زبان‌ها نیز پدید آورده است.

درمقابل، زبان پشتو اما عنصر مهمی در بازپروری «روح همخواهی» پشتونها بوده که توانسته است در مقاطع مختلف، انگیزه و اراده آنها را هم در جهت همگویی قومی متمرکز نماید و هم تعادل و در پاره‌ای موارد، تضوق آنان را در برابر سایر اقوام صیانت کند. به عبارت دیگر، زبان پشتو برای پشتون‌ها نشانه وحدت قومی و برجستگی هویت سیاسی بوده است.

عصیت‌های مذهبی، ناکشودگی‌های ذهنی

شاید هیچ عنصری را به اندازه مذهب نتوان تأثیر گذار و تعیین کننده در مناسبات اجتماعی-قومی بر شمرد. مذهب از آنجا که در عمق اعتقادات و باورهای مردم افغانستان قایم شده، در روح و سطوح سنت‌ها و آیین‌های قبیله‌ای نفوذ نموده است. پایبندی احساسی به مذهب و درآمیختگی با سنت‌های قبیله‌ای، روح جمعی قبایل را در افغانستان حیات و رونق بخشیده است. فرو افتادگی در سنت‌ها و دلدادگی به مذهب ظرفیت ذهنی قبایل را در جهت گشایش عقلانیت و توانگری خرد جمعی محدود نموده و به ظهور و شیوع "عصیت" در ضمیر ناخودآگاه جمعی میدان داده است. دو مذهب بزرگ تسنن و تشیع که با ریز فرقه‌های خود نود و هشت درصد از مردم افغانستان را پوشش داده‌اند، نوعی "مرز" های الزام آور و جداکننده میان این پیروان این دو مذهب ترسیم نموده‌اند. دو سوم جمعیت کشور را اهل سنت و حدود یک سوم دیگر را شیعیان تشکیل می‌دهند. پشتون‌ها، تاجیک‌ها، ازبک‌ها و ترکمن‌ها عمده‌ترین گروه‌های قومی‌ای هستند که پیرو اهل سنتند؛ هزاره‌ها و قزلباش‌ها عمده‌ترین پیروان مذهب شیعه شناخته شده‌اند.

حافظه تاریخی جامعه افغانستان، تعارضات و بدگویی‌های فردی و جمعی متواتری را به خاطر تعلقات و تمایلات مذهبی به یاد دارد. این تعارضات گاه به

رویارویی های خونینی منجر شده است. هرچند که در گسترش این روند، منافع و اهداف سیاسی تأثیر فوق العاده ای داشته است اما زمینه ها و انگیزه های غنی شده ذهنی جامعه شدیداً مذهبی، بطور گسترده فرصت رویارویی های ناخویشتن دارانه را میان گروندگان مذاهب رقیب فراهم کرده است.

بزرگ ترین و فجیع ترین نمایشی که از رویارویی مذهبی به ثبت رسیده، قتل عام هزاره ها و شیعیان در دههٔ پسین قرن نوزدهم میلادی است که بانی و مجری آن امیر عبدالرحمان بود. او با اخذ فتوای عده ای از مولوی های اهل سنت مبنی بر کافر دانستن شیعیان و هزاره ها، توانست حس نفرت طلبی و انتقام جویی عامه اهل سنت، بویژه پشتون ها را علیه هزاره ها بسیج نماید. در نتیجهٔ این "جهاد"، تعداد بی شماری از جمعیت هزاره ها قتل عام و ده ها هزار نفر دیگر به اسارت، غلامی و کنیزی گرفته شدند. از فروش اسرا و کنیزان به بازارهای داخلی و خارجی، مدتی تجارت پُر رونقی پدید آمد. تأثیر روانی و سیاسی این حادثه در شکل دهی روابط مذهبی و مناسبات قومی بسیار عمیق بوده است: کدورت، بدنگری، ناامنی، بی اعتمادی و خصومت ورزی متقابل، ذهن جمعی و رفتارهای فردی پیروان مذاهب متفرق را مدیریت کرده و خاطرات و بستر زندگانی اجتماعی را مملو از پریشانی و بدگمانی نموده است.

سنت ستیزجویی و دشمن پنداری مذهبی درمقاطع مختلف به صورت های متفاوت تبلور یافته است: در راهبردهای حاکمیت سیاسی به شکل تبعیض، حاشیه زدایی از قدرت، محرومیت از حقوق سیاسی و مدنی و تحریک احساسات مذهبی-نژادی علیه اقلیت های مذهبی تجلی پیدا کرده است؛ در روابط میان-قومی بصورت تحقیر، تبعیض، برتری طلبی، باطل پنداری، تندخویی، و پرخاشگری نسبت به پیروان مذهب اقلیت ظهور و شیوع یافته است.

پس از پیروزی مجاهدین بربقایای رژیم دست نشانده شوروی سابق و به قدرت رسیدن گروه های جهادی و مذهبی (۱۹۹۲)، برخی انگیزه های مذهبی در صف آرایی های سیاسی و کینه جویی های نظامی بی تأثیر نبوده است. اعلام این شعار که «زنان و شیعیان حق شرکت در انتخابات آینده افغانستان را ندارند» از جانب مولوی محمدیونس خالص (از رهبران سیاسی- مذهبی) و در ادامهٔ آن مشارکت ندادن گروه های شیعه در ترکیب دولت موقتی که از طرف گروه های جهادی موسوم به "هفتگانه" در جون ۱۹۸۸ در پیشاور تشکیل شد، با همین فرضیه قابل مطالعه است.

جنگ های خونینی که میان نیروهای اتحاد اسلامی به رهبری عبدالرب رسول

سیاف و حزب وحدت اسلامی به زعامت عبدالعلی مزاری بین سال‌های ۹۴-۱۹۹۲ در کابل اتفاق افتاد و مهم‌تر از آن، گشتارهای فجیعی که از طرف گروه طالبان علیه هزاره‌ها با انگیزه‌های عریان مذهبی جاری گردید، نشانه بحران عمیقی است که تعلقات و به تعبیر بهتر، عصبیت مذهبی در تعادل ملی ایجاد و ایراد کرده است.

نظام‌های ناتمام سیاسی

در تاریخ نوین افغانستان، حاکمیت یک‌جانبه و زورمندانه زمامداران قوم‌اندیش و اعمال انحصار و تمام‌خواهی سیاسی-قومی، مجال مشارکت مؤثر سایر گروه‌های قومی را در ساختار قدرت سد کرده بود. تولید و تولید اندیشه انحصار، بتدریج به برتری‌خواهی سیاسی و راسیسم قومی در حوزه رویکردهای حکومتی منجر گردید. تداوم این راهبرد، پروسه حاشیه‌زدایی اکثریتی عظیم از گروه‌های قومی، مذهبی و اجتماعی کشور از حیات سیاسی و خویش‌نخواهی و عظمت‌طلبی اقلیتی از جامعه را پدید آورد. بارزترین نمود این فرایند در استراتژی «تصرف زمین» و «تسلط بر چراگاه‌ها» از جانب «کوچی‌ها» تجلی پیدا می‌کند. کوچی‌ها گروهی از عشایر مالدار و چادر نشینند که بدون داشتن «تذکره» (کارت هویت) ملی، تابعیت افغانستان را دارند و از حمایت دولت‌های این کشور برخوردار بوده‌اند. این گروه قومی در طول سال‌های متمادی با حمایت و هدایت دولت‌های افغانستان زمین‌های زیادی را از ساکنان بومی در مناطق غیر پشتون نشین مثل ارزگان، غور، بغلان، پلخمری، بدخشان و... تصرف نموده و در آن ساکن شده‌اند. این پروسه از یکسو خصومت‌های قومی را دامن زده و از سوی دیگر رابطه نظام‌های حاکم را با اکثریت جامعه قومی حاشیه‌نشین بر پایه نفرت، ترس، بدخواهی و گریزگری استوار نموده است.

حکومت‌های خرد اندیش افغانستان با روش‌ها و منش‌های غیر عقلایی و کوتاه بینانه خود نقش زیانباری در چگونگی ساختار ملی، روابط اقوام، مدیریت سیاسی-اقتصادی و تولید فرهنگی کشور ایفا کرده‌اند. ساحة دید و عمل این حکومت‌ها از حیطه منافع قومی و خواسته‌ها و هوس‌های عشیره‌ای خاندانی فراتر نرفته است. بندرت اتفاق افتاده که در سیاست‌گذاری‌های داخلی، آرمان‌های کلان ملی بر خصوصیات و منافع کلیه اتباع و اقوام کشور تنظیم و تطبیق گردیده باشد. از همین رو، ویژگی مشترک تمام رژیم‌های سیاسی افغانستان بر محور «فقدان مشروعیت ملی» تشخیص می‌شود. اصولاً منابع تأمین اقتدار و مشروعیت

- غیرملی و خود پندار آنها بر سه پایه استوار بوده است:
۱. "تغلب"، که از منابع مشروعیت در اندیشه سیاسی این حاکمان بشمار می‌رود.
 ۲. "حمایت بیرونی"، که مبتنی بر وابستگی و بده‌بستان‌های سیاسی با قدرت‌های بین‌المللی و منطقه‌ای بوده است.
 ۳. "ایدئولوژی قومی"، که مبتنی بر نامحرم دانستن اکثریت و اهلیت و محرمیت اقلیت تعریف و تطبیق شده است.

سیستم ملوک الطوائفی

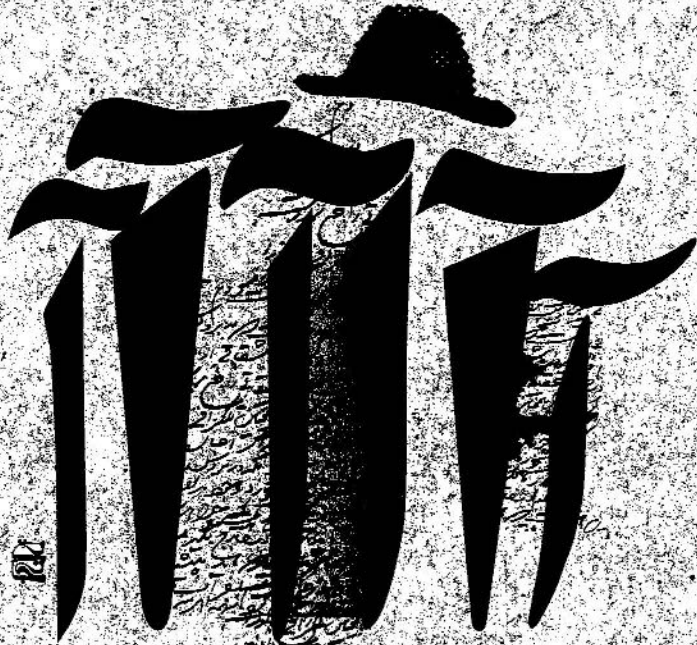
گسترده‌گی و ثباتمندی زندگی روستایی، بافتار شدیداً ملوک‌الطوائفی را در جوامع قبیله‌ای افغانستان تحکیم ساخته است. دور بودن از محدوده نظارت حکومت، پایداری سنت‌ها و وجود کاست‌ها و فاصله‌های طبقاتی، زمینه‌های تثبیت و تداوم ساختار فئودالی را در میان اقوام کشور فراهم کرده است. در زندگی قبایلی، در رأس هرم رئیس قبیله قرار دارد که نقش زمامدار یک دولت محلی را ایفا می‌کند و از امکانات، زمین، قدرت، شهرت، اعتبار و اقتدار فوق‌العاده‌ای برخوردار است. رؤسای قبیله و یا طایفه در مناطق مختلف به نام‌های متفاوت: "خان"، "ارباب"، "داروغه"، "بیگ" و "پهلوان" یاد می‌شوند.

بسیای از نزاع‌های میان قومی در افغانستان ریشه در رقابت و خصومت رؤسای قبایل داشته است. در تعادل فئودالی، خان‌ها نفوذ سایر رقبا را در حوزه حاکمیت خود بر نمی‌تابند. واکنش در مقابل این نفوذ به منزله ناتوانی و نشانه بی‌کفایتی خان تلقی شده و حیثیت و موقعیت او را در نزد رعایا و سایر رقبا مخدوش می‌سازد. بنابراین، توسل به هر وسیله‌ای در جهت حفظ سلطه و اقتدار، اغلب به برخوردهای خشونت‌آمیز و در نتیجه رقابت و منازعه دائمی میان رؤسای قبایل گردیده است. رعایا نیز در این رقابت به عنوان ابزار قدرت و واسطه رقابت نقش و جایگاه پیدا می‌کنند و بدین ترتیب، روابط میان قومی با تنش و تعارض فزاینده، مستمر و حل‌نشده‌ای آغشته شده و بصورت یک سنت موروثی درآمده است.

با آغاز دوره جهاد و پدید آمدن تغییرات و تحولات گسترده در ساختارهای سنتی و ذهنیت اجتماعی، نقش رؤسای سنتی (یعنی ارباب و خان) به عناصر جدید رهبری (یعنی ملاها، فرماندهان و رهبران احزاب) انتقال یافت. با حضور و نفوذ این عناصر جدید در عرصه زندگی اجتماعی، رقابت‌های سنتی رؤسای

قبایل به ستیزه‌گری‌های مدرن و خونین سیاسی و نظامی تبدیل گردید. تغییرات ناگهانی در جوامع سنتی- بویژه در جوامعی با ساختارهای قبیله‌ای- عموماً ماهیت خشونت‌بار و مهار ناپذیر می‌گیرد. به این جهت، رهبران جدید که پس از فروپاشیدن رژیم نجیب‌الله در سال ۱۹۹۲ به قدرت رسیدند، با ذهن و بینش سنتی اما ابزار و امکانات مدرن مثل "حزب" و "تفنگ" و "ایدئولوژی" به مدیریت بخش‌های قومی- اجتماعی پرداختند. این رهبران کوشیدند با ایجاد حاکمیت‌های خودمختار، نظم و سلطه خود را همانند خان‌ها بر سایر قلمروها نیز اشاعه دهند، اما تفنگ‌های "خودکار" روابط خونینی را در تعادل اجتماعی پدید آورد و خریطه (انبان) عقده‌های فسیل‌شده را به گونه‌ی مهارناپذیری بازگشود.

پایه گذاران
نشر جدید فارسی
حسن کامشاده



۲۱

نشر جدید
اصفهان

ایران نامه

سال بیست و دوم، شماره های ۱-۲

بهار و تابستان ۱۳۸۴

ویژه افغانستان

با همکاری

ولی پرخاش احمدی

یادداشت

پیشگفتار

سخنی در آغاز

مقاله ها:

- | | | |
|-----|-----------------|--|
| ۵ | | |
| ۱۱ | حمزه واعظی | گسترده‌گی و گسستگی پارادوکس تطورات اجتماعی |
| ۲۵ | م. نصیر مهرین | درآمدی بر تاریخ تجدد در افغانستان (۱۸۶۹-۱۹۱۹م) |
| ۴۷ | محمد اکرم عثمان | نظام بهره برداری از زمین در افغانستان |
| ۵۹ | لطیف ناظمی | نگرشی بر ادبیات معاصر افغانستان |
| ۷۱ | فرید بیژن | روند ترجمه داستانهای خارجی در ادبیات افغانستان |
| ۹۹ | جلال نورانی | طنز و طنزپردازی در ادبیات معاصر افغانستان |
| ۱۰۹ | عبدالوهاب مددی | تحول موسیقی افغانستان در قرن اخیر |
| ۱۱۷ | نجیب منلی | لندی: شعر مردمی پشتو |
| | | گذری و نظری |
| ۱۳۱ | مهرانگیز کار | مشاهدات کابل |
| ۱۴۳ | فرنگیس حبیبی | یادداشت‌های کابل |
| | | گزیده |
| ۱۵۷ | محمد کاظم کاظمی | بیان هم‌زمانی |
| ۱۸۱ | | کتاب‌ها و نشریه‌های رسیده |
| | | خلاصه مقاله‌ها به زبان انگلیسی |

گنجینه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

جلد سیزدهم

دفتر یکم و دوم

منتشر شد

Volume XIII

Fascicles 1 and 2 Published:

ILLUMINATIONISM—INDUSTRIALIZATION II
INDUSTRIALIZATION II.—IRAN II.
HISTORY OF IRAN, PRE-ISLAMIC

Published by
ENCYCLOPÆDIA IRANICA FOUNDATION
New York

Distributed by
ISENBRAUNS INC.
Winona Lake, Indiana

Tel: (574) 269-2011 Fax: (574) 269-6788

Please visit our website at
www.iranica.com

درآمدی بر تاریخ تجدد در افغانستان (۱۸۶۹-۱۹۱۹ میلادی)

مقدمه

نایل شدن به آگاهی شایسته درباره فرایند تجدد در افغانستان، و دریافت راه های چگونگی سیر همراه با افت و خیز همیشگی آن، مستلزم بهره مندی از استاد و مدارک بسیار است. با تأسف بسیار، اما، از داشتن چنان مدارک لازم و کافی، که در توجیه و تبیین خاستگاه تجدد در جامعه افغانستان کارساز باشد، تا هنگام تهیه این نوشته محروم هستیم. تا هنوز مایه بیشترین اسناد و مدارک میسر و مرجع به منظور آشنایی با تحولات و پدید آیی اصلاحات تابعه آن کتاب هایی است در زمینه تاریخ سیاسی و تا حدودی در زمینه ادبیات افغانستان. در آغاز باید گفت که تجدد را در این نوشتار به مفهوم «امروزین شدن» (که در افغانستان بیشتر به مفهوم «عصری شدن» یاد می شود) به کار برده ایم. هرگاه کار برد این مفهوم در بستر زمان مشخص طرف توجه قرار نگیرد، انطباق آن ابهام آمیز خواهد بود. مثلاً، اگر چاپ نشریه یی را ملاک سنجش فرایند تجدد قرار دهیم، انتشار نخستین نشریه به نام *شمس النهار* را در افغانستان، در سال ۱۸۷۵، می توان گامی در راه تجدد پنداشت. اما، انتشار *جریده حبیب الاسلام* را در دوره امارت کوتاه حبیب الله کلکانی (در سال ۱۹۲۹) نمی توان یک حرکت تجدد خواهانه شمرد زیرا این نشریه از ملزومات حرکت به عقب و ارتجاع بود. در دوره هایی که نیازهای اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی ابزار، وسایل، و نهادهای جدیدی را با

* محقق و مؤرخ در زمینه جامعه و سیاست معاصر افغانستان، مقیم آلمان.

مضمون و محتوای جدید مطالبه داشته است، معیار سنجش نیز سطح رشد فکری و نهادینه شدن تفکر در آن دوره است. با این درک، کاربرد اصطلاح تجدد طلبی در افغانستان در زمینه های دیگری چون سعی برای ترویج صنعت، تأکید بر اصل مردم سالاری و دموکراسی، توجه به حقوق زنان، و غیره، در مقاطع بعدی این نوشتار در سنجش و معرفی فرایند تجدد در افغانستان مطرح می گردد.

باوصف آن که کتاب هایی که به تاریخ سیاسی افغانستان معاصر می پردازند فقط تا حدودی زمینه های جامعه شناختی، عامل دین و مذهب، ویژگی های ساختار قبیله یی جامعه افغانستان، و تنش های اجتماعی و سیاسی در کشور را روشن می سازند، بازتاب تجدد در آثار ادبی و گستره ادبیات، روزنه های جدیدی را به روی محقق تاریخ معاصر افغانستان می گشاید.^۱ هنگام تحقیق در ویژگی تجدد و مطالعه سیر تحول و اصلاحات در افغانستان، به نظر می آید که رویش تجدد از ضروریات و لزوم دیدها و سلیقه های پادشاهان و حکمرانان افغانستان برخاسته است،^۲ همان گونه که مصیبت ها و مظالم و ناهنجاری های نکوهیده بسیار را نیز در عملکرد قدرت مندان می یابیم. تصمیم حاکمان قدرت برای پیش راندن جامعه به سوی تجدد، و یا سعی آنها در توقف آن، نقش مهم داشته است. از این خاستگاه، عنصر تجدد از دوره دوم امارت شیرعلی خان (۱۸۶۷-۱۸۷۹) - که سرآغاز تجدد خواهی و عصری سازی خوانده می شود- تا زمانه ما همواره به یک منوال نمانده است. سهم عناصر و مراکز غیر درباری برای دسترسی به تجدد (مانند کارکردهای شاعران، نویسندگان، هنرمندان، و متفکران) بسیار مهم بوده است، اما ایجاد هوا و فضا برای رشد تجدد با استفاده از منابع رسمی و دست یازیدن و یا مانع شدن آن به دست دولت ها بوده است.^۳

در همین راستا، موانع مشخص داخلی و خارجی نیز اهمیت بسیار می یابد، موانعی که روند بسطی تجدد را در افغانستان به گونه گسسته و بارها پس رونده مواجه ساخته است. اهمیت این موضوع زمانی بیشتر هویدا می شود که جامعه افغانستان را در نهایت بدور مانده از مسیر تجدد، عقب افتاده و عقب نگهداشته شده می بینیم. چند باری که گام هایی تجدد آمیز برداشته شده است، بدون طی کردن سیر طبیعی و هماهنگ، با افت و گسست مواجه گردیده است. اگر گلوی نخستین جلوه های تجددجویی و نو آوری در افغانستان دوره شیرعلی خان را عامل مانع شونده استعمار بریتانیا درهم فشرده، در دوره امیر عبدالرحمن خان (۱۸۸۰-۱۹۰۱)،^۴ استبداد حاکم اجازه کوچکترین حرکت تجدد خواهانه را نمی داد، و در دوره امیر حبیب الله خان (۱۹۰۰-۱۹۱۹)،^۵ دست مطلقیت امیر و

درباریان هم اندیش او بود که با خشم و قهر صدای تجدد طلبی زمانه را در سال ۱۹۰۹ خاموش کرد. اما تلاش برای دسترسی به تجدد ادامه یافت. این تلاش ها با کارکردهای جمعی دیگر از نوجویان، و متبازرتر از همه محمود طرزی، فرا روید. در دوره اصلاحات امان الله خان (۱۹۱۹-۱۹۲۹)^۷ عامل سخت جان نظام قبیله بی با واکنش مذهبی در دشمنی و ستیز خونین افتاد. سرکوب مبارزات اصلاحی که از نخستین آزمون های پارلمانی دوره هفت و هشت شورای ملی (در عصر سلطنت محمد ظاهر شاه (۱۹۳۳-۱۹۷۳)) به میان آمده بود، فقط از روحیه و مکانیسم قدرت انحصاری دربار برخاسته بود. دربار سلطنتی در دهه ۱۹۶۰ (۱۳۴۰ خورشیدی)، بدون مواجه شدن با فشارهای خارج از حوزه قدرت خود، طی برنامه هایی چند، زمینه رشد نهادهای اقتصادی را با تحمل پاره بی از فعالیت های سیاسی مخالفان خویش فراهم آورد. در اوایل دهه مذکور، از آنجا که دولت دودمان سلطنتی، پس از سرکوب مداوم مخالفین خود، سرانجام در موقعیت بهتر و محکم تر قرار گرفت و فرصت و امکان سمت و سو دادن جامعه را نیز داشت، کانون اصلی تعاطی نظر و مشاجره شد. در نتیجه تضادهای درونی خانواده حاکم سلطنتی، محمد ظاهر شاه برآن شد تا صدراعظم محمد داود خان (که پسر عمو و شوهر خواهرش نیز بود) را به گونه قانونی ملزم به نشستن در خانه سازد.^۸ پس از یک دهه تجربه دموکراسی سازمان داده شده از جانب حلقه های حاکم، محمد داودخان با کودتا بار دیگر وارد صحنه شد و پایان سلطنت و آغاز جمهوریت را در افغانستان اعلام کرد (۱۹۷۳). حرکت داودخان در واقع تداوم همان جنگ های خونینی در تاریخ معاصر افغانستان بود که پسران عمو و یا برادران به جان هم می افتادند و کارنامه سیاه و تبهکارانه به جای می گذاشتند. در هر حال، کودتای ۱۹۷۳، در مقایسه با جریان ده ساله حاکمیت جناح محمد ظاهر شاه گامی قهقهرایی بود.^۹

موانع سر راه تجدد در افغانستان را در بستر ناسازگاری موجود در جامعه در عوامل زیر برجسته تر می یابیم: عامل استعمار و تجاوز بیگانه، جنگ های قدرت طلبانه، عامل شورش برخی از متعصبان مذهبی، عامل مطلقیت دودمان و شخص پادشاه و امیر و نبود زمینه های موقع دهی به سایر نهادهایی که متضمن رشد و حفاظت روند تجدد در افغانستان می توانستند باشند. با وصف موجودیت این عوامل، در چند دهه پسین، گام های متنوع تجدد طلبی بیشتر به گونه آمیزه بی از تجدد و سنت در افغانستان برداشته شده است. پاره بی از آنچه می توان معضل تاریخی تجدد در افغانستان نامید، در واقع از سرچشمه همین

آمیزش تجدد و سنت آب می خورد.

پیامد اوضاع نشان دهنده آن است که تیت برخاسته از هدف مقابله با پس مانی، عقب افتادگی اقتصادی- اجتماعی، تمایل به واکنش های حرکت سریع از طرف برخی از حلقه های سیاسی با برنامه های آرمانی، گرایش به عبور شتابزده از دوره های معین تاریخی برای جبران پس مانی و قرار دادن کشور در سطح ممالک دیگر، و کوشش برای آوردن نوعی عدالت اجتماعی در سراسر افغانستان، بیشتر در گونه های تلقی از سوسیالیسم شکل پذیرفت. در دهه ۱۳۴۰ خورشیدی، به ویژه در نهادهای سیاسی که در میان جوانان شهرها و تا حدودی روستاها هواخواه داشتند، برنامه های سوسیالیسم خواهی- با الگوهایی از آنچه در باره شوروی و چین تبلیغ می شد- به سرعت ایجاد شده بود. این نهادها، همزمان با نهادهایی چند با برنامه های اصلاحی و در چهارچوب فعالیت پارلمانی، خواهان جدی تجدد شمرده می شدند.

در میان گونه های موجود تجدد خواهی در تاریخ معاصر افغانستان کودتای پیامد زای ثور (اردیبهشت) ۱۳۵۷ (۱۹۷۸ میلادی) را ادامه سنت حفظ قدرت انحصاری، در راستای تبعیت از آرزوهای رهبری اتحاد شوروی از میان رفته، به شکل تسلط تک حزبی و اختناق، در سایه پندار تحقق تجدد و پیشرفت می توان خواند. این کودتا که برنامه های کاری تغییرات عاجل را با خود داشت، به دلیل عدم مقابله با چهارچوب استبداد کهن، و مضاف بر آن غلبه مصالح شوروی بر مصالح ملی افغانستان، بیشتر باعث انگیزش مخالفت ها در سطح کل کشور گردید. در بیشترین مراحل که تاریخ افغانستان به گونه های مختلف شاهد حرکت مفهوم تجدد بوده است، دست نگری کشورهای پیشرفته و بهره گیری از الگوی آن کشورها، چهره تجدد صادراتی از خارج را به خود گرفته است. بدین ترتیب، تجدد به شکل ناهماهنگ و ناموزون رشد کرده است، و فقدان برنامه های اصلاحی که بر اصل اتکا به خود بنا شده باشد، این ناهماهنگی و ناموزونی را افزایش بخشیده است.

در این نوشتار کوشش شده است تا رویش تجدد و ویژگی های گسست آن از عصر امیر شیرعلی خان تا آغاز عصر امان الله شاه (۱۸۶۹-۱۹۱۹) به کاوش گرفته شود. تذکار این نکته لازم می نماید که حال و احوال نیروهای حاکم در افغانستان، اوضاع زمانه و عوامل کارساز و مؤثر آن، موج های تجدد طلبانه و واکنش های سرزده علیه آن، نفوذ موج های فرهنگی و سیاسی کشورهای دیگر، همه و همه در زمینه ادبیات معاصر افغانستان بازتابیده است. نبود بحث کافی

پیرامون تجدد در ادبیات معاصر افغانستان در این مقاله به دلیل آگاهی نگارنده از سهم صاحب نظران با صلاحیت در عرصه ادبیات و فرهنگ موجه خواهد بود. از این رو، در این نبشته به بازتاب ادبی تجدد در افغانستان به اشاره های کلی بسنده خواهد شد. یکی از مسایل بحث برانگیز در مطالعه و ویژگی های سیر آفت و خیز تجدد در افغانستان این نکته است که برخلاف نظریه رایج مبنی براین که پیش زمینه های اقتصادی در زایش و رویش حرکت های فرهنگی و ادبی نقش قاطع دارد، تعقیب سیر تجدد طلبی در افغانستان نشان داده است که تغییرات در حیات اقتصادی و سیاسی از کانون هایی تأثیر پذیرفته است که پیشتر از ظهور عامل تحولات اقتصادی ایجاد شده است؛ و یا مانند تأسیس جریده *شمس النهار* در توازی با آن پا به عرصه نهاده است. تأسیس مدرسه علوم حبیبیه در سال ۱۹۰۳ میلادی و نقش معلمان هندی در کنار نقش سایر شخصیت ها می تواند مدلل استدلال در این زمینه باشد.

* * *

امارت امیر شیرعلی خان

در تاریخ افغانستان معاصر زایش و رویش نخستین جلوه های تجدد را در دوره دوم امارت امیر شیرعلی خان (۱۸۶۷-۱۸۷۹) می توان دید،^۱ و این سخنی است که اهل پژوهش در افغانستان در ابراز آن توحید نظر دارند. با آن که دیدگاه ها در بیان و حدود نقش تجدد و انگیزه ها و عوامل رویش آن یگانه نیست، اما همه قلمزنان عرضه تاریخ براین نظرند که پاره یی از نوآیی ها در حیات جامعه بی تحرک، از پا افتاده، جنگ زده، و ویران افغانستان در دهه ۱۸۷۰ رونما شده است.

آنچه در این دهه برای نخستین بار ظهور یافت، زمینه های زیر را احتوا می کرد:

در عرصه اداره امور، با حفظ قدرت امیر، در ساختار نظام خودکامه شخصی- خانوادگی تغییراتی به عمل آمد که تشکیل هیات وزراء (کابینه) را باخود داشت. مطبعه (چاپخانه) به میان آمد و به کار آغاز کرد. تولید تمبر آغاز شد و پسته رسانی ترقی کرد. ارتش (اردو) به گونه منظم و منسجم ایجاد گردید. پی ریزی و ایجاد شهر جدیدی به نام "شیر پور" یا "شیرآباد" در یکی از نواحی کابل، با سهمگیری چندین هزار کارگر ساختمانی روی دست گرفته شد. تحصیل مالیات به گونه نقدی (به جای گونه پیشین که جنسی بود) اعمال گردید. وقتی دولت ارتش منظمی را ایجاد کرد، ضرورت تعلیم به ارتشیان و انتشار رساله های

درسی و آموزشی برای ارتش به وجود آمد. برخی اصطلاحات به عنوان القاب رسمی کارمندان بزرگ دولتی رایج گردید. چاپخانه سنگی تأسیس شد و به چاپ جزوه ها و رساله های دولتی پرداخت. بیشتر امور تدریسی به واسطه خارجیانی که در افغانستان استخدام شده بودند، انجام می شد. مثلاً شخصی به نام قاضی قادر که تا واپسین لحظات زندگی امیر شیرعلی خان در شمال افغانستان او را همراهی می کرد، سررشته امور را در دست داشت و اصلاً از هند بریتانیایی آمده بود. وسایل و ادوات چاپ نیز از هندوستان وارد شده بود.

روند چنین دسترسی به عرصه های تازه و کاربرد آنها در افغانستان آن دوره با استفاده از امکانات و وسایلی که از خارج آورده شده بود، بنیاد دیرپای و گریز ناپذیری در حیات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، و نظامی افغانستان، و با تصویری از نیاز به خارج داشتن و دست نگرشیدن به امکانات خارجی، و در نتیجه وابستگی به بیگانگان به جا نهاد؛ بنیادی که ماده اش را از فقدان امکانات داخلی، به دلیل بی کفایتی های پیشینه و تداوم جنگ های تبهکارانه، می گرفت. مسلم است که حین برشمردن پاره یی از موارد اصلاحات در آن هنگام، این پرسش مطرح خواهد شد که چهره و شکل نهادهایی که در معرض تغییر و اصلاح قرار گرفت چگونه بود؟

در دوره های آغازین پیدایش افغانستان نوین، رسم اداره امور چنان بود که شخص شاه (و بعدها امیر) نه تنها به روابط خارجی کشور مستقیماً می پرداخت، به رتق و فتق کلیه امور جامعه و مسایل خواص و عوام نیز می پرداخت. البته شخصی با عنوان "وزیر" به گونه ای رابط با مجریان امور توظیف می شد صنعت بهره مندی از امکانات قومی- قبیله یی و تدبیر امور جنگی ایشان بر سایر خصایص برانندگی داشت، مانند وزارت پر قدرت سردار فتح خان در کنار پادشاهی ضعیف محمود (بار اول ۱۸۰۰-۱۸۰۳ و بار دوم، ۱۸۰۹-۱۸۲۹). هنگام تشدید جنگ های دودمانی میان سلسله سدوزایی و سلسله نوپای محمدزایی، انتخاب وزیر نماد تعادل قدرت و آشتی و سازش را به خود گرفته بود. تداوم جنگ، اما، اشتغال وزیر را به امور جنگی بیشتر می ساخت، و پیروزی و یا شکست یک پادشاه نیز مدیون توفیق یا عدم توفیق وزیر وی در عرصه جنگ شمرده می شد.

در دوره امیر دوست محمدخان (پدر شیرعلی خان) اداره انحصاری همه امور کشور (که شامل مناسبات خارجی نیز می شد) در بسیاری از سطوح در اختیار شخص امیر بود. پیشتر گفتیم که اصلاحات امیر شیرعلی خان به تقسیم نسبی

کارها و ایجاد هیأت وزرا انجامید. در دوره اصلاحات او، این وزارت خانه ها به وجود آمد:

- صدر اعظم: سید نور محمد شاه خان فوشنجی، و بعد از مرگ او (در سال ۱۸۷۷) مستوفی حبیب الله خان.
- وزیر حربیه: حسین علی خان سپهسالار؛
- وزیر داخله: عصمت الله خان حشمت الملک؛
- وزیر خزائن: احمد علی خان تیموری؛
- وزیر مالیه: حبیب الله خان وردک؛
- وزیر خارجه: ارسلان خان غلجایی؛
- سرمنشی شاه: میرزا محمد حسن خان دبیر الملک.

از اصلاحات مهم دوره امیر شیرعلی خان، بهبود اداره پست بود. چاپ تمبر و تأسیس چاپارخانه ها در تسریع انتقال پیغام ها و خبرها مؤثر بود. بیشترها ارسال مکاتیب دولت و یا فرستادن مکتوب به کشورهای خارجی به واسطه قاصد مخصوص اجرا می شد. با آوردن اصلاحات در زمینه اداره پست، در بالا حصار کابل پسته خان یی به نام «چاپارخانه» ایجاد شد و پسته خانه هایی در هرکدام از ولایات بزرگ کشور، البته به شکل ساده، تأسیس شد. تمبرهای پستی به قیمت یک شاهی و یک سنار در کاغذ سفید به رنگ ضعیف چاپ و بالای مکاتیب نصب می گردید. این تمبرها به وسیله چلیپا باطل می گردید، و با قلم روی تمبرهای مذکور عبارت «باطل شده» تحریر می شد. برای حمل و نقل پست وقت معینی درکار نبود. انتقال پست مربوط بود به تکمیل شدن تعداد معین مکاتیب. مکاتیب دولتی که کلمات «فوری و ضروری» روی آن نوشته شده بود، پسته فوق العاده محسوب می شد و به وسیله پسته رسان های سوار «چاپار» انتقال می یافت.

گرفتن مالیه در گذشته ها به گونه جنس صورت می گرفت و بر روی محصولات زمین، عواید آسیاب ها، قیمت مواشی و گمرک ها استوار بود. بیشترین عاید مالی را زمین های حاصلخیز و محصولات آن تشکیل می داد. این نوع مالیه را پیش از جمع آوری محصولات زمین به واسطه زمینداران می گرفتند. این عملکرد جابرنه میراث دوره های جنگی دیرینه در افغانستان بود. دولت معاش کارمندان دولتی را نیز از مالیه مردم تأدیه می کرد. در چهارچوب اصلاحات امیر شیرعلی خان برای اولین بار راجع به ترتیب، تحقق و تثبیت مالیه اراضی به اساس حاصلات عملکرد زراعتی در هر سال و تعیین حقوق مالیه به روی آن قدم اساسی

برداشته و مقرر گردید که حاصلات زراعتی هر منطقه قبل از رفع خرمن به ذریعة هیأت در محل زرع و برداشت آن از قید وزن کشیده و به استناد مقررات معینه مطرح و حقوق مالیه آن تثبیت گردد. با آنکه این طرزالعمل نیز با نبود کارمندان فنی با موانع مواجه شده و دچار تعدیلاتی شده بود، اما به مقایسه با راه و روش پیشین چاره جویی های اصلاحی به شمار تواند آمد.

در دوره امارت شیرعلی خان ارتش منظم جایگزین نیروهای جنگی اجیر شد که از اقوام افغانستان در بدل پول و جنس و تقسیم غنایم گرد آمده بودند. شیرعلی خان ارتش را به نیروهای پیاده، سواره، و توپچی تقسیم کرد. اردو (ارتش) افغانستان در دوره اصلاحات او مشتمل بود بر ۵۷ غنند پیاده نظام (دارای ۳۴ هزار و چند صد نفر)؛ ۲۰ غنند سواره (دارای یازده هزار و چند صد نفر)؛ و ۲۶ باتری توپ کوهی و سواری و قبلی (دارای یک هزار و پنجمصد نفر). به منظور آموزش نظامیان، مدرسه آموزش حربی (مکتب حربیه) تأسیس شد که معلمین آنها از هند بریتانیایی استخدام گردیده بودند.^{۱۱}

ساختمان شهر جدید در کابل یکی از ملزومات طرح اصلاحات امیر شیرعلی خان بود. ساختن وزارت خانه ها، اسکان کارمندان اداری و نظامی، جوانه های رو به رشد حیات اقتصادی در زمان فارغ از جنگ، نیاز به آبادانی و بهره مندی از مزایای شهرنشینی را ایجاد کرده بود. پی ریزی نافرجام شیرپور بخشی از طرح کلی در گستره اصلاحات امیر بود. البته یک سده پیشتر، احمد شاه درانی نیز با در نظر داشت ویژگی ها و نیازهای زمانه، شهر احمد شاهی را در قندهار پی ریخته بود.

به ترازوی این نوآوری ها در حیات پایتخت و بروز جلوه های مؤثر آن در ولایت های دیگر افغانستان، نخستین بار در کشور جریده یی سرکشید به نام *شمس النهار* (۱۸۷۵) که خود نمود و مظهری از تجدد در سطح کلی در افغانستان بود. *شمس النهار* برای مامورین و کارمندان دولتی مقیم در پایتخت و ولایات توزیع می شد و در انتخاب مطالب، گاهی از اخباری که در چند کشور خارجی چاپ می شد و به دربار کابل می رسید، بهره می گرفت. در گذشته ها رسم بر آن بود که کاتبان دربار گزارش های اخبار را قلمی می نوشتند، و امیر و چند تن از رجال دربار از آن استفاده می کردند. رساله ها در مجموع در چاپخانه های هند بریتانیایی به چاپ می رسیدند.

نخستین شماره *شمس النهار* در ۱۶ صفحه در مطبعه سنگی دارالسلطنه کابل منتشر شد. این شماره *شمس النهار* می تواند به تنهایی آینه یی باشد از چهره

امکانات فرهنگی، ادبی، و فرآورده های دانش آن هنگام در افغانستان. برای مزید معلومات و آشنایی به آرزوهایی مندرج در آن و برای راه بُردن به سیاق کلام و سطح ویژگی های نگارش آن، هدف و مرام نشراتی یا جریده را از نظر می گذرانیم:

بر آینه ضمیر صاحبان فضل و کمال و والیان با عزّ و تجل مخفی نماناد که در این آوان سعادت اقتران که خلائق مملکت افغانستان و ترکستان به زیر سایه هما پایه بندگان سکندر شأن اشرف امجد امیر شیرعلی خان بهادر ادام الله عمره و اقباله و اجلاله درنهایت امن و امان و آسایش دارند و همواره دعای دولت ابدمدت می نمایند و رعایا و شرفای این دیار متوجه کمالات گردیده شوق دیدن اخبارات و حصول فواید از آن ورزیدند، لهذا اقل العباد میرزا عبدالملی حسبالفرمایش احباب صدق آثار مسمی به *شمس النهار* را در مطبعه کابل جاری نموده، اخبارات صدق آثار ترکستان و بدخشان و بخارا و هرات و روس و قندهار و غیره حدودات را از دفاتر سرکار والاتبار حاصل نموده در این اخبار درج نموده خواهد شد و مهما امکن سعی در این خواهد بود که خبر بازاری و پوچ هرگز در این اخبار درج نگردد.^{۱۱}

شایان توجه است که در آن سوی این رهگذر و نمود تجدد، مقایسه *شمس النهار* با میراث گرانبهای ادبی گذشته در قلمروی که افغانستان نامیده می شود، فاجعه سیر قهقرایی ادب را نیز ترسیم می کند. به وضاحت دیده می شود. همین نمونه نشر که آوردیم از پیچیدگی، تصنع، و کلمات نامأنوس خالی نیست. با نگاهی مقایسه یی با ادبیات گرانسنگ سده های پیشین به زودی به سطح نازل نگارش و بی بهرگی از ادبیات فاخر فارسی دری بر می خوریم؛ ادبیاتی که طنین گرم آن از پشت جوی مولیان دوره سامانی ها هنوز گوش نواز است و درخت تناور آن در سراسر کابل و هرات و بلخ و بدخشان و غزنه، از دیرباز به شکوفه نشسته بود، اینک سوگمندان معجونی از ترکیبات عربی و فارسی دری را در نیمه دوم سده نوزدهم، به عنوان گام عبوری از دوره فترتی که در افغانستان می گذشت، معرفی می کرد.

بیجا نخواهد بود اگر فشرده ارزیابی از پس منظر فترت ادبی را به عنوان پاسخی به چراهای دوره هول و فترت بیاوریم که دکتر علی رضوی غزنوی از کتاب *تاریخ ادبیات افغانستان* برای بیان همین منظور از محمد ابراهیم صفا نقل کرده است:

در زمینه نگارش تاریخ باید از *تاج التواریخ* سخنی گفت. مقدمات فراهم شدن این کتاب توضیح می دهد که این اثر نخست به زبان انگلیسی، و به گمان قوی به منظور افزایش شهرت امیر عبدالرحمن خان نزد مقامات لندن، به نگارش درآمده است. بخش هایی از این کتاب از طرف شخص امیر و به همکاری نزدیکان وی تهیه شده است. مهم این است که با خواندن این کتاب به اخلاق و کردار و سلوک مملکت داری امیر به نحو شایسته یی می توان پی برد. چون کتاب بیشتر به نصب العین های امیر ناظر است، و در ضمن از روی متن انگلیسی ترجمه شده و به وسیله یک مورخ یا دبیر و ادیب افغان به تحریر نرسیده، نمی توان آن را به عنوان نمونه کار برای دسترسی به موازین تاریخ نگاری و یا پی بردن به سطح نگارش ادبی در دوره امیر عبدالرحمن خان در نظر گرفت.

سطح نازل و سیر قهقرایی ادبیات در دوره عبدالرحمن خان را در *جنگنامه* هایی که در این عصر نوشته شده اند، می توان دید. پیشتر از این، در هنگام مبارزات مردم افغانستان علیه تجاوزگران بیگانه، *جنگنامه* هایی نوشته شده بود، و برخی از آنها پذیرش عام یافته و زبانزد مردم نیز شده بود. محتوی و مضمون این *جنگنامه* ها به تحسین قهرمانان و رهبران ملی و به نکوهش مهاجمان می پرداخت. *جنگنامه* حمید کشمیری از مشهورترین نمونه هایی است که می توان از آن نام برد.^{۱۸} در دوره عبدالرحمن خان، اما، *جنگنامه* یی در دست است به نام *فتح نامه کافرستان*. این اثر قصیده یی است طولانی در وصف حمله امیر به مناطق کوهستانی کافرستان و اعلام جهاد در آن دیار و قبولاندن اسلام در میان مردم آنجا. این قصیده از نظر ارزش های شعری در مقایسه با سایر اشعاری که رایج بود، و با شعر چند دهه پیشتر، بسیار ضعیف می نماید. بیت هائی چند از این قصیده را نمونه وار نقل می کنیم:

ای صبا بر مژده خوش برجناپ شهریار
 بلکه برجمله مسلمانان هر شهر و دیار
 از دیاد بخت و اقبال و حیات عمر و ماه
 باد دایم شامل شاهزادگان کامکار
 آنکه از لطف خدا و پرتو دین نبی
 وز مدد کاری اقبال شه عالی تبار
 از پی این فتح و پیروزی همایون خود
 گفت این شیر احمد آشفته دل فکری گمار

فتح‌گردیده تمامی کافرستان یک قلم پادشاه مسلمین را شد به زیر اقتدار^{۱۱}

فضای مختنق سیاسی، نا آشنایی و بی‌اعتنایی امیر به فرهنگ، و ناسازگاری طبع امیر با تجدد خواهی سبب شده بود تا استعداد های نهفته در جامعه افغانستان ناشکفته بمانند و برخی حتی پریر شوند. اما چنان که بارها در مقاطع ایجاد گسست با تحولات دیده شده است، جامعه دارای ذخیره های فرهنگی، با تمام محدودیت ها، شاعر و ادیب و نویسنده اش را پروریده است. مرگ امیر عبدالرحمن خان (در سال ۱۹۰۱) توانست زمینه سربرآوردن آنها را فراهم سازد.

امارت حبیب الله خان

آغازین روزهای نشستن امیر حبیب الله خان (۱۹۰۱-۱۹۱۹) بر تخت سلطنت به مثابه ایجاد روزنه های امید و مجال تنفس برای مردم افغانستان بود. او امیری بود که در شرایط و اوضاع مختنق کشور در عصر پدرش (عبدالرحمن خان) از همه امکانات برای فراگیری معلومات و سواد بهره مند بود. او از ضرورت اصلاحات اجتماعی و فرهنگی با خبر بود و از شعر و ادب نیز چیزهایی می دانست. با آشکار شدن تفاوت های ماهوی سیاست حبیب الله با کارنامه پدرش، درباریانی که خواستار روی آوردن به اوضاع متفاوت با زمان عبدالرحمن بودند، جسارت یافتند که بار دیگر سلسله گسسته اصلاحات را در مسیر تحقق اندازند. کاهش پاره پی از عوامل نامساعد و پیدایش زمینه های مستعد برای بروز استعدادها در حیات اقتصادی، اجتماعی و ادبی اثر گذاشت.

با وجود آن که نظارت برافغانستان در عصر حبیب الله ادامه یافت، اما افغانستان فاقد استقلال سیاسی شاهد تحولاتی بود که در آغاز، ظاهراً، به منافع بریتانیا صدمه می نمی رسانید. جامعه آبستن تجدد و نوآیی شد که در مقایسه با دوره امارت شیرعلی خان، از نگاه کمیت و کیفیت، در سطح بلندتری قرار داشت. نبود جنگ های داخلی و بهره مندی جامعه از امنیت به رفت و آمد تاجران و افزایش مسافرت ها و ایجاد روابط با خارج از عوامل مساعد بود. تاجران و بازرگانان به ترکستان و هندوستان می رفتند و با مال التجاره و اطلاعات تازه و چشمدیدهای فراوان برمی گشتند. این تماس ها و نقش مهاجرین هندی در افغانستان و نشرات بسیاری که (به زبان فارسی) به دست آنها می رسید، در کنار با سواد بودن شخص امیر حبیب الله، سبب گردید که بار دیگر به

پاره یی از اصلاحات توجه شود و ابزار و نهادهای تازه برای افغانستان روی دست گرفته شود. در سال ۱۹۰۳ مدرسهٔ حبیبیه (که از جهت هایی به دارالفنون تهران مشابهت دارد) تأسیس شد و پایه های معارف و آموزش جدید در افغانستان را بنیان گذاشت. با وجودی که این مدرسهٔ جدید، بعد از چهارده سال، فقط نوزده فارغ التحصیل داشت، از جهت ایجاد نهضت نوینی که از این مرکز آموزشی مایه می گرفت، خیلی مهم بود. تعمیر جاده هایی چند برای عبور موتور (ماشین) روی دست گرفته شد و برق رسانی در نقاط مختلف شهر کابل ایجاد شد. فابریکه ها (کارگاه ها) در کابل و چند شهر دیگر تأسیس گردید که هرچند محصول زیادی نداشت، ولی از رهگذرهای مختلف مهم بود. در سال ۱۹۰۶ جریدهٔ *سراج الاخبار افغانستان*، به اهتمام و ادارهٔ مولوی عبدالرووف خان، مدرس مدرسهٔ شاهی، فقط دریک شماره منتشر شد ولی ادامه نیافت. از تلاشها برای دسترسی به معلومات جدید برمی آید که تشنگی تجدد خواهان و علاقمندان به اطلاعات جهان و نوآوری ها و برون رفت از محدودهٔ اطلاعات سنتی بدانجا رسیده بود که کارکنان دربار کتاب هایی را از خارج وارد کنند و به مطالعه گیرند.^{۲۰}

نمای حیات بعدی سیاسی و اجتماعی در افغانستان نشان می دهد که در عصر امارت حبیب الله خان به گونهٔ مخفی و علنی کوشش هایی برای ظهور و بنیاد گرفتن تجدد در کار بوده است. آن همه کوشش های نوجویی و تجدد گرایی، در دورهٔ بسیار کوتاهی، به سامان نشست و ابعاد مختلف خود را نشان داد. یکی از مهمترین بازتاب های این نوجویی شکل گرفتن تفکر و اندیشهٔ مشروط کردن قدرت خودکامه و بی حد و حصر شخص امیر بود. شواهد می رساند که کانونی از سیاسی اندیشان، متفکران، و اصلاح طلبان در حول خواستهٔ مشترک کسب استقلال، محدود شدن قدرت امیر، و دست زدن به اصلاحات گسترده شکل گرفته بود. همچنان، موج حرکت ادبی- فرهنگی که درآغاز به توافقی دربار و با انگیزه های هرچند گفته نشده، اما شناخته شده، مبتنی بر دادن چهرهٔ مثبت تری از دربار ایجاد گردید، در راستای خواست متباین با ارادهٔ امیر و درباریان طرفدار حفظ سنت های پیشینهٔ دولتمداری سمت و سو یافت. بیت العلوم حبیبیه، مدرسهٔ حبیبیه، مدرسهٔ شاهی، جمعیت تألیف فتاوی سراج الاحکام، و وجود معلمان هندی در مدارس افغانستان (که اصلاح طلبان را در یافتن اطلاعات در بارهٔ اوضاع و احوال سایرکشورها کمک می ورزیدند)، سبب گردید که تحرکاتی سامان بیابد و امیر را در بُن بست قرار دهد. کسب اطلاع از احوال سایر کشورها که به پله های غیر

قابل مقایسه از نظر رشد و ترقی راه یافته بودند، نگاه‌های حسرت آمیز اصلاح طلبان را برمی‌انگیخت. تغییرات سریع سیاسی و اجتماعی در کشور همزیان و همجواری ایران، به ویژه، بر حرکت نوجویی و اصلاح طلبی افغانستان تأثیر فراوان گذاشت. این انگیزه‌ها موجب شد که روشنفکران عصر، در نامه‌یی به امیر حبیب‌الله خان، آرزوها و امیال اصلاح طلبانه خود را به وضاحت مطرح کنند.^{۲۱}

سرکوب اصلاح طلبان (که به اعدام و زندانی شدن بسیاری انجامید)، پایان برنامه‌های اصلاحی آنها نبود. اصلاح طلبان با احتیاط و تدارک منظم‌تر از گذشته وارد عرصه عمل شدند. نقش *سراج الاخبار* (و بخصوص مدیر آن محمود طرزی) در هماهنگ ساختن نسل دیگری از مبارزان اصلاح طلب خیلی مؤثر بود. طرح و تحقق انتشار *سراج الاخبار* در سال ۱۹۱۱ (که تا شماره ششم تنها به نام *سراج الاخبار* و از آن پس به نام *سراج الاخبار افغانیه* یاد شده است)، در معرفی فرایند تجدد در افغانستان نمونه وار است.^{۲۲} فرگشت تجدد در آن دوره چنان با نقش جای پای *سراج الاخبار* و تأثیر قلم و زحمات محمود طرزی گره خورده است که پرداختن به آن مستلزم مکث جداگانه و اختصاصی است.

نقش روشنگرانه محمود طرزی را می‌توان در برگ‌های *سراج الاخبار* و در رساله‌هایی که او در هنگام غربت در شام نوشته است، به روشنی یافت. می‌بینیم که مقالات و رساله‌های طرزی به عنوان محمل‌های هدفمند برای آشنا ساختن مردمان کشورش با تحولات جهان و ضرورت پذیرفتن تجدد برای افغانستان نوشته و تنظیم شده است. از آن روست که کارکردهای طرزی را می‌توان نقطه روشنی برای آغاز دقیق مفهوم روشنگری در افغانستان نامید؛ آنگونه روشنگری که از ضرورت‌های ملموس روز برای افغانستان و مردم آن برخاسته بود و جمعی را به عنوان پیش‌کسوتان تجدد طلبی در داخل و خارج از دربار مجهز به سلاح فهم و دانش نوین کرد.

در کارکردهای قلمی طرزی و دیگرانی که در تهیه *سراج الاخبار* سهیم بودند پیام‌هایی است که نکته‌های برجسته آنرا می‌توان چنین برشمرد:

- تأکید بر ضرورت و اهمیت استقلال و آزادی افغانستان؛
- ابراز ناگواری از اوضاع نابسامان اجتماعی و فرهنگی،
- اعتراض بر استعمار و نقشه‌های استعمار اروپایی در افغانستان و منطقه،
- سعی در جهت گسستن عادت‌ها و سنت‌های مانع شونده و مفاخر تجدد در افغانستان؛

- توجه به اهمیت صنعت جدید؛ و

- نشان دادن مزایای تجدد از طریق خلق آثار ادبی و نظم و نثر جدید.
 نکته‌هایی را که برشمردیم، در مقالات و نوشته‌های محمود طرزی به نیکویی
 تبارز یافته‌اند. مثال‌های زیرحجت این ادعا تواند بود:
 از مقدمهٔ *سواج الاخبار* و تأکید بر ضرورت انتشار اخبار (روزنامه) می‌آغازیم:
 «در وقت حاضر به جز اقوام وحشی و بدویه هیچ یک دولت و قومی... موجود
 نیست که مالک اخبار نباشند... مطبوعات ترجمان حسیات وطن است، زبان
 ملت است، جان مدنیت (و) اساس انسانیت است...»^{۲۳} و یا: «این مسأله بر ارباب
 دانش و اصحاب بینش پوشیده نیست که جمیع ترقیات مادی و معنوی دول و ملل،
 خواه در اعصار سابقه و خواه در احوال حال، موقوف بر تکثر و توافر معارف و
 تحصیل و تحکیم علوم و فنون است...» در طی همین مطلب که طرزی نگاشته
 است به دلایل پیشرفت غرب و اروپاییان و عقب ماندگی شرقیان اشاره رفته است
 و از ضرورت جدی شرق برای پذیرش علوم و فنون جدید و ادبیات نوین سخن به
 میان آمده است.^{۲۴}

طرزی *سواج الاخبار* را منبع روشنگری و بیداری خوانندگان می‌داند و چنین
 می‌نویسد:

«اخبار جمع خبر (است) و از بی خبری تا با خبری چقدر فاصله است.»^{۲۵}
 او برای توجیه این نکته، به سنت دیرپای تفسیر و تعبیر دینی از ضرورت اکتساب
 علوم می‌پردازد و چنین می‌نویسد: «دلیل دیگر به فضیلت علم آنکه حضرت
 رب العالمین در تنزیل مبین فرمود: «قل یتوی الذین یعلمون و الذین لایعلمون؟»
 یعنی «بگو آیا برابر اند آن کسانی که می‌دانند با آن کسانی که نمی‌دانند؟»^{۲۶}
 در مقالهٔ دیگری تحت عنوان «اثبات ضرورت اجتماع بنی بشر» طرزی به
 رعایت روابط اجتماعی و تقسیم کار و اندیشیدن به علوم جدید اشاره‌هایی
 روشنگرانه دارد: «اگر انسان خواهد که از گندم که اقل و ادنای ماکولات اوست به
 قدر کفایت یکروزهٔ خویش نانی تدارک دهد تا اعانت دست اخری در آن نباشد،
 تنها یک شخص از حصول وجود آن عاجز می‌آید.» او می‌افزاید که: «این سنگ
 و چوب، آهن و تخته و غیر ذلک را که از معدن‌ها و جنگل‌ها و صحراها و
 بحرهای و بلده‌ها حمل و نقل نماییم، به وجود بسی آلات نقلیه و جرثقال و دواب و
 ... محتاج می‌گردیم... این کبریت که در ظاهر حال خیلی بی‌اهمیت و کم‌قیمت
 به نظر می‌آید، آیا ملاحظه کرده‌اید که به سعی و همت چند صد هزار آدم به
 حصول آمده است؟»^{۲۷}

طرزی که کوشش بسیاری به خرج می‌داد که مردم کشور را با ترقی و

پیشرفت و تجدد آشنا سازد، گاهی با مثال های زیرکانه و هنرمندانه به دستگاه حاکم می تازد. در مقاله «سیاحت و فواید آن»، وقتی از زن حرف می زند، نکته‌هایی را بیان می‌دارد که بیگمان در رابطه با زنان بسیاری که امیر حبیب‌الله در حرمسرای خویش، برای خوش گذرانی و شهوت رانی، نگاه داشته بود، به تحریر آمده بودند. طرزی می نویسد: «در حالتی که در قطعه اروپا بیشتر از یک زن گرفتن ممنوع و غیر جاری است، در نزد ما چهار زن و هر قدر سربه و جاربه پی که دل ما بخواهد لازم و جاری می باشد. این حال چنان که مایه استغراب (شگفت زدگی) آنها می گردد، در نزد ما نیز عادت جاریه بعضی از ملل هند که چهار- پنج نفر برادر با یک زن ازدواج می کنند، یا آن که یک مرد چهار خواهر را به زنی می گیرند، همانقدر شایان استغراب می شود.»^{۲۸}

طرزی که از پس ماندگی در افغانستان آگاهی عمیق داشت، از رهنمودهای خود به مردم، حتی در هنگامی که هنوز مفهوم عقب ماندگی مروج نبود، مضایقه نمی کرد. او در هنگام تبعید در شام، چنین نوشته بود: «وطن عزیزم، افغانستان، ای هزار افسوس که ساکنان در شور و شر و انسانه‌پیت همگی از حال و احوال عالم بی خبرند. . . پنبه غفلت را از گوش تان بردارید.»^{۲۹} او نیک می دانست که جامعه به قانون احتیاج دارد، اما تعصب خشک موجود نه تنها پذیرای آن نیست، بلکه برای دسترسی بدان به عنوان گام تجدد طلبی ایجاد مانع می کند، او به توضیح و تفسیر و تعبیر از کلمه «قانون» مقاله مفصلی زیر عنوان «قوانین و نظامات» نوشت و در ضمن آن چنین آورد: «قانون، نظام حدود، شرع، دستورالعمل، آیین، سر رشته، یاسا، این همه الفاظی است که تقریباً به یک معنی استعمال می شود. و مقصد از اینها آن است که کارها و امورات در زیر قاعده و اصول درست تر انتظام گیرد... قانون نامه یا نظام نامه نظر به احتیاج وقت و زمان برای امن و امان ملک و دولت وضع و نوشته می شود که برای اجرای افعال و حرکات انسان ها یک راه معین و راست بوده است. . . در مملکت عزیز ما کلمه قانون از بسیار وقتها یک کلمه نفرت آوری تلقی شده، هرکس از آن رم و اجتناب ورزیده است و سبب یگانه آن اعتقادی است که گویا قانون را ضد شرع دانسته و مخصوص نصارا دانسته اند.»^{۳۰}

نباید پنداشت که غیر از طرزی شخصیت های دیگر در قلمرو تجدد گرایی و روشنگری در افغانستان آغاز سده بیستم حضوری نداشته اند. بدون شک دیگران نیز در این عرصه عرض اندام کرده بودند، اما نقش طرزی که آموخته ها و تجاربی جدید از خارج افغانستان نیز با خود همراه داشت بسیار مؤثرتر و

گسترده تر از دیگران بود. حاصل زحمات او در *سراج الاخبار* این تلقی قرین به حقیقت را به وجود می آورد که استعدادهای نهفته دوره سیاه استبداد عبدالرحمن خانی (۱۸۸۰-۱۹۰۱) با ایجاد روزنه *سراج الاخبار* جان تازه یافتند. اگر *سراج الاخبار* نقش روشنگرانه داشت و راه را در زمینه آشنایی با تجدد هموار می کرد، و نسل تازه در کنار آن پرورش می یافتند، نشان نقش پیرانی را نیز توان دید که سال ها پیش سخن از نوآوری و اصلاحات داشتند، اما استبداد خودکامه برای آنها مجال بروز نداده بود. به گونه نمونه بازتاب نوجویی و تحوّل طلبی را در مدحیه یی از محمّد سرورخان قندهاری می توان دید.

محمّد سرورخان (که "واصف" تخلص می کرد)، پس از حمد و مدح سنتی و مروج در شعر پارسی روزگار، سخنان اصلی خود را در بیت های زیر بیان می دارد:

روان بیدار دار از نشئه خواب گرانجانی
که از غیرت همی گردد ذهول از دامن افشانی
گرایان شوسوی جمعیت از ملک پریشانی
چه نسا و فرنسا و چه جرمانی چه جاپانی
چه سان بر اوج رفعت کرد بنیاد پر افشانی
زرسم ایشیا (آسیا) افتاد در گرداب حیرانی
که از قید و ساوس رخس همت را برون رانی^{۳۱}

یکی ای عالم ایمان، نگاهی کن به کیهان بر
یکی با دیده عبرت بین اقوام دنیا را
بیال از پستی سستی، به اوج پایه بینش
بین اصناف عالم را ترقی های پی در پی
نگر اقلیم جاپان را که با آن فترت فطرت
اروپا فخر کردی بر جهان در سبقت و اکنون
قدم در عرضۀ جهد و مرآت مان و جهدی کن

صداها و پیام های تجدّد طلبی در منظومه های عبدالهادی داوی (پریشان) و عبدالرحمن لودین (کبریت)، دوتن از همکاران محمود طرزی در اداره *سراج الاخبار*، شفاف تر و رساتر جلوه می کنند. از داوی نقل می کنیم:

تا به کی، هان، تا به کی، هان، تا به کی؟
خرخر خواب، ای گرانجان، تا به کی؟
خواب غفلت ای حریفان، تا به کی؟
بر نمسی داری تو مژگان، تا به کی؟
سیر انهار و گلستان تا به کی؟
خواب راحت در شبستان تا به کی؟
اینقدر حرف پریشان تا به کی؟^{۳۲}

تا به کی، اولاد افغان، تا به کی
کوکوی مرغ سحر آمد به گوش
نور بیداری جهانی را گرفت
سبزه خوابیده هم برداشت سر
بایدت بر حال خویشت خون گریست
روز کار و روزگار عبرت است
ای قلم، آخر زیانت می برند

بندهای زیر از مُختص معروفی از عبدالرحمن لورین برداشته شده است:

ای ملت، از برای خدا زودتر شوید
از شر و مکر و حیلۀ دشمن خبر شوید
تا از صدای صاعقه‌اش گنگ و کرشوید
وانگه چو رعد نعره زنان در بدر شوید
مانند برق جلوه کنان در نظر شوید
از یک طرف نهنگ و زدیکر طرف پلنگ
هردوبه خون مآدهن خویش کرده رنگ
اکنون که گشته اند به خود مبتلا ز جنگ
جهدی کنید، به چه است این همه درنگ
در حفظ راه حق همه تیغ و سپر شوید^{۳۳}

از نمونه های مختصری که در بالا آمد، استنباط می توان کرد که در شعر آن روزگار، پاسخ گویی به نیازهای زمان و آماده شدن برای سهم گرفتن در یک رستاخیز سترگ، در مبارزه آزادی بخش، و همچنان گسست از پسمانی ها و عقب افتادگی اجتماعی و اقتصادی تبارز روشن می یابد. اصل روشنگری را می توان در ژرفای ادبیات آغاز سده بیستم میلادی در افغانستان تشخیص داد. با کشته شدن امیر حبیب الله خان و کسب استقلال سیاسی افغانستان در سال ۱۹۱۹، نخل ادبیات نوین به جوانه نشست و چهره های دیگری نیز در این عرصه ظهور کردند.

پانوشت ها:

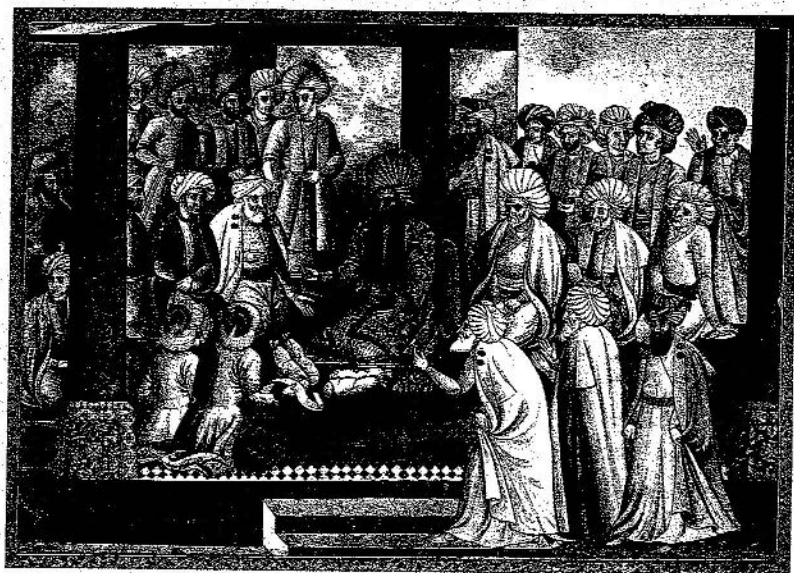
- ۱- برای بررسی پیشینه و اهمیت روزنامه نگاری در افغانستان، ن. ک. به: محمّد کاظم آهنگ، *سیر ژورنالیزم در افغانستان*، کابل، انجمن تاریخ و ادب افغانستان، ۱۳۴۹؛ همچنان، ن. ک. به: ناصرالدین پروین، *تاریخ روزنامه نگاری ایرانیان و دیگر پارسی نویسان*، جلد اول، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۷، فصل سیزدهم.
- ۲- از کتاب های جامعی که در این زمینه اهمیت فراوان دارد، باید از اثر زیر نام ببریم: Vartan Gregorian, *The Emargence of Modern Afghanistan: Politics of Reform and Modunization 1880-1946* (Stanford: Stanford Univ. Press, 1969)
- ۳- پویا فاریابی، «زمینه های نوگرایی و دگرگونی ادبیات معاصر فارسی دری» *نقد و آroman*، شماره های ۲ (پاییز ۱۳۷۴) و ۳ (بهار ۱۳۷۵).
- ۴- در زمینه آغاز و نتایج اصلاحات در افغانستان، ن. ک. به: میرغلام محمّد غبار، *افغانستان در مسیر تاریخ*، کابل، مطبوعه دولتی، ۱۳۴۶؛ میر محمد صدیق فرهنگ، *افغانستان در پنج قرن اخیر*، مشهد، ۱۳۶۴.
- ۵- ن. ک. به: غبار، *افغانستان در مسیر تاریخ*، ۶۴۳-۶۹۹. کتاب زیر معلومات دقیق و مفصّلی در باره عصر عبدالرحمن خان ارایه می کند: دای فولادی، *قلمرو استبداد*، کابل، بنیاد

- انکشاف مدنی، ۱۳۸۲.
- ۶- درباره محمد سرورخان واصف قندهاری و نقش او در نهضت مشروطه، ن. ک. به: عبدالحی حبیبی، جنبش مشروطیت در افغانستان، کابل، ۱۳۶۲، صص ۱۲-۲۲.
- ۷- در باره رفورم های عصر امان الله خان ن. ک. به: غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، صص ۷۸۹-۸۲۶. همچنین ن. ک. به:
- Gregorian, The Emergence of Modern Afghanistan, pp 227-273
- ۸- در دوره هفتم شورای ملی، وکلای اصلاح طلب و متجدد مجلس پیشرفت هایی داشتند، ولی در انتخابات دوره هشتم مجلس، بساط چنان آزمون ترقی خواهانه را یکسره برچیدند، رهبران احزاب مخالف زندانی شدند و جلو آزادی های نیم بند برای سالیان متمادی گرفته شد.
- ۹- قانون اساسی ۱۹۶۴ (۱۳۴۳ خورشیدی) بازتاب مواضع محمد ظاهر شاه در عرصه مخالفت های درونی کاخ سلطنتی شمرده تواند شد. ماده ۲۴ این قانون صریحاً تذکر می دهد که اعضای خانواده سلطنتی وظایف صدارت، وزارت، و وکالت در مجلس شورای ملی را نمی توانند عهده دار شوند. پندار محمد داودخان صدر اعظم (پسر عمو و شوهر خواهر شاه) از این ماده این بود که وی را عمداً از صحنه سیاسی و حاکمیت رانده اند. او که مرد جاه طلبی بود، در پی کودتا افتاد و در ۲۶ سرطان (تیر) ۱۳۵۲ موقفانه دامن سلطنت محمد ظاهر شاه را برچید.
- ۱۰- هرچند پیشوند لقب "امیر" در جلو نام بزرگان دولتی و ارتشی در افغانستان تاریخچه طولانی دارد، سردار دوست محمد خان (درسال ۱۸۳۴) با انگیزه دیگری آن را برای خود اختیار کرد. او در بحبویه کشمکش های قدرت طلبانه با برادران خود، زیرکانه حریه دیگری را به کار گرفت و علم جهاد را علیه سیک ها که پشاور را اشغال کرده بودند برافراشت و خود را "امیر" نامید تا به برادران رقیبش نشان دهد که در پی تصاحب پادشاهی نیست، بلکه رهبر جهاد مذهبی است. عنوان "امیر" در دوره تسلط او به کار می رفت و تمام حکام افغانستان از آن استفاده می ورزیدند تا آن که در سال ۱۹۲۳ امان الله خان رسماً عنوان "شاه" را احیاء کرد.
- ۱۱- غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، صص ۵۹۶.
- ۱۲- فرهنگ افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد اول، ص ۳۳۲.
- ۱۳- علی رضوی غزنوی، نثر دری افغانستان سی قصه، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۷. ۱۲. برای مأخذ اصلی، ن. ک. به: محمد ابراهیم صفا، تاریخ ادبیات افغانستان، به قلم چند نویسنده، قسمت چهارم، کابل، انتشارات دارالتألیف وزارت معارف، ۱۳۳۰، صص ۲۴۴-۲۴۵.
- ۱۴- آهنگ، سیر ژورنالیسم در افغانستان، صص ۱۲.
- ۱۵- برای معلومات بیشتر درباره استبداد عبدالرحمن خان، ن. ک. به: دای فولادی، همچنان نیز ن. ک. به: قلمرو استبداد. نصیر مهرین، دو چهره از امیر عبدالرحمن خان، پشاور، ۱۳۷۷.

- ۱۶- محمّد همایون پرونتا، مقدمه *دیوان واصل*، کابل، ۱۳۷۳.
- ۱۷- عایشه درانی، دختر یعقوب علی خان، در دوره سلطنت تیمور شاه فرزند احمد شاه ابدالی در شهر کابل سکونت داشت.
- ۱۸- این جنگنامه که به *امبرنامه* معروف است، یک منظومه بلند حماسی است. ن. ک. به: حمید کشمیری، *امبرنامه*، کابل، انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۳۰.
- ۱۹- ن. ک. به: میرزا شیراحمد خان جلال آبادی، *فتح نامه مافغانستان*، لاهور، مطبعه کوه نور، بی تا.
- ۲۰- آهنگ، *سیر ژورنالیزم در افغانستان*، ص ۲۹.
- ۲۱- مسوده این نامه را عبدالحی حبیبی (از قول میرقاسم خان که خود در حرکت مشروطه خواهی فعال بود) نقل کرده است. ن. ک. به: عبدالحی حبیبی، *جنبش مشروطیت در افغانستان*، ۱۷.
- ۲۲- محمود طرزی، *مقالات محمود طرزی در سراج الاخبار افغانستانیه*، تدوین عبدالغفور روان فرهادی، کابل، کتابخانه بیسقی، ۱۳۵۵.
- ۲۳- طرزی، *مقالات*، ص ۵۳.
- ۲۴- محمود طرزی، *روضه حکم*، کابل، مطبعه عنایت، ۱۳۳۰ قمری.
- ۲۵- طرزی، *مقالات*، ص ۵۳.
- ۲۶- طرزی، *روضه حکم*، صص ۱۲-۱۳.
- ۲۷- همان، ص ۲۳.
- ۲۸- همان، ص ۴۳.
- ۲۹- همان، ص ۱۴۰.
- ۳۰- طرزی، *مقالات*، صص ۶۱۴-۶۱۵.
- ۳۱- متن کامل قصیده محمّد سرور واصل در کتاب حبیبی درج است. ن. ک. به: عبدالحی حبیبی، *جنبش مشروطیت در افغانستان*، صص ۱۹-۲۲.
۳۲. ن. ک. به: غبار، *افغانستان در مسیر تاریخ*، ص ۷۲۵.
۳۳. همان، ص ۷۲۱.

علمای شیعه و قدرت سیاسی

تحلیلی از مبانی نظری قدرت علما و سیر تاریخی آن



احمد کاظمی موسوی

استاد حقوق در دانشگاه بین المللی اسلامی مالزی

ایران نامه

سال بیست و دوم، شماره های ۱-۲

بهار و تابستان ۱۳۸۴

ویژه افغانستان

با همکاری

ولی پرخاش احمدی

یادداشت

پیشگفتار

سخنی در آغاز

مقاله ها:

۵

- | | | |
|-----|-----------------|--|
| ۱۱ | حمزه واعظی | گسترده‌گی و گسستگی پارادوکس تطورات اجتماعی |
| ۲۵ | م. نصیر مهرین | درآمدی بر تاریخ تجدد در افغانستان (۱۸۶۹-۱۹۱۹م) |
| ۴۷ | محمد اکرم عثمان | نظام بهره برداری از زمین در افغانستان |
| ۵۹ | لطیف ناظمی | نگرشی بر ادبیات معاصر افغانستان |
| ۷۱ | فرید بیژن | روند ترجمه داستانهای خارجی در ادبیات افغانستان |
| ۹۹ | جلال نورانی | طنز و طنزپردازی در ادبیات معاصر افغانستان |
| ۱۰۹ | عبدالوهاب مددی | تحول موسیقی افغانستان در قرن اخیر |
| ۱۱۷ | نجیب منلی | لندی: شعر مردمی پشتو |

گذری و نظری

- | | | |
|-----|--------------|------------------|
| ۱۳۱ | مهرانگیز کار | مشاهدات کابل |
| ۱۴۳ | فرنگیس حبیبی | یادداشت‌های کابل |

گزیده

- | | | |
|-----|-----------------|--------------|
| ۱۵۷ | محمد کاظم کاظمی | بیان همزبانی |
|-----|-----------------|--------------|

۱۸۱

کتاب ها و نشریه های رسیده

خلاصه مقاله ها به زبان انگلیسی

گنجینه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

جلد سیزدهم

دفتر یکم و دوم

منتشر شد

Volume XIII

Fascicles 1 and 2 Published:

ILLUMINATIONISM—INDUSTRIALIZATION II
INDUSTRIALIZATION II.—IRAN II.
HISTORY OF IRAN, PRE-ISLAMIC

Published by
ENCYCLOPÆDIA IRANICA FOUNDATION
New York

Distributed by
ISENBRAUNS INC.
Winona Lake, Indiana

Tel: (574) 269-2011 Fax: (574) 269-6788

Please visit our website at
www.iranica.com

نظام بهره برداری از زمین در افغانستان: بחי در زمینه جامعه شناسی تاریخی

مردم ساکن در افغانستان کنونی یکی از قدیمی ترین مردمان آسیای مرکزی و جنوب غربی است که از چند هزار سال به این طرف در واحدهای مختلف سیاسی-جغرافیایی با هندی ها، ایرانی ها و باشندگان ماوراء النهر و دیگران همزیستی داشته است.

قلمروئی که این اقوام و ملل در آن زیسته اند همواره تحت تأثیر حرکات تاریخی و دستخوش افت و خیزهای فراوان گردیده و قدرت سیاسی از دستی به دستی، از عشیره ای به عشیره ای و از قومی به قومی رسیده است. از همین جا نه یگانه بل مهم ترین عامل تکوین و تأسیس دولت های این منطقه، عنصر اعمال زور و تهاجم بوده است. از جانب دیگر هرگز مجالی ارادی و دموکراتیک فراهم نشده تا اقوام همتبار و همیشه، واحدهای دلخواه جغرافیایی شان را برپا کنند.

* از پیشگامان داستان نویسی معاصر در افغانستان و دکتر علوم سیاسی از دانشگاه تهران.

همین که پای استعمار به این مناطق کشیده شد این ناهمگونی ها مضاعف گردید و ملل یاد شده در برابر مرزهای مصنوعی و نامنتسب با موازین حقوق بین‌المللی تن دردادند که عمدتاً دو ابرقدرت قرن نوزدهم (بریتانیا و روسیه) بعد از چانه زدن های فراوان و تعیین حوزه های نفوذ و در نظرگیری منافع حیاتی‌شان، آن ها را با عقد قراردادهای دوجانبه و چندین جانبه رسمیت داده بودند. بالطبع، خود آن قراردادهای نیز با توجه به پایه های بی اعتبارشان درموردی فاقد اعتبار حقوقی اند.

بنابراین، غالب کشورهای منطقه از اجزای مورد نزاع و اختلاف یکدیگر تشکیل شده اند و همین که سایه سر قدرتمند داخلی و خارجی را دور دیده اند با ارائه قباله های کهنه و نو به جان هم افتاده اند و بحران های منطقه ای را دامن زده اند. بحران های سیاسی، اختلافات مرزی، جنگ های منطقه ای در ذات و بافت تاریخ شکل این دولت ها نهفته است.

مطالعه وضعیت سیاسی-اقتصادی و اجتماعی افغانستان وقتی میسر است که ما در رابطه با ملل منطقه، بخصوص ایرانی ها و مردم آسیای میانه، محیط تاریخی و تاریخ اجتماعی این سرزمین را بدانیم و در پی شناخت تاب ها و بازتاب های ناشی از کشاکش ها، دخالت ها، ترسالی ها، خشکسالی، قحطی ها، کوچ ها و هجرت های بزرگی برآییم که اسباب تشکیل مرزهای موجود این کشور را فراهم کرده اند.

گفتنی است که مراد نگارنده از این پیش درآمد فشرده، ارائه تصویری کلی از سرزمینی است که به هیچ روی نمی توان صورت بندی تکامل اجتماعی آنرا جدا از جامعه شناسی تاریخی ملل مجاور به بررسی گرفت و تاریخیت آنرا به اثبات رسانید. بنابراین، نخست به ریشه های موضوع می پردازیم و بعد از آن در گستره یک فلات پهناور شامل ایران، افغانستان و آسیای میانه نظام های زمینداری را در سده های میانه می سنجمیم.

نکته دیگر اینکه در افغانستان نمی توان از نظام یکدست تولیدی سخن راند. چنانکه در بالا اشاره کردیم نه تنها روند شکل گیری جغرافیای سیاسی کشورهای منطقه ما معروض با عوامل ناهنجار غیرطبیعی بوده است بلکه اجزای ساختاری جامعه افغانی نیز به شدت از چنان عوامل نابابی تأثیر پذیرفته اند و موجودیت جزایر پراکنده ای از اقوام، مذاهب، فرهنگ ها، زبان ها و شیوه های متفاوت تولیدی را می رسانند. ولی به عنوان یک قاعده کلی می توان اذعان کرد که زمین و آب، مهم ترین منابع تولیدات کشاورزی به شمار می روند و می توان

ادعا کرد که ما هنوز جامعه ای زمین بسته هستیم و زمین بستگی به درجات متفاوت بر روابط معاشی ما اثر می گذارد. مهم ترین تناقض تاریخ کشور ما را دو بیکرانگی تشکیل می دهند یکی وفور دشت ها و اراضی بیابانی و نیمه بیابانی و دیگری قَلتِ ناکرانمند آب. این پرادوکس، تاریخ اجتماعی و سیاسی ما را نیز دچار محدودیت کرده و بر اقلیم ذهن مردم ما تأثیری ژرف گذاشته است.

در منطقه ما هرکشوری به مقتضای اوضاع و احوالش به حل و رفع این تناقض اقدام کرده و تجاربی از گونه شورش ها، سرکوب ها و انقلابات اجتماعی را پشت سر گذاشته است. برای نمونه، در تاریخ معاصر ایران انقلاب مشروطه، اصلاحات ارضی محمد رضا شاه پهلوی و انقلاب سال ۱۳۵۷ هجری شمسی تا حدودی بازتاب های مناسباتی بوده اند که از همان سرچشمه ها آب می خورند و هنوز هم استقرار حاکمیت موجود در ایران را عسرت دهقانان کم زمین و بی زمین و محرومیت روستائیان آواره ای تهیه می کند که حاشیه نشین شهرها هستند. افغانستان نیز که دو رفورم ارضی ناکام را پشت سر گذاشته است چنان در غرقاب معضل زمین و آب و پیشرفت اجتماعی دست و پا می زند که بود و نبودش را به خاطر نیم نان و نیم نفس در گرو گذاشته است. کشورهای آسیای میانه از سکوی جوامع فلاحتی با جستی بی هنگام و غیرطبیعی به سوی سوسیالیسیم پریدند و دو شکل مالکیت دولتی و نیمه دولتی "کلخوز" "سلخوز" را تجربه کردند و بعد از انهدام دولت اتحاد شوروی، بار دیگر در پله های نخستین سده حاضر قرار گرفتند و شاید بزرگ ترین بازنده تاریخ صد سال اخیر همانها باشند که از نو به اصلاح غلط خوانی های تاریخ شان نشستند.

بدین گونه طرح مسأله زمین و آب و حاکمیت های ناشی از آن از دیرباز با اصطلاحات و مقولاتی چون نظام ارباب رعیتی، نظام خان خانی، نظام ملوک الطوائفی و نظام فیودالی قالب شده است که شاید بحث انگیز ترین مضمون جامعه شناسی زمان ما در محدوده منطقه باشد.

اشکال مالکیت زمین در افغانستان از قدیم الایام تا پایان دهه ۷۰ عمدتاً از این قرار بوده است: اراضی دولتی، اراضی سلطانی، اراضی خصوصی، اراضی وقفی اراضی مشترک جماعات گله دار و روستایی. از لحاظ بهره برداری و تولید کشاورزی، املاک خصوصی در درجه اول اهمیت قرار دارد و در درجات دوم و سوم اراضی سلطانی و دولتی قرار می گیرند.

اراضی دولتی

هرچند آمار دقیقی از مساحت اراضی دولتی را در اختیار نداریم ولی تا پیش از کودتای ماه ثور (اردیبهشت ۱۳۵۷) حدود دو میلیون جریب، معادل چهارصد هزار هکتار زمین دولتی زرع می شد. بخشی از این زمین ها در مناطق "ننگرهار" "ارغنداب" و "وادی هیرمند" به شکل مزارع دولتی قابل استفاده بود و بخش دیگر به شکل اجاره و سهمیه کاری در اختیار دهقانان قرار می گرفت.

اراضی سلطانی (صوفایی)

این طرز مالکیت از بدو سلطه امویان در کشورهای اسلامی تا ادوار بعدی رواج داشت و در زمان تمرکز قدرت در دست غزنویان بیشتر باب شد. سلطان محمود املاک ملاکان بزرگ سرزمین های مفتوحه را مصادره می کرد و بر املاک شخصی خود می افزود. این روش در دوره سلجوقیان نیز دنبال شد و در عهد مغول گسترش یافت. سلاطین و فاتحان بعدی تا نیمه قرن بیستم همواره خود را وارث املاک وسیع سلطانی می دانستند.

اراضی سلطانی معمولاً از بهترین زمین های آبی و حاصلخیز در حومه شهرها بود و بخش عمده آنها باغ های ثمر تشکیل می داد. بهره برداری از زمین های سلطانی معمولاً توسط ملاکان و کارگزاران دولت در مرکز و ولایات از طریق استعمار دهقانان وابسته به ملاکان بزرگ، براساس مزارعه یا کار مجانی، به شکل بیگاری صورت می گرفت.

شاه امان الله در دهه سوم قرن بیستم اراضی سلطانی را در بدل قیمت ناچیزی به دهقانان واگذار کرد ولی از آنجا که حق تقدم از آن کسانی بود که بهای آنها نقداً می پرداختند بخش بزرگ آن اراضی به ملاکان تعلق گرفت که قیمت آنها نقداً پرداخته بودند.

اراضی وقفی

دراغانستان اراضی وقفی خیلی کم است. براساس فقه اسلامی هرکس می تواند به موجب وصیتنامه ای هرچیز، بخصوص عقار (اموال غیرمنقول) خود را به نفع مؤسسات مذهبی یا خیریه (مساجد، مراقد اولیا، بیمارستان ها و مراکز متبرکه) وقف کند. نقش تاریخی موقوفات همواره این بوده که منبع درآمد روحانیون را فراهم کند. شاه امان الله اراضی موقوفه را در اختیار کشاورزان قرار داد ولی در حکومت های بعد از او، آن زمین ها کماکان منابع ارتزاق روحانیان را تشکیل

می داد.

اراضی مشترک گله داران و جماعات روستایی

این اراضی، قلمرو کوچ صحرانوردان، چادرنشینان و گله داران روستائی است که نظر به گذشته بسیار محدود شده و ساحة آنها سی و هشت میلیون هکتار زمین قلمداد می شود. از نظر اسلامی تمام اراضی لامالک اعم از صالح الزراعة یا بایر، علفچر و کوهسار و تمام منابع آبها و کوه های داخل مملکت که افراد و ایشخاص اسناد مالکیت آنها نداشته باشند ملک دولت شناخته می شود و فقط رئیس دولت می تواند به کسی هبه کند و یا در بدل خدمات ملکی و نظامی افراد معین، بطور اقطاع تملیک، یا اقطاع الاستغلال از ملکیت دولت مفروض نماید. معینا دامداران کوچی و روستائیان کشور سنتاً این حق را داشته اند که از املاک کوهپایه ها، دره ها، دشت ها و علفچرها در حومه شهرها برای تغلیف احشام خود استفاده کنند و تنها مالیات حواشی به دولت بپردازند.

در سال ۱۹۴۳ فرمانی به امضای محمد ظاهر شاه صادر شد که تمام کوه ها، چراگاه ها و منابع عمومی آب مطابق شریعت اسلامی ملکیت دولت و مربوط به شاه است و هیچکس حق مالکیت بر آنها را ندارد.

اراضی شخصی (خصوصی)

این شکل از اراضی، عمده ترین بخش زمین های زراعتی را در کشور احتوا می کند و درآمد عمده داخلی نیز از طریق بهره برداری از مالکیت های زراعی خصوصی که در افغانستان معروف به اراضی مالکی است تدارک می گردد. مجموع اراضی خصوصی بنا بر آخرین آمار رسمی وزارت زراعت افغانستان ۴،۵۰۰،۰۰۰ هکتار است. اراضی مالکی خصوصی را به اعتبار کمیت و مساحت شان چنین تصنیف کرده اند: اراضی مالکان بزرگ، اراضی مالکان متوسط، اراضی مالکان کوچک (خرده پا) و اراضی دهقانی.

چگونگی روابط ارباب رعیتی

مالکان بزرگ در حالی که تعدادشان از ۳ تا ۴ درصد از مجموع خانوارهای زارع در افغانستان تجاوز نمی کرد بیش از ۷۰ درصد زمین های آبی را در تصرف داشتند. آنها زمین هایشان را بواسطه مباشران و ناظران محلی بطور مزارعه یعنی اجاره و سهم کاری، به دهقانان بی زمین و کم زمین می دادند.

شکل عمده مزارعه، سهم داشتن در محصول زمین بود و این نشانه ای از پسمانی اقتصادی و عدم شفافیت مناسبات پولی در کشور است. ولی در دهه های اخیر (دهه های ۶۰ و ۷۰) نظر به رشد بورژوازی اجاره زمین به آسانی پول رایج گردید.

اگر زمین، آب، تخم بذری، حیوانات کار و ابزار تولید از ارباب می بود و مالیه را ارباب می پرداخت، سهم دهقان در بدل نیروی کارش یک چهارم و گاهی یک پنجم بود و چهارپنجم محصول به مالک زمین تعلق می گرفت. هرگاه دهقان، صاحب ابزارکار و حیوانات و تخم بذری می بود، آن گاه ثلث یا نصف محصول زمین را زارع تصاحب می کرد، اما در صورت بهره گرفتن از مناصفه محصول، مکلف بود تا مناصفه مالیات ارضی را نیز بپردازد. در استان های غربی کشور "ثلث" و "مناصفه کاری" مروج بود و دهقان مزارعه گر نظر به رواج محل ثلث یا نصف محصول را مستحق می شد.

کار بیگار همه جا بر عهده دهقان بود و سقط خواران، دکانداران زمیندار و زمینداران مرفه، هنگام احتیاج به کشاورزان کم بغل (بی بضاعت) پول با سود بسیار بالا قرض می دادند که به عسرت هرچه بیشتر دهقانان می انجامید. در بخش مالداري یا دامداری، دامداران بزرگ که هریک اضافه از هزار گوسفند داشتند اموری چون شبانی، چیدن و رشتن پشم گوسفند، دوشیدن و تهیه لبنیات را بر خانواده های دهقانان و شبانان تحمیل می کردند.

خوش نشینان یا اهالی غیر زارع

در روستاهای افغانستان افزون بر ملاکین و کشاورزان عده ای به نام «خوش نشین ها» بخش کوچکی از باشنده های روستاها را تشکیل می دادند. اینها متشکل از آهنگران، نجاران، کوزه گران، بوریا بافان و سرتراشان بودند. در ضمن حدود ۴۰ هزار کارگر ساختمانی، ۱۱۴ هزار روشنفکر و روحانی، ساکنان خوش نشین روستاها را تشکیل می دادند.^۱

تا اینجا شکل هایی از مناسبات ارضی و شیوه های بهره برداری از زمین در افغانستان را بیان کردیم که تفاوت چندانی با سیماهای مالکیت ارضی در دو کشور ایران و پاکستان ندارند. اما در بخش هایی از جنوب و جنوب شرق افغانستان قبایلی وجود دارند که کماکان با مالکیت جمعی بر زمین و آب و مراتع و جنگل ها امرار معاش می کنند و یادآور «شیوه تولید آسیایی» هستند که در آثار مارکس، انگلس و دیگران بازتاب یافته است. نگارنده می پندارد که بسط و

تفصیل مختصات این طرز تولید حایز اهمیت فراوان است و پژوهشگران را که به دنبال کشف و بازیافت نمونه هایی از قدیم ترین وجه تولید مشرق زمینی هستند مدد می رسانند. لازم می افتد که نخست به این نمونه ها بپردازیم و بعد از آن جایگاه مشخص آنها در چارچوب صورت بندهای تاریخی معین کنیم.

دکتر کبیر رنجبر رسالهٔ «محققانه ای پیرامون «شیوه تولید آسیائی و امکان موجودیت آن در قبایل پشتون و نورستان» دارد که از جهات زیادی ما را در توضیح مطلب یاری می رساند. او با استفاده از *دائرة المعارف بزرگ شوروی* (جلد اول، مسکو ۱۹۷۰)، *دائرة المعارف بزرگ شوروی* (جلد ۲۴، کتاب اول، مسکو ۱۹۷۹) و *فرهنگ اقتصاد سیاسی* (مسکو ۱۹۷۲) آورده است که: با مطالعهٔ دقیق مناسبات تولیدی و زندگی اقتصادی اجتماعی قبایل پشتون می توان گفت که تا تهاجم مغول ها بر افغانستان و هند مالکیت اجتماعی کمونی و یا «خیلی» - قبیلوی بر عمده ترین وسایل تولید (زمین و آب) قطب عمده را در مجموع مناسبات تولیدی تشکیل می داد ولی بعد از نفوذ مناسبات فیودالی و رشد تفاوت های اجتماعی تا اوایل قرن بیستم اکثریت قبایل پشتون به طبقات آشتی ناپذیر جامعهٔ فیودالی مبدل گردیدند و از اواسط قرن ۱۹ در میان آنها نطفه های سرمایه داری پدید آمد. مالکیت دولتی بر زمین جنبهٔ حقوقی داشت و در عمل، با رشد پروسهٔ فروپاشی مناسبات جامعهٔ اولیهٔ قبیلوی، اراضی زراعتی هرچه بیشتر مربوط به مالکین خصوصی گردید. در عین حال، امیران مطلق العنان افغانستان می توانستند اراضی هرکسی را که مایل بودند غصب کنند و به دیگری بدهند.

مالکیت دولتی بر تمام افغانستان نتیجهٔ حاکمیت «کمون حاکم» و یا «خیل» (قبیله) بر کمون های دیگر بود. مالیهٔ دولتی که از طریق مأمورین محل و سران «خیل ها» و قبایل جمع آوری می شد در واقعیت با بهرهٔ فیودالی و یا «رنت فیودالی» تطبیق می کرد. به عبارت دیگر، رؤسای کمون های حاکم در عین حال رؤسای دولت نیز بودند و مالیهٔ جنسی بر زمین که در آن زمان ۲۵ درصد ارزش کل محصول را تشکیل می داد در واقع بهرهٔ فیودالی یا مالیه به سود خزانهٔ دولت پنداشته می شد.^۱

زندگی و شیوهٔ تولید کشاورزی قبایل نورستان

نورستانی ها در دره های شمال شرقی سلسله کوه های هندوکش در مساحتی حدود ۹ هزار کیلومترمربع زندگی می کنند. نورستان پوشیده از جنگل های انبوه و دره های عمیق است و به همین سبب ارتباط وسیعی بین قبایل آنجا برقرار نیست و همین امر موجب شده که اتحادی در سطح یک «قومیت واحد» بین آنها

پدید نیاید.

قبل از تصرف نورستان توسط نیروهای عبدالرحمن خان در اواخر قرن نوزدهم که منجر به ترویج آئین اسلام در آن سامان گردید مسلمانان گرد و نواح، آنها را به دو قبیله عمده، «کافران سفید» و «کافران سیاه» تقسیم می کردند و چنین تمایزی بر مبنای پوشاک شان صورت گرفته بود.

نورستانی ها مردمانی خوش اندام، زردمو و چشم آبی اند و همین قراین موجب شده که شماری از محققان نورستانی ها را از بقایای سپاه اسکندر مقدونی بدانند که از راه نورستان بر هند لشکر کشیده بود.^۲ جورج مورگنستیرن معتقد است که همه زبان های نورستان زبان های آریایی اند و یکی از شش زبان آنها دهمیلی (Dahmili) زبانی هندی و نه زبانی ایرانی بلکه اولین زبان آریائی است.^۳ تا زمان یورش لشکریان امیر عبدالرحمن خان در «کافرستان»، مالکیت کمون های زراعتی برقرار بود. بر بنای همین مالکیت اجتماعی کمون های زراعی بر عمده ترین وسیله تولید (زمین)، می توان ادعا کرد که دو بنای بالنسبه پیشرفته (قبیلوی پدرسالاری) پی ریزی شد و قرن ها دوام آورد.^۴ دکتر رنجبر نتیجه می گیرد که پروسه گذار از جوامع بدون طبقات به طبقاتی، از طرق مختلفی صورت گرفته که نمی توان همه را با روندی یگانه قالب کرد و به بررسی گرفت.

شماری از جوامع بشری، از جمله اسلاوها در اروپا و قبایل پشتون در آسیا بدون عبور از مرحله بردگی، وارد فیودالیسم شده اند. بنا بر آن گذر از کمون اولیه به فیودالیسم، بدون گذر از فرماسیون بردگی، در برخی از نواحی جهان نباید شیوه تولید جداگانه ای تلقی شود. شناخت عمیق تر ما از نورستان، بدون شبهه، زوایای تاریک آن مرحله گذار یا حد فاصل از جوامع بی طبقات را به طبقاتی روشن می کند. پس ما اگر نورستان را آزمایشگاه مطالعات آنتروپولوژیک، اتنولوژیک و سیولوژیک آریانای باستان بدانیم بی مورد نخواهد بود.^۱

نتیجه گیری

شایان ذکر است که نمادی از جامعه شناسان، نظام زمینداری حاکم برفغانستان را تحت تأثیر مشابهت های صوری و یا گرایش های ایدئولوژیک بافیودالیسم سده های میانه در اروپا یکی دانسته اند.

همچنین اکثر محققان اتحاد شوروی سابق به تبعیت از سیاست رسمی کوشیده اند تاریخ تکامل جوامع را در آئینه همان پنج دوره مارکسیستی تحول تاریخ

بینند و عده ای را ترغیب نمایند تا با استفاده از خلط مبحث مفاهیم به ظاهر مشابه در دو شکل نظام زمینداری را با هم اقتباس نمایند و به نتایج غلط برسند. آن عده که نظریات مارکس را در این باب صحت قرار داده اند بی گمان، بی گذار به آب زده اند. چه مارکس و انگلس در آثار معتبری چون *کاپیتال*، *گروندرسیه* (نقد اقتصاد سیاسی)، *آنتی دورینگ* و غیره، فرماسیون «شیوه تولید آسیایی» را برای تبیین نظام زمینداری خاور زمین مرجح دانسته اند.

مارکس باورمند است که مناسبات اجتماعی هند، برغم تنوعی که در تصویر سیاسی این سرزمین از قدیم ترین اعصار تا دهه اول قرن ۱۹ موجود بود، تغییر نکرده و کسانی را که نظام زمینداری هند را فیودالیسم می دانستند "حمار" گفته است و این موضع را در شرایطی اختیار کرده که در پژوهش هایش به وجود انواع مالکیت خصوصی بر زمین پی برده بود. او در ابراز این نظر از کتاب *A. Aryan Village روستای آریایی* نوشته J. B. Phear الهام گرفته که شرح مفصلش در کتاب دیگری بنام *دخترهای مردم شناسی کارل مارکس* تألیف کرد آمده است.^۷ همینطور در رابطه با ساخت اقتصادی اجتماعی افغانستان، ایران و آسیای میانه نظر غالب دانشمندان این است که نظام مسلط زمینداری در فلات ایران با فیودالیسم نمی خواند. احمد اشرف دانشمند ایرانی در این باره معتقد است که سلسله مراتب فیودالی در میان نبود و دهقانان به جای اینکه به وسیله بزرگان با دستگاه حکومت مرکزی و شخص شاه در تماس باشند سر راست زیرفرمان وی بودند. بدین ترتیب وجود قراردادهای فیودالی روابط فیودالی و سلسله مراتب فیودالی در این دوره مورد تردید فراوان است.^۸

موریس گودلیه دانشمند فرانسوی در این باب آورده است که اختلاف اساسی بین نظام زمیندار آسیایی و فیودالیسم غربی از این قرار است: در شیوه زمینداری شرقی علی العموم دولت همچون نماینده تمام اجتماعات، مالک زمین است و استثمار کشاورزان بطور جمعی صورت می گیرد و وابستگی فرد به کارگزار دولتی غیر مستقیم بوده و از بستگی اجتماعی فرد به دولت عبور می کند که کارگزاران نماینده آن می باشند. برعکس در سیستم فیودالی، کشاورزان بطور انفرادی با ارباب که مالک زمین هایشان است مستقیماً بستگی دارند و سازمان اجتماعی کشاورزی نیز کمتر بصورت گروه همخوان دیده می شود.^۹

پروفیسور وارگا که از طرفداران جدی شیوه تولید آسیایی بود و آثار انتقادی زیادی در رد نظریه پنج پله ای تحول تاریخ نوشته است، در این باب چنین آورده است: منظور مارکس از عنوان شیوه تولید آسیایی بافت خاصی است که اساس

آنها باید جداگانه در ساخته های دیگر (پادشاهی متمرکز، بیگاری، بهره مالکانه و غیره پیگیری کرد. آنچه مارکس و انگلس را بیشتر به این عنوان ها جلب می کرد این بود که با این عنوان یک پروسه ظهور دولت و استثمار طبقاتی پس از جامعه اشتراکی اولیه نشان داده می شود. در حدی که مارکس و انگلس این پروسه را با تحقق کارهای بزرگ از جمله سد سازی، حضر نهرها و احداث شبکه های عظیم آبیاری مرتبط می کند، این پروسه مختص بعضی از جوامع آسیائی می شود و کلید استبداد شرقی را بدست می دهد.^۱

اسناد و شواهد بالا می رسانند که سیستم بهره برداری از زمین در افغانستان با فئودالیسم تفاوت ماهوی دارد، چه فئودالیسم در مغرب زمین از پتانسیل و ظرفیت کافی برای تحول به سرمایه داری برخوردار بود در صورتی که نظام زمینداری در افغانستان، نظامی کندپو و در مواردی سترون است و شباهت ظاهری یا همانندی های صوری با فئودالیسم اروپایی به هیچ صورت همگونی سرشتی آن دو را به اثبات نمی رساند.

یادداشت ها:

۱. نگارنده در صفحات ۳، ۴ و ۵ این نوشتار از کتاب ارزشمند محمد اعظم سیستانی تحت عنوان *مناسبات ارضی و شیوه های برخورد به مسأله زمین و آب در افغانستان سال های ۷۰ و ۸۰ قرن بیستم* (کابل، آکادیمی علوم جمهوری افغانستان، ۱۳۶۷) وسیعاً بهره برده است.
۲. دکتر کبیر رنجبر، «بخشی پیرامون شیوه تولید آسیایی و امکان موجودیت آن در قبایل پشتون و نورستان» (کابل، آکادیمی علوم جمهوری افغانستان، ۱۳۶۲)، صص ۲۲-۲۴.
۳. همان، ص ۲۹. همچنان ن. ک. به:

Mountstuart Elphinstone, *An Account of the Kingdom of Caubu*. (London, 1815; reprint ed.

Karachi: Oxford Univ. Press, 1972).

۴. همان، ص ۳۵. همچنان ن. ک. به:

Georg Morgenstierne, *Report on a Linguistic Mission to Afghanistan*. (Cambridge, Mass: Harvard Univ. Press, 1926).

۵. همان، ص ۴۱.

۶. اثر زیرگامی مهم در پژوهش مردم شناختی نورستان شمرده تواند شد:

Schuyler Jones, *Men of Influence in Nuristan* (London and New York: Seminar Press, 1974).

۷. ن. ک. به:

John B. Phear, *The Aryan Village in India and Ceylon* (London: Macmillan, 1880).

و همچنان ن. ک. به:

Lawrence Krader, ed. *The Ethnological Notebooks of Karl Marx* (Assen: Van Gorcum, 1972).

۸. احمد اشرف، جهان نو، شماره ۱۲-۱۱، صص ۱۹۶-۱۹۷.

۹. موریس گودلیه شیوه تولید آسیایی مترجم امیر اختیار، (تهران، ۱۳۵۸)، ص ۴۳.

۱۰. ن. ک. به:

Y. Varga. *Politico-Economic Problems of Capitalism*, (Moscow:Progress Publ. 1968), P. 341.

آرشیو تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران

مجموعه توسعه و عمران ایران

۱۳۵۷-۱۳۲۰

(۹)

جامعه، دولت و جنبش زنان ایران

۱۳۵۷-۱۳۴۲

مصاحبه با

مهناز افخمی

ویراستار: غلامرضا افخمی

از انتشارات بنیاد مطالعات ایران

ایران نامه

سال بیست و دوم، شماره های ۱-۲

بهار و تابستان ۱۳۸۴

ویژه افغانستان

با همکاری

ولی پرخاش احمدی

یادداشت

پیشگفتار

سخنی در آغاز

مقاله ها:

- | | | |
|-----|-----------------|--|
| ۵ | | |
| ۱۱ | حمزه واعظی | گسترده‌گی و گسستگی پارادوکس تطورات اجتماعی |
| ۲۵ | م. نصیر مهرین | درآمدی بر تاریخ تجدد در افغانستان (۱۸۶۹-۱۹۱۹م) |
| ۴۷ | محمد اکرم عثمان | نظام بهره برداری از زمین در افغانستان |
| ۵۹ | لطیف ناظمی | نگرشی بر ادبیات معاصر افغانستان |
| ۷۱ | فرید بیژن | روند ترجمه داستانهای خارجی در ادبیات افغانستان |
| ۹۹ | جلال نورانی | طنز و طنزپردازی در ادبیات معاصر افغانستان |
| ۱۰۹ | عبدالوهاب مددی | تحول موسیقی افغانستان در قرن اخیر |
| ۱۱۷ | نجیب منلی | لندی: شعر مردمی پشتو |
| | | گذری و نظری |
| ۱۳۱ | مهرانگیز کار | مشاهدات کابل |
| ۱۴۳ | فرنگیس حبیبی | یادداشت‌های کابل |
| | | گزیده |
| ۱۵۷ | محمد کاظم کاظمی | بیان هم‌زبانی |
| ۱۸۱ | | کتاب‌ها و نشریه‌های رسیده |
| | | خلاصه مقاله‌ها به زبان انگلیسی |

کتابخانه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

جلد سیزدهم

دفتر یکم و دوم

منتشر شد

Volume XIII

Fascicles 1 and 2 Published:

ILLUMINATIONISM—INDUSTRIALIZATION II
INDUSTRIALIZATION II.—IRAN II.
HISTORY OF IRAN, PRE-ISLAMIC

Published by
ENCYCLOPÆDIA IRANICA FOUNDATION
New York

Distributed by
ISENBRAUNS INC.
Winona Lake, Indiana

Tel: (574) 269-2011 Fax: (574) 269-6788

Please visit our website at
www.iranica.com

نگرشی بر ادبیات معاصر افغانستان

در آغاز سده بیستم میلادی، افغانستان با دگرگونی های اقتصادی و فرهنگی رو به رو می شود. در همین دوران است که با تغییر مناسبت های اجتماعی و سیاسی نیز رویاروی می گردیم. در سال ۱۹۰۳، نخستین مدرسه به شیوه مدارس جدید غربی گشایش می یابد و به نام امیر وقت (امیر حبیب الله)، حبیبیه نامیده می شود. این مدرسه که معلمین هندی آموزگاران آنند، کانونی می گردد برای جنبش های فکری، و نهضت مشروطیت نیز از همین جا سربلند می کند.

در سال ۱۹۱۱، محمود طرزی که پس از سال های تبعید از ترکیه برگشته بود بر اثر نفوذی که در دربار دارد، دو هفته نامه یی را به نام *سراج الاخبار* بنیان می گذارد. هرچند این نخستین جریده در کشور نیست، ولی نخستین جریده یی است که هم در عرصه روزنامه نگاری و هم در حوزه ادبی کشور، پیشآهنگ رشد و تحول این دو عرصه به شمار می آید. اگرچه برای بار نخست *جریده شمس النهار*، در سال ۱۸۷۳ به نشر آغازید، اما به هیچ روی نتوانست منشاء اثری بر عرصه روزنامه نگاری و ادبیات گردد و سهمی، هرچند اندک، در تحول ادبی کشور داشته باشد.

* استاد پیشین نقد و نظر ادبی در بخش ادبیات دری دانشگاه کابل. *از باغ تا غزل*، دفتر شعر دکتر ناظمی در سال ۱۳۷۹ منتشر شده است.

سراج الاخبار نه تنها در پویایی جریان روزنامه نگاری نقشی ارزنده بازی کرد بل در ایجاد فضای نوآیین و تازه در عرصه ادبیات، گام های استواری برداشت و زمینه را مساعد ساخت که شعر و نثر کشور به جستجوی مضامین تازه برخیزد و جای اندیشه های فردی، غیر اجتماعی، مجرد و شخصی را، افکار و اندیشه های اجتماعی پر سازد. محمود طرزی که به گونه غیرمستقیم یعنی از مجرای ادبیات ترکی، به ادبیات فرانسه و مغرب زمین آشنایی یافته بود، جریده اش را عرصه معرفی این گونه ادبیات و گرده برداری و تقلید از ادبیات اروپایی ساخت.

اگر بنا باشد به گونه فشرده از شیوه کار طرزی در دگرگونی ادبیات سنتی فهرستی تهیه بداریم، به چنین خلاصه‌یی دست می یابیم:

۱. ترجمه رمان اروپایی و آشنا ساختن خوانندگان به نحوه جدید داستان نویسی باخترزمین که با شیوه سنتی افسانه گویی، قصه نویسی و حکایت نگاری ادبیات فارسی، تفاوت فاحش داشت. او رمان های ژول ورن را به فارسی دری برگرداند و به صورت مستقل چاپ کرد و زمینه را فراهم ساخت که نویسندگان کشور به شیوه داستان نویسی غربی آشنا شوند.

۲. تحول در مضمون شعر و پشت کردن به مسایل شخصی و ضجه های عاشقانه. طرزی دو مضمون جدید را در شعر راه داد، نخست اصطلاحات فن آوری و تمدن اروپایی. دو دیگر مسائل اجتماعی و میهن پرستی.

او قالب کلام خویش را دگرگون نکرد، بل در همان فرم و قالب کلاسیک، اندیشه های آن روزی را گنجاند و صدایش را از همان محدوده قالب های قدیمی، با پیام های نوینی بلند کرد. شعری را که او هواخواهش بود شعر مقتضیات نامیده اند که بار نخست در فرانسه و سپس در ترکیه و ایران و افغانستان پیروان و مشتاقانی یافت.

شعرمقتضیات افغانستان، افزون بردو ویژگی و خصوصیتی که برآن برشمردیم، تلاش ورزید تا زبان گفتار را نیز در حريم خویش رخصت دخول دهد و، بی پروا به انتقاد معاندان و مخالفان، از کاربرد واژگان عامیانه هراسی نداشته باشد، طرزی حتی شاعران را تشویق و تحریک کرد تا به گویشهای محلی خویش، سروده هایی به نامه او بفرستند و او دست به چاپ آنهازند. در همین روزگار انواع ادبی دیگر چون پارچه های (نرشته های) ادبی و شعر منثور که تقلیدی از ادب اروپایی بود، رایج گشت و قطعات نمایشی در جریده سراج الاخبار چاپ گشت.

در سال ۱۲۹۸ (۱۹۱۹)، پس از کشته شدن امیرحبیب الله پادشاه افغانستان، عین الدوله امان الله فرزند امیرمقتول برجای وی نشست و به دنبال آن

مشروطه‌خواهان و روشنگران تجدد طلب را از زندان آزاد ساخت. آنان قدرت و مدیریت را در عرصه‌های مختلف در دست گرفتند و سال‌های ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۹ را دهه گسترش فرهنگ و بالندگی مطبوعات و روزنامه نگاری ساختند. جنگ‌های استقلال طلبانه کشور در همین دهه به ثمر نشست، نخستین قانون اساسی در همین روزگار تدوین گشت و رفع حجاب بانوان از دستاوردهای همین دوران بود.

نوسازی و مدرنیزاسیون در حیات اجتماعی با اعمال قدرت دولت اصلاحگرا در اوضاع و احوالی صورت می‌پذیرفت که سنت به سختی بیداد می‌کرد و هیچگونه تحول توسعه سیاسی و اقتصادی را بر نمی‌تافت. با آنهمه دولت جدید در همه عرصه‌ها دست به نوآوری، ابتکار و تجدد می‌زد و مدرنیته در برابر سنت پیگیرانه می‌رزمید، ولی با دریغ که در این چالش، نوگرایان فرهنگ و سیاست، شکست اندوهباری را چشیدند و دولت مستعجل با توطئه عقب‌گرایان رویاروی گشت و جدال تجدد و سنت به شکست تجدد انجامید.

با برچیده شدن اصلاحات امانی، بار دیگر، روزگار اختناق فرا می‌رسد و ادبیات زیر چتر سیاه حکومت‌های خودکامه، مجالی برای تنفس نمی‌یابد. نظارت بر مطبوعات و آثار ادبی، سانسور، تفتیش عقاید و خفه کردن آزادی بیان، از دستاوردهای دوران پس از حکومت امان الله است.

سال ۱۳۰۹ خورشیدی (۱۹۳۰)، انجمن ادبی هرات به دست تنی چند از سخنوران آن دیار، پس از ماه‌ها رکود و فترت ادبی گشوده می‌شود و یک سال پس از آن، انجمن ادبی کابل گشایش می‌یابد، این هر دو انجمن مجله‌های ادبی *هوات* و *کابل* را انتشار می‌دهند، اما این مجله‌ها به ویژه *مجله کابل*، نمی‌تواند پایگاهی برای شعر مدرن و داستان‌نویخانه باشد. این مجله در واقع سنگری می‌شود برای ادبیات سنتی که شعر و داستان مدرن را به حاشیه می‌راند. در این میان، دولت نیز دو ثلث نویسندگان انجمن ادبی کابل را که مردانی متجدد و آزادیخواه بودند به زندان‌های طولانی می‌افکند.

نمایندگان شعر کلاسیک و سنتی در این دوران، قاری عبدالله، عبدالحق بیتاب و خلیل الله خلیلی اند. دو تن نخستین به ترتیب ملک الشعراء افغانستان می‌شوند و خلیلی که از آنان جوان‌تر است از یکسو به جای‌گرایش به شیوه شعرسرایی مکتب هندی، به مکتب خراسانی روی می‌کند و از سوی دیگر گوشه چشمی به شعر جدید دارد و قطعاتی در فرم‌های جدید و با مضمون‌های نسبتاً نوآیین عرضه می‌کند.

در سال ۱۳۱۸، پس از چاپ شعرهای "غراب" و "قنوس" از نیما یوشیج در

مجله موسیقی، خلیلی، شعری به نام "سرود کوهسار" می نویسد که شعری است شبه نیمایی و به مجله ادبی *کابل* می فرستد ولی سنت گرایان این شعر را که تساوی طولی مصراع ها در آن رعایت نشده بود، چاپ نمی کنند و خلیلی جوان را به خاطر چنین بدعتی مورد سرزنش قرار می دهند. اما، به رغم خواست محافظه کاران ادبی، شعر نو و داستان جدید آرام آرام پا می گیرد و راهش را در آشفته بازار ادبی پیدا می کند. نخستین مجموعه شعر نو در سال ۱۳۳۶ (۱۹۵۷) روی چاپ می بیند و در سال ۱۳۴۱ (۱۹۶۲) دفتری از چند شاعر نوسرا در کابل انتشار می یابد. نسل نخستین که به جبهه تجدد در شعر می پیوندند، محمود فارانی، بارق شفیع، سلیمان لایق، سهیل و آینه و چند تن دیگر اند و به دنبال آنان واصف باختری، اسدالله حبیب و نگارنده این قلم. ولی سهم این شاعران در روند شعر نو یکسان نیست.

تاریخ نگاران ما، سال های ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۳ را "دهه دموکراسی"، "دهه مشروطه" و "دهه قانون اساسی"، خوانده اند. در واقع این دهه پایان حکومت مطلقه سلطنتی است. در این دهه قانون اساسی مردم سالارانه، که راه را برای شکل احزاب سیاسی گشوده است، نافذ می گردد. قانون مطبوعات آزاد در همین سال ها انتشار می یابد و نشریه های گوناگون و غالباً با گرایش های ایدئولوژیک و آرمانخواهانه از همین سال ها، به نشر آغاز می کنند، تظاهرات خیابانی، اعتصابات و تعطیل پیایی دانشگاه کابل به علت تظاهرات در همین فصل تاریخی است.

مؤثرهای سیاسی-اجتماعی و مؤثرهای جدید فرهنگی، مضامین نوی برگزیده ادبیات تحمیل می کنند و از جایی که تجدد در ادبیات، تابع تجدد در محیط زندگی است، ناگزیر شرایط اجتماعی جدید، سیمای جدیدی به ادبیات افغانستان می بخشد. در شعر مدرن دهه های چهل و پنجاه خورشیدی، دگرگونی چشمگیری در مضمون و شکل شعر پدیدار می گردد، شعر مدرن در جبهه زندگی قرار می گیرد و بازتاب زندگی و نمایش غم ها و شادی های انسان معاصر را رسالت خویش می سازد. کلیت شعر مدرن نیز از نظر درونمایه دو پاره می گردد. شقه یی از آن ادبیات «من» گرایانه است با مویه های یأس آلود و شقه دیگر «اندیشه» گرا و «جامعه» گراست. در این میان شاعران آرمانگرا که به مارکسیسم لنینیسم دل بسته بودند در جستجوی آرمانشهر خویش اند و به فرداهای خیال انگیز دل بسته اند.

در شعر مدرن سال های چهل و پنجاه خورشیدی، دگرگونی محسوس و چشمگیری در مضمون و شکل شعر پدیدار می گردد. رمانتیسزم دقیق و

احساساتی و شعر اجتماعی و متعدد آب شان به یک جوی نمی رود. تصویرگری طبیعت و بیان احوال نفسانی با زبان تغزلی و غنایی، تصویر لحظه های شیدایی و شادخوارگی، ویژگی شعر دسته نخستین است؛ و بازتاب ناهنجاری های اجتماعی و عواطف جمعی» دل بستن به قهرمانان خیالی و رهیافت به آرمانشهر موعود، دلبستگی دسته دوم. آنان با طرح مسایل شخصی و فرایند ذهنی در جستجوی پاسخگویی به نیازمندی های خویش اند و اینان با عنوان کردن عواطف اجتماعی و رویدادهای پیرامونی، پاسخگوی خواست های زمانه.

در سال ۱۹۷۳، پیکرآزادی نسبی با گلوله های کودتاچیان، ازهم دریده می شود، حکومت تک حزبی، حکومت منع گشت و گزار شبانه، حکومتی که دموکراسی را برنمی تابد و هیچگونه مدارا و کثرت گرایی را تحمل نمی تواند برمسند قدرت فراز می آید. دیگر زبان ها بسته و خامه ها شکسته می شوند. اما هنوز هم، فاجعه آغاز نگردیده است و کودتای اپریل ۱۹۷۸ در راه است. هنوز هم سربازان ارتش سرخ از جیحون نگذشته اند و هنوز هم بمب افکن ها، برپام خانه ها، بردهکده ها و کشتزارها، ارمغان های خویش را نثار نکرده اند. کودتا و سپس تجاوز و اشغال شوروی، میان شاعران خط فاصلی می کشد، شاعرانی که با دستگاه اند و شاعران و نویسندگانی که بر دستگاه. آنانی که با دولت اند یا اینانی که علیه دولت اند. شاعران وابسته به دولت، چامه های شان را که از نگاه ساخت و پرداخت شعری نیز، سست و نااستوار بود، آذین مطبوعات دولتی می ساختند و شاعران متوسط دیگری نیز به دنبال آنان به پیروی از این اندیشه برمی خاستند، بدین گونه شعر در بند ایدیالوژی افتاد ولی همزمان با آن روند شعر مقاومت آهسته آهسته پا گرفت؛ هم در درون کشور و هم در بیرون مرز.

شعر برون مرزی مقاومت در فضایی سروده می شد که سایه هولناک سانسور و نظارت حاکمه برآن مسلط نبود و سراینده اش به هیچ آداب و ترتیبی پایبند نبود. از این رو، شاعران برون مرزی، به جای زبان تصویری از زبان توضیحی و حرفی کار می گرفتند و به جای تکیه و تاکید بر اسناد مجازی و بیان کنایی، با زبان عریان و مستقیم از فاجعه سخن می زدند و از همین رو شعر را به قلمرو شعار کشانندند. اما شعر درون مرزی به خاطر هراس از دستگاه شکنجه و شلاق کشور به سوی زبان کنایی و استعارای رانده شد و کاربرد ابهام در شعر و حتی در داستان چنان فزونی گرفت که گاهی از حیطه ادراک مخاطبان خارج بود.

باری، در سال های اشغال برای بار نخست در تاریخ ادبیات کشور کانون

نویسندگان افغانستان زیر نام «اتحادیه نویسندگان جمهوری دموکراتیک افغانستان» عرض وجود کرد و از بدو گشایش یعنی سال ۱۳۵۹ (۱۹۸۰) تا سال ۱۳۶۶ (۱۹۸۷) کانونی بود برای نشرات و تبلیغ نظام حاکم وقت، آفرینش ستایشنامه برای اشغالگران، حق ستیزان و حق ستانان. در سال ۱۳۶۶ (۱۹۸۷)، این نهاد، با اساسنامه جدید و با نام «انجمن نویسندگان افغانستان»، نویسندگان غیر وابسته و دگراندیش را به سوی خویش فراخواند تا راهی دگرپیش گیرند و ادبیات را از تحزب رهایی بخشند. انجمن در درازای عمر دوازده ساله اش توفیق یافت تا نزدیک به دو صد عنوان کتاب شعر و داستان را انتشار دهد و گامی استوار در معرفی ادبیات معاصر کشور بردارد.

در سال ۱۳۷۱ (۱۹۹۲)، بنیادگرایان اسلامی، برکابل و شهرهای دیگر یورش آوردند و همه نهادهای فرهنگی را ویران ساختند از جمله انجمن نویسندگان را. غارت، تعصب و تحجر فکری مجالی برای پویایی فرهنگ و ادبیات باقی نگذاشت. حکومت تنظیمی و به دنبال آن سیادت طالبان، همه پل های پشت سر را ویران کرد و افق های امید برای آینده را، تیره و تار ساخت. چنان فتنه ای برپا گشت که به بیان شیخ اجل «هریک از گوشه ای فرا رفتند». پنج میلیون انسان به تبعید داخلی و برون مرزی تن دادند و در این میان هزاران شاعر، داستان نویس، ادبیات شناس، مترجم، هنرپیشه و هنرمند بار غربت را بردوش کشیدند.

ادبیات داستانی

در همان سال های نشرات *سراج الاخبار* (۱۹۱۸-۱۹۱۱)، زمینه آشنایی با ادبیات داستانی اروپایی مساعد گشت، ولی تغییرات جدید ادبی و تحولات اجتماعی دوران سلطنت حبیب الله و تلاش های محمود طرزی، بازهم دریچه های داستان نویسی را به روی نویسندگان ما نگشود. مُقدّر بود که نخستین آزمایش ها در عرصه داستان در سال های بعد و در دهه سلطنت امانی صورت پذیرد.

گفته آمد که در روزگار سلطنت امان الله، در فضای سیاسی و اجتماعی کشور تحولات محسوس و چشمگیری رخ می دهد، استقلال سیاسی افغانستان، به دست می آید و مشروطه خواهان، قدرت و مدیریت را در کشور در قبضه دارند. مطبوعات گسترده می گردد و از مرکز به شهرها و ولایت کشور رخنه می کند. مطبوعات آزاد، رخصت انتشار می یابند و نشر مصنوع و متکلف جایش را به نشر ساده و روان وا می گذارد.

در همین روزگار است که نخستین داستان در جریده *مَعْرِفِ معارف*، ارگان نشراتی دولت در زمینه آموزش و پرورش، چاپ می شود. اسم داستان «جهاد اکبر» است که در سال ۱۲۹۸ هجری خورشیدی در چندین شماره نامه یاد شده پی هم به چاپ می رسد و درونمایه آن شرح قیام و پایمردی های مردم کشور است در برابر استعمار انگلیس. قهرمان مرکزی داستان، مردی است به نام محمد اکرم که شرح دلیری های وی خطوط عمده داستان را می سازد. این داستان را مولوی محمد حسین پنجابی نوشته است که سال ها در شمار مشروطه خواهان، پشت میله های زندان، نفس کشیده بود. «جهاد اکبر» هرچند داستانی است از سنخ داستان های جدید اما هنوز هم گرایش به سوی قصه های کهن و افسانه نویسی های کلاسیک زبان فارسی در آن نمودار است.

تصویر عبرت، نخستین رمان افغانی است که به خامه محمد عبدالقادر افندی فرزند سردار محمد ایوب خان رقمی گشته است. سردار ایوب خان شهزاده افغانی است که در جنگ قدرت با پسر عمویش بر سر سلطنت شکست می خورد، نخست به کشور ایران متواری می گردد و سپس دست پسرش محمد عبدالقادر هشت ساله را می گیرد و با خانواده به هند مهاجرت می کند. عبدالقادر همانجا می ماند، آموزش می بیند و کتاب *تصویر عبرت* را در سال ۱۹۲۲ در مطبعه سنگی مدراس دست چاپ می سپارد. *تصویر عبرت* بسا از ویژگی های داستان معاصر را دارا است. مضمون آن عنعنه پرستی و سنت زدگی خانواده های اشراف کشور را افشا می کند و «بی بی خوری جان»، شخصیت مرکزی، به نیکویی سرشت تیپ خود را دارد و نمونه تیپیک زنان سنت زده اعیانی است.

تصویر عبرت با آن که نخستین رمان کوتاه افغانستان است، اما فضا و جدال و حادثه در آن به نیکویی و به صورت پویا و اثر گذار و زنده پرورش یافته است. زبان شخصیت ها، از جمله بی بی خوری جان، زبان گفتاری است و از عمق زندگی و روان اجتماعی شخصیت ها نمایندگی می کند. هرچند وجود ضرب المثل ها و شعرهایی که آذین داستان گشته است، اندکی به آن طعم و بوی قصه های کهن را می بخشد، ولی ساختار آن، به خاطر طرح و توطئه استوار و زبان ساده امروز، و مزید بر آن کاربرد زبان های عامیانه، از *تصویر عبرت*، رمان دلنشین امروزی می سازد.

پس از دهه آمانی، همان گونه که گفته آمد، دوران نظارت و سانسور و رکود و فترت فرهنگی آغاز می گردد و با آن که انجمن ادبی کابل، علی الظاهر مرکز رشد دهنده ادبیات کشور به شمار می آید؛ اما این نهاد نیز با بقیة السیف

نویسندگانی که از آسیب بازداشت در امان مانده اند، نمی توانند، کاری از پیش ببرد. *مجله ادب*، ارگان نشراتی دانشکده ادبیات کابل، نیز به چاپ مقالات پژوهشی در عرصه ادبیات می پردازد و برای نشر و پخش شعر نو و داستان معاصر، هیچگونه زمینه بی ندارد.

شگفتی آور است که وزین نامه ها و رنگین نامه های کشور، بستر بازتاب داستان و شعر نو گشتند و رمان افغانی، نخست به گونه پاورقی در روزنامه های *اصلاح* و *انبی* چاپ می گردید و سپس به صورت کتاب های داستانی مستقل، توسط همان نهادها، انتشار می یافت. شگفتی انگیزتر از این چاپ نخستین داستان های کوتاه کشور در *مجله آریانا* است که ارگان نشراتی انجمن پژوهش های تاریخی افغانستان بود و در سال هایی که ارتجاع ادبی، مجال نوآوری و نوجویی را از حوزه ادبی مان، به سرقت برده بود، صحنه نمایش داستان های کوتاه دو داستان نگار آن روزگار عبدالرحمن پژواک و نجیب الله تورویانا گشته بود.

دهه دموکراسی (۱۳۴۳-۱۳۵۲)، همان گونه که برای رشد و پویایی شعرنو در خور اهمیت است، در ساحت داستان نویسی نیز، از اهمیت شایانی برخوردار است، زیرا از آغاز همین دهه است که داستان نویسی براساس معیارهای امروز و ارزشنماهای دنیای غرب، پدیدار می گردد. اسدالله حبیب، دکتر اکرم عثمان، اعظم رهنورد زریاب و سپوژمی رؤوف (بعداً سپوژمی زریاب)، دست به نوشتن داستان کوتاه مدرن یازیدند. در سال ۱۳۴۴، نخست رمان *فقرنگارانه* مدرن به نام *سپید اندام*، به دست اسدالله حبیب نوشته شد و روستا باختری نیز در همین سال نخستین رمان ذهنی خویش را با عنوان *پنجره* در تهران چاپ کرد.

در آن سال ها، سایه ادبیات سوسیالیستی شوروی بر سر آثار غالب نویسندگان افغانی آشکارا، گواه بود. آموزش دانشجویان افغانی در شوروی سوسیالیستی، روابط حسنه دو کشور و دید و بازدید میسیون های سیاسی و تجارتي، گسیل آثار نویسندگان جدید شوروی چون ماکسیم گورگی، شولوخوف، چنگیز آیتماتوف و دیگر قلمزنان پس از انقلاب اکتوبر (۱۹۱۷)، الگویی بود شایسته برای نویسندگان افغانی. از اینرو نوشتن داستان های ریالیستی آرمانخواهانه باب روز ادبیات ما شد.

از سوی دیگر، در همین سالها موج خفیفی از ادبیات ذهنی و روانی نیز جلوه گری می کرد و در پهلوی رمان ها و داستان های ریالیستی و عاشقانه در پی آن بود تا پا به جای داستایفسکی، فرانتس کافکا، البرکامو و صادق هدایت بگذارد. در آن سال ها، تب یأس فلسفی و شیفتگی به آثار اگزیستانسیالیستی در

میان قشر روشنفکر و قلمزن افزونی می گرفت. روی هم رفته، سه جریان داستان نویسی از دهه چهل خورشیدی تا کودتای ثور (اردیبهشت) ۱۳۵۷ هریک راه خود را می گرفتند:

(۱) اجتماع نگاری و ریالیسم آرمانخواهانه که در جستجوی آرمانشهر گمشده خویش بود؛ (۲) جریان نوپای ذهنی گرایانه و روانکاوانه که در جستجوی دنیای درون شخصیت ها بود؛ (۳) داستان های عاشقانه و رمانتیسیم رقیق و احساساتی که یک شاخه آن به عشق های افلاطونی می انجامید و شاخه دیگرش بارتابی از هوس های تب آلود بود.

پس از کودتای ثور ۱۳۵۷، روند داستان نویسی نیز چون شعر، دو شقه گشت. بخشی از آن ادبیات داستانی تبلیغاتی، حزبی و دولتی بود که خطوط عمده آن چنین بود: (۱) تجلیل از کودتای اپریل و جلوه دادن آن به عنوان انقلاب کبیر مردمی و پاسداری از دستاوردهای آن؛ (۲) دوستی و همبستگی با اتحاد شوروی و خلق آن کشور؛ و (۳) تقبیح عملکرد مخالفان دولت جدید، جدال با بنیادگرایی اسلامی به منزله دشمنان مردم و پیکار روانی با امپریالیسم ایالات متحده آمریکا. اکثریت قریب به اتفاق نویسندگانی که در این خط فکری قرار داشتند از اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان یعنی حزب مسلط و یگانه کشور که قدرت را در دست داشت به شمار می رفتند که در داستان های کوتاه و رمان های خویش در پی توجیه کودتای اپریل بودند.

بخش دیگر، داستان هایی بود که به ادبیات مقاومت تعلق داشت و در آنها یا نکوهش دولت و سیستم بر سر اقتدار محور مرکزی بود و یا شجاعت و قهرمانی نهضت مقاومت و چریک های جنگنده علیه دستگاه حاکم. گفتنی است که در عصر حاضر، اثرگذاری جریان های فکری و ادبی دیگران را نیز بر ادبیات مان، نمی توان نادیده گرفت. این اثرگذاری، گاهی مستقیم و زمانی به گونه غیر مستقیم مشهود بوده است.

سه جریانی که بفرهنگ و ادبیات ما، بی تأثیر نبوده است، بدین قرار است:

(۱) فرهنگ و ادبیات روسیه تزاری و روسیه شوروی، یعنی آثار و افکار تولستوی، داستایفسکی، گوگول، چخوف، پوشکین، مایاکوفسکی، لرماتوف، گورکی، شولوخوف، چنگیز آیتامتوف و دیگران. ادبیات سده نوزدهم روسیه، پس از آثار فرانسوی، هم از نگاه قدامت و هم از نگاه فراوانی آمار، بر ادبیات داستانی افغانستان جلوه های فراوانی داشته است.

ادبیات پس از انقلاب اکتوبر شوروی نیز برچپ گرایان و چپ اندیشان و

اعضای احزاب «مارکسیستی» افغانستان، الگوی شایسته‌ی بی به شمار می‌رفته است. اعضای این گروه پیوسته در تلاش بودند تا به تبعیت از ریالیسم اجتماعی شوروی، تضاد طبقاتی، پاسداری از طبقات و لایه‌های زیرین جامعه، امید به فرداهای زندگی‌ساز و ساختن قهرمانان آینده‌نگر و شیفتگی آرمانخواهانه به آرمانشهر تخیلی‌را، محور نوشته‌های شان سازند و شعر فارسی دری نیز قسماً از مایاکوفسکی، یسه‌نین و حتی شاعران انقلابی چون لاهوتی، شاعر ایرانی تبعید در شوروی، متأثر است.

۲) اثر گذاری ادبیات ایران بر داستان و شعر افغانستان را از نیمه دوم قرن بیستم نیز نمی‌توان نادیده انگاشت. در این میان اثرگذاری حزب مارکسیستی توده در فصول و مقطع‌های گوناگونش و با همه فراز و فرودهایش بر ادبیات چپ افغانستان، کاملاً آشکارا بوده است. نویسندگان چپ افغانستان از ادبیات کشورهای سوسیالیستی یا از نویسندگان و احزاب چپ جهان پیوسته پیروی و ستایش کرده‌اند و درکنار نویسندگان روسیه شوروی، دلبستگی به ناظم حکمت، برشت، گارسینالورکا، پابلو نرودا، فرخی یزدی و احمد شاملو، در آثار تنی چند از نویسندگان ما پیداست.

۳) اثر گذاری ادبیات مغرب زمین، به خصوص آثار فرانسوی و آلمانی از دهه دوم سده بیستم آغاز گشته است و اکنون عطف توجه به ادبیات آمریکا نیز، بر این جریان افزوده گشته است. داستان کوتاه، نمایشنامه، رمان، پارچه ادبی و شعر منشور از ارمغان‌های اروپای غربی است که در افغانستان پا گرفته است. ترجمه آثار ادبی اروپا و سرازیر شدن سیل ترجمه‌های ادبیات اروپایی از کشور ایران، فرایند توجه به ادب مغرب زمین را شدت می‌بخشید و ادبیات سنتی جایش را به ادبیات مدرن خالی می‌کرد و چالش و تقابل ادب سنتی با ادبیات مدرن، مخصوصاً در عرصه شعر، هر روز بعد تازه‌ی بی می‌یافت. کهنه اندیشان از نگاه شکل و مضمون بر مواضع گذاشته پای می‌افشردند و نوگرایان گاهی بی‌هراس و زمانی با تردید و دو دلی، طریق جدیدی را می‌کوبیدند. گسیل شمار فراوانی از دانشجویان به کشور شوروی و کشورهای غربی، در امر آشنایی روشنفکران و نویسندگان با شیوه ادبیات مغرب زمین، یاری می‌رساند. ترجمه آثار بدیعی نیز راه را برای شناخت ادبیات دیگران هموار می‌ساخت.

آن گونه که اشارت رفت، نخستین ترجمه‌های ادبی از آثار اروپاییان در سال‌های آغازین دهه دوم سده بیستم آغاز می‌شود و محمود طرزی، نبشته‌ها و رمان‌هایی از نویسندگان فرانسوی چون ژول ورن و گزایوه دو مونتینی پن

(Xavier de Montipin) رمان نویس را به دری برمی گرداند. پیش از این روزگار، در نیمه دوم سده نوزدهم نیز ترجمه هایی از آثار اروپاییان به فارسی دری انتشار یافته بود. ولی این آثار بیشترین نبشته های سیاسی، تاریخی و اجتماعی بودند. پیشآهنگ گزارندگان در این دوران، مردی است به نام عبدالقادر که در سال ۱۸۷۳، از «تایمز لندن» مطلبی را زیر نام «وعظ نامه» به دری برگرداند و به صورت مستقل منتشر کرد.

روند ترجمه هرچند در افغانستان، رضایت بخش نیست ولی پس از سال ۱۹۵۰ آهنگ رشد آن شتابنده تر بوده است. پس از ترجمه آثار فرانسوی، توجه بیشتر به ترجمه آثار ادبیات آلمانی و انگلیسی، جلب گردیده است. نویسندگان افغانی تاکنون کارهای ادبی گوته، شیلر، توماس مان، هرمان هسه، برتولت برشت و دیگران را از ادبیات آلمانی و آثار تاگور، ویلیام گری، سامرست مرام، آگاتا کرسی و گروهی دیگر را از ادبیات انگلیسی ترجمه کرده اند.

در غربت نیز، قلمزنان ما، دست از ترجمه باز نگرفته اند و آثاری را از ادبیات دیگران به زبان های مادری خویش باز گردانده اند. اما از جایی که زمینه چاپ آنها کمتر میسر است، فیض این ترجمه ها کمتر عام گردیده است.

باری، از بیست و سه سال بدینسو، مهاجرت ناخواسته نویسندگان کشور در سراسر گیتی آغاز گردید و نظام جامعه ادبی ما را فرو ریخت. بعد از اشغال کشور توسط ارتش سرخ این مهاجرت ها آغاز گشت و در زمان حکومت مجاهدین (بنیادگرایان اسلامی) با شدت هرچه بیشتر ادامه یافت و در روزگار امارت طالبان به اوج خویش رسید. می توان گفت هیچ نویسنده دری زبان، در کشور نبود که فرار را برقرار ترجیح نداده باشد، از اینرو، ادبیات فارسی دری پاره پاره گردید و هر پاره اش در کشوری و سرزمینی فرو افتاد و رویهمرفته سه حوزه ادبی ناهمگون به وجود آمد: ۱) حوزه ادبی ایران؛ ۲) حوزه ادبی پاکستان؛ و ۳) حوزه ادبی کشورهای مغرب زمین. هریک از این حوزه های ادبی، ویژگی های محیطی خویش را داشته است. در حوزه ادبی ایران، ادبیات از نظر فرم و قالب و ساختار و تکنیک رشد نسبی خود را داشته است، زیرا قلمزنان افغانستان در این کشور همزبان، هم امکانات گسترده دسترسی به آثار ادبی فارسی داشته اند و هم از تجارب شاعران و نویسندگان کشور میزبان بهره برده اند.

وضعیت شعر مهاجران افغانستان را در ایران با مقایسه نثر آنان مطلوب تر می یابیم و شاخه برومندی از شعر شاعران جوان سربلند کرده است که با بدعت ها و بدایعی همراه است هرچند شعر این دسته از شاعران غالباً صیغه

مذهبی دارد و زیر تأثیر اساطیر سامی- اسلامی است اما از نظر پرداخت و تکنیک تازه و استوار و بهنجار است.

در پاکستان شاعران و نویسندگان افغانستان چون با رخدادها و حوادث جاری کشورشان پیوسته پیوند تنگاتنگی داشته اند بازتاب جنگ، بحران، و نابسامانی کشور، در آثار ادبی شان جلوه گری دارد. ویژگی دیگر پاکستان در این بود که به رغم کشور ایران سانسور در آنجا بیداد نمی کرد و هزینه چاپ کتاب نیز به گونه‌یی بود که هر نویسنده‌یی توان چاپ و انتشار کتاب هایش را داشت. در بیست سال گذشته، صدها جلد کتاب از قلمزنان افغانستان از سرتاسر گیتی، در این کشور، اقبال چاپ یافته است.

در مغرب زمین، یعنی اروپا، امریکا و کانادا به علت زبان بیگانه کشور میزبان و دسترسی اندک خوانندگان و خوانندگان ادبیات به منابع سرشار ادبی به زبان فارسی، داستان و شعر، تحول کیفی چشمگیری نداشته است و جز نویسندگان توانمندی که در سال های پسین رحل اقامت در آن سامان افکنده اند، از نسل نوحاسته نویسندگان یک ربع قرن اخیر آثار بکر و پخته با زبان شسته و پالوده کمتر خوانده ایم.

اینک، شاعران و نویسندگانی که سال ها در پاکستان زیسته بودند به میهن برگشته اند اما نویسندگان تبعیدی در کشورهای دیگر هنوز هم نگران آینده اند و بار غربت را بردوش می کشند. ادبیات امروز افغانستان، ادبیاتی سیاسی است. عمده ترین مضمون های آنرا، جنگ، اشغال، مهاجرت، اندوه غربت و نوستالژی بازگشت به گذشته می سازد. در شعر هنوز هم سنت گرایان و نوگرایان، آب شان به یک جوی نمی رود، اما نسل برخاسته در سه دهه اخیر مشعلدار شعر مدرن است، شعری که گاه وزن و قافیه را هم برنمی تابد و با آن که آواره است، اما فردهای امید بخشی را نوید می دهد. داستان کوتاه و رمان نیز، مضمون عمده اش از بحران سال های پسین مایه می گیرد و در کنار نسل سال های چهل خورشیدی، اینک گروهی از راه رسیده اند که صدای شان از حلقوم تاریخ معاصر برمی خیزد اما با شگردها و تکنیک های نوآیین.

ادبیات امروز افغانستان، چتر خویش را از دست داده است و تا روزی که همه قلمزنان آواره، زیر آسمان آبی افغانستان چتر از دست رفته شان را باز نیابند، نمی توان به یک روند سالم، پویا و پیش رونده‌یی در ادبیات افغانستان خوشبین بود.

ایران نامه

سال بیست و دوم، شماره های ۱-۲

بهار و تابستان ۱۳۸۴

ویژه افغانستان

با همکاری

ولی پرخاش احمدی

یادداشت

پیشگفتار

سخنی در آغاز

مقاله ها:

- | | | |
|-----|-----------------|--|
| ۵ | | |
| ۱۱ | حمزه واعظی | گسترده‌گی و گسستگی پارادوکس تطورات اجتماعی |
| ۲۵ | م. نصیر مهرین | درآمدی بر تاریخ تجدد در افغانستان (۱۸۶۹-۱۹۱۹م) |
| ۴۷ | محمد اکرم عثمان | نظام بهره برداری از زمین در افغانستان |
| ۵۹ | لطیف ناظمی | نگرشی بر ادبیات معاصر افغانستان |
| ۷۱ | فرید بیژن | روند ترجمه داستانهای خارجی در ادبیات افغانستان |
| ۹۹ | جلال نورانی | طنز و طنزپردازی در ادبیات معاصر افغانستان |
| ۱۰۹ | عبدالوهاب مددی | تحول موسیقی افغانستان در قرن اخیر |
| ۱۱۷ | نجیب منلی | لندی: شعر مردمی پشتو |
| | | گذری و نظری |
| ۱۳۱ | مهرانگیز کار | مشاهدات کابل |
| ۱۴۳ | فرنگیس حبیبی | یادداشت‌های کابل |
| | | گزیده |
| ۱۵۷ | محمد کاظم کاظمی | بیان همزبانی |
| ۱۸۱ | | کتاب ها و نشریه های رسیده |
| | | خلاصه مقاله ها به زبان انگلیسی |

گنجینه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

جلد سیزدهم

دفتر یکم و دوم

منتشر شد

Volume XIII

Fascicles 1 and 2 Published:

ILLUMINATIONISM—INDUSTRIALIZATION II
INDUSTRIALIZATION II.—IRAN II.
HISTORY OF IRAN, PRE-ISLAMIC

Published by
ENCYCLOPÆDIA IRANICA FOUNDATION
New York

Distributed by
ISENBRAUNS INC.
Winona Lake, Indiana

Tel: (574) 269-2011 Fax: (574) 269-6788

Please visit our website at
www.iranica.com

روند ترجمه داستانهای خارجی و نقش آن در تجدد ادبیات داستانی در افغانستان

بررسی ترجمه داستان خارجی و بازنمایی تأثیرات آن بر روند ادبیات و فرهنگ معاصر افغانستان اهمیت شایان دارد. ترجمه داستان یکی از سرچشمه های اصلی پیدایش و گسترش سُنخ های جدید ادبی چون ژمان، داستان کوتاه و نمایشنامه در افغانستان است. ترجمه همراه با سنت داستان پردازی در ادبیات کلاسیک پارسی دری راه را بر ادبیات داستانی معاصر در افغانستان هموار کرد، کما اینکه نقش ترجمه به تدریج بیشتر و ژرفتر بوده است.

ترجمه در عرصه های دیگر فرهنگی، و در مجموع در اوضاع فرهنگی کشور، نیز اثر قابل توجه داشته است. از دیرباز ترجمه داستان و انتشار آن در برگهای روزنامه ها، مجله ها و جریده ها (یا گاهی به صورت کتاب) پیوسته خوانندگان بسیار داشته است. عطش خوانندگان ترجمه از آنجا بهتر درک می شود که همه روزنامه ها و مجله ها به چاپ آن می پرداختند، حتی تخصصی ترین آنها که هیچگونه رابطه یی با داستان نداشتند. تولید روز افزون صدها عنوان داستانهای پارسی شده از ایران و بازار گرم داد و ستد آن گواه دیگر این علاقمندی بود.

* پژوهشگر وابسته به انستیتوت مطالعات آسیائی در دانشگاه موناخ استرالیا.

ترجمه داستان خارجی محصول قرن های ۱۹ و ۲۰ نیست. این جریان در زبان پارسی دری عمر دراز و عنعنۀ شکوهمندی دارد. برخی از برجسته ترین آثار داستانی از فرهنگ های بزرگ باستانی به این زبان برگردان شده است، چون *کلیله و دمنه*، *اسکندرنامه*، *لیلی و مجنون*، *وامق و عنبرا*، *هزار و یک شب*، *ویس و رامین*، *طوطی نامه*، *سندیاد نامه*، *ورقه و گلشاه*. گاه برخی از این آثار چنان با فرهنگ بومی دمساز گردیده که به سختی می توان آنها را پیگانه خواند. این دسته آثار همچون فرآورده های فکری و هنری گویندگان اصلی زبان پارسی دری تلقی می گردند و در نظام ادبی (حتی آموزشی و پرورشی) از اهمیت ویژه یی برخوردار بوده اند.

ترجمه داستان از همان آغاز پیدایش زبان پارسی دری رکن برجسته ادبیات آنرا می ساخته است. جنبش ترجمه داستان در هر دوره ای از تاریخ رنگ و حال خود را داشته و در یک ناحیه، یک دوره، یک زبان و یک موضوع خلاصه نمی شده و چون سرشت خود، به گونه پیچیده و ناهمگون، در طیف گسترده یی می زیسته است. در گذشته ادبی فارسی دری ترجمه داستان از زبان ها و فرهنگ های گوناگون صورت می گرفت و از همه بیشتر از هندی، پهلوی و عربی. ترجمه های داستان نه تنها به نثر پارسی دری در می آمدند، بل برخی از آنها راه به شعر می بردند. داستانهای ترجمه به پند و اندرز خلاصه نمی شد. برخی از آثار داستانی با مایه هایی از دنیای گداخته روح آدمی چون عشق، عرفان و اسطوره و غیره به پارسی دری در می آمدند. گاه ترجمه ها چنان در دست نویسند و شاعر توانایی دگرگون می گردید که کمترین نشانه هایی از اصل آن باقی می ماند. داستان *لیلی و مجنون* که ریشه در ادب عرب دارد، در پارسی دری در هر پرداختی چنان ویراسته، پیراسته و آراسته گردیده که به دشواری می توان آنها را با اصل مقایسه کرد.

با وصف گذشته درخشان ترجمه در گستره جغرافیایی که امروز افغانستان می خوانیم، در مجموع سده نوزدهم میلادی را سترون ترین دوره ادبیات پارسی دری در افغانستان می توان خواند. میر غلام محمّد غبار این سده را که با جنگهای داخلی و خارجی مشخص می گردد، «دوره فترت ادبی و علمی» می خواند.^۱ به قول او در این دوره «غزل ها به تقلید متأخرین اکثر بسیار سست و مبتذل، قصاید کمپایه و کم مایه سروده می شد. نثر اغلب یک نواخت و تقلیدی و فاقد متانت و سادگی قدیم و عاری از صنایع بدیعی و تکلفات دوره متوسطین بوده، ساده نویسی فصیح متأخرین و دوره جدید را نیز نیافته بود.»^۲ در پایان این سده توجه جدی به ترجمه به ادبیات این سرزمین جان تازه بخشید. اما

یک نکته نهضت ترجمه را از سده نوزدهم و پیش از آن در ماهیت متفاوت می‌سازد. تا سده نوزدهم رویکرد اصلی در ترجمه به ویژه ترجمه داستان عموماً به سوی خاور و بیشتر به هند بود. از پایان سده ۱۹ این توجه به سوی باختر (اروپا) معطوف گردید. همچنان، در حالی که تعداد آثار پارسی شده در ادبیات کلاسیک محدود بود، پس از سده ۱۹ تعداد آثار ترجمه بسیار زیاد و فزون تر از آثار خلق شده به وسیله نویسندگان کشور شد. همگونی‌هایی نیز بین دو دوره (پیش و بعد از سده ۱۹) دیده می‌شود. هرچند بدنه اصلی را پیش از قرن ۱۹ آثار هندی و پس از آن آثار اروپائی تشکیل می‌دهد، آثاری از سرزمین‌های دیگر نیز ترجمه شده‌اند.

به هر حال، از پایان سده نوزدهم در کنار عوامل دیگر، دو علت اصلی در ظهور و گسترش ترجمه نقش مهم بازی کرد. یکی ایجاد مدارس مدرن و جای گرفتن زبان خارجی در نصاب آموزشی آنها^۳ و دو دیگر ایجاد روزنامه‌ها، مجله‌ها و جریده‌ها و ضرورت روز افزون به ترجمه و ترجمه داستان. به یاد داشته باشیم که تا سده نوزدهم ادیبان افغانستان زبان عربی را فرا می‌گرفتند (همچنان که زبان نخبگان نیز عربی بود) اما از این سده این رویکرد عمیقاً دگرگون گردید. در حالی که برخی از ادیبان و فرهنگیان کماکان به فراگیری زبان عربی می‌پرداختند، عده دیگر (و بیشتر) به سوی زبان‌های دیگر (در آغاز اردو و ترکی و بزودی به زبان‌های اروپائی) روی آوردند. از میان آنها افرادی به ترجمه داستان خارجی (و عمدتاً اروپائی) دست زدند.

مراحل ترجمه داستان

رابنسون کروزو، نوشته دانیل دیفو، ظاهراً نخستین داستان خارجی (اروپائی) است که بوسیله یک مترجم افغانستانی، شیر محمد کابلی، از اردو ترجمه شد و در قرن نوزدهم در لندن به چاپ رسید.^۴ در داخل افغانستان چاپ داستان‌های ترجمه شده با ترجمه‌های محمود طرزی از آغاز قرن بیستم بنیاد گردید. طرزی چنانکه خود در مقدمه برخی از ترجمه‌هایش اشاره می‌کند، پاره‌یی از این آثار را زمانی که هنوز در ترکیه به سر می‌برد ترجمه کرده بود. از این زمان به بعد ترجمه و چاپ داستان‌های خارجی سیر صعودی در پیش گرفت.

ترجمه داستان خارجی به صورت کلی به مراحل زیرین تقسیم تواند شد. در این تقسیم بندی ویژگی‌های کلی چنانکه در پی می‌آید مد نظر است نه تجربیات. در این دوره بندی اوضاع سیاسی-اجتماعی را نیز میتوان بازشناخت.^۵

مرحله اول: از آغاز تا سال ۱۳۱۰ خورشیدی

در این مرحله برای نخستین بار داستان های اروپائی ترجمه و به چاپ رسید آن هم بیشتر ادبیات داستانی فرانسوی. ویژگی عمده این دوره یکی رویکرد به ژمان اروپائی است و به نوع های دیگر توجهی صورت نمی گیرد، هرچند در این دوره یکی دو نمایشنامه ترجمه و به نمایش در می آید.^۱ دو دیگر، مترجمان فقط به مضمون داستان ها توجه دارند و کمتر به شکل و ساختار آنها. محمود طرزی برجسته ترین و پُرکارترین مترجم این دوره است. وی ژمان های فرانسوی (چهار ژمان ژول ورن و یک ژمان از گزاویه دو مونته پن) را از ترکی ترجمه و به چاپ رسانید.

مرحله دوم، ۱۳۱۱-۱۳۴۲

در این دوره گروه بالنسبه وسیعی از مترجمان ظهور می کند و تعداد فراوان آثار از ادبیات داستانی جهان، و از انواع گوناگون آن، چون ژمان، داستان کوتاه و نمایشنامه ترجمه و به چاپ می رسد. روزنامه ها و مجلات جولانگه چاپ داستانهای ترجمه شده می شوند. ترجمه نمایشنامه گسترش چشمگیری کسب می کند و قسمت بزرگی از این ترجمه ها برای اجرای نمایش در تئاتر و رادیو انجام می گیرد. در همین دوره ترجمه داستان کوتاه نیز ظهور می کند. داستانهای جنائی و رمانتیک بدنه اصلی ترجمه های این دوره را می سازد. از آغاز سالهای دهه ۱۳۳۰ که مصادف با پایان جنگ دوم جهانی بود، داستان های مربوط به جنگ نیز فراوان به چاپ می رسد. در این دوره ترجمه داستان در مطبوعات ولایات (استانهای) کشور نیز راه می یابد. در میان مترجمان این دوره، استاد عبدالرشید لطیفی به خاطر وسعت و تنوع ترجمه در ژمان، داستان کوتاه و نمایشنامه و کیفیت آثارش جایگاه شکوهمند دارد. وی نویسنده و مترجم زبردستی بود که به قول یکی از نویسندگان «با نگارش و ترجمه بعضی از درامها و داستانها و تربیت یک عده از هنرمندان برجسته توانست به هنر تمثیل (نمایش) در افغانستان سر و صورتی بدهد و راه و روش داستان نویسی را به کسانی که دلبسته این رکن مهم ادبیات هستند، ارائه نماید.»^۲

مرحله سوم، ۱۳۴۳-۱۳۵۷

این مرحله از مهم ترین دور های ترجمه داستان در افغانستان است. در این دوره برکیفیت داستان ها تاکید بیشتر صورت می گیرد. داستان کوتاه در این دوره

ژانر دلخواه است، هرچند ژمان های خارجی کماکان ترجمه و چاپ می شود. در کنار ژمان ها و داستان های کوتاه جنائی و رمانتیک انواع داستان های دیگر نیز مجال ترجمه و چاپ می یابند، هرچند نه به پیمانۀ وسیع. برخی از انواع داستان خارجی برای اولین بار ترجمه و چاپ می شود، چون طنز، فوتو ژمان، داستانهای ذهنی و غیره. ترجمه داستان کودک نیز جایگاه ویژه ای را احراز می کند. در این دوره که داستان از کشورها و فرهنگ های گوناگون ترجمه و نشر می شود به ترجمه و به داستان از سرزمین های مشرق به ویژه ترکیه، مصر و هند نیز توجه صورت می گیرد. در این دوره که گرم ترین دوره مبادلات فرهنگی با ایران است، تعداد بسیار فراوان آثار پارسی شده خارجی به افغانستان سرازیر می گردد.

مرحله چهارم ۱۳۵۷-۱۳۷۱

این مرحله نیز، که با کودتای ثور که حزب خلق و پرچم را به قدرت رسانید آغاز می شود و با برچیده شدن دامن سلطۀ این احزاب ختم می گردد، از غنی ترین دوره های ترجمه داستان خارجی در افغانستان است. در این دوره توجه اصلی کماکان بر داستان کوتاه است. با آنکه توجه بسیاری به ترجمه آثار ریالیزم سوسیالیستی است، آثار فراوان از سرزمین ها و فرهنگ های گوناگون نیز ترجمه می شود.^۸

در میان انواع داستان در این دوره تعداد قابل توجهی از مترجمان به ترجمۀ داستان طنز دست می زنند و برای نخستین بار بخشی بزرگ از ترجمه ها به صورت کتاب در می آیند. در همان حال که بنگاه های چاپ کتاب در شوروی سابق به چاپ وسیع ترجمه داستان های روسی به وسیله مترجمان افغانستان می پردازند، ارتباط فرهنگی، به ویژه داد و ستد کتاب و نشرات، با ایران به پایین ترین سطح نزول می کند. در عوض یک تعداد آثار مشهور ادبیات داستانی جهانی که قبلاً در ایران ترجمه و چاپ شده بود، بدون اطلاع مترجم و نویسنده آنها، در کابل تجدید چاپ می شود. برخی از داستان های کوتاه نویسندگان نیز به این صورت در مجلات یا به گونه مجموعه های جداگانه تجدید چاپ می گردد.^۹

دشواری پژوهش در ترجمه داستان

بررسی پیشینه ترجمه داستان در افغانستان کار ساده بی نیست و دشواری های فراوان فرا راه آن قرار دارد. عمده ترین دشواری دستیابی به آثار ترجمه شده است. چنانکه می دانیم بخش عمده و اصلی داستان های ترجمه شده فقط در

روزنامه‌ها و مجله‌ها به چاپ می‌رسیدند. دسترسی به این گونه منابع نه تنها از لحاظ زمانی کاری دشوار و زمان گیر است، بل با در نظر داشت شرایط سیاسی-اجتماعی کنونی حتی در داخل افغانستان نیز نامیسر است. هیچ کتابخانه‌ای در جهان همه کلکسیون‌های روزنامه‌ها و مجله‌های افغانستان را از آغاز تا امروز در اختیار ندارد. در داخل کشور بسیاری از کلکسیون‌های این نشریه‌ها در جریان جنگ‌های داخلی به ویژه دهه ۱۹۹۰ از میان رفته‌اند.

توجه به دستنویس‌های ترجمه داستان از آن جهت اهمیت دارد که بسیاری از ترجمه‌ها به صورت کتاب طبع نگردیده‌اند. برخی دیگر نظر به اوضاع و احوال سیاسی-اجتماعی از چاپ بازمانده‌اند به ویژه از آن رو که چاپخانه‌ها در افغانستان عموماً و پیوسته در اختیار دولت بوده‌است. چند مطبوعه شخصی که در گذشته وجود داشت نیز به خاطر محدودیت امکانات تأثیر ژرفی در عرصه چاپ آثار ادبی به ویژه ترجمه داستان نداشته‌است.^{۱۱}

در باره ترجمه داستان و تاریخ ترجمه داستان در افغانستان کار پژوهشی در حد مقاله‌ای یا کتابی تاکنون انجام نگرفته‌است. چند مقاله که از شمار انگشتان فراتر نمی‌رود به موضوع ترجمه پرداخته‌اند اما هیچکدام به چگونگی ترجمه داستان در افغانستان و تاریخ ترجمه داستان رویکردی ندارد.^{۱۲} در سال ۱۳۴۴، سمینار بین‌المللی ترجمه در کابل برگزار شد که مجموعه مقالات آن سال بعد به چاپ رسید. جالب این که در این سمینار هیچ دانشمند افغانستانی در باره ترجمه داستان، که بخش اصلی و عمده ترجمه را در قرن ۲۰ در افغانستان تشکیل می‌دهد، نپرداخته بود.^{۱۳} در سال ۱۳۶۵ سمینار دیگر ترجمه از سوی انجمن نویسندگان افغانستان برپا گردید.

برای بررسی چند و چون ترجمه داستان در افغانستان در گام نخستین این پرسش‌ها مطرح است از آن جمله: چرا عده‌ای به ترجمه داستان دست زدند؟ چه آثار عمده از کدام فرهنگ‌ها و از کدام انواع ادبیات داستانی (رمان، داستان کوتاه و نمایشنامه) ترجمه شده‌است؟ کدام ترجمه‌ها و تاچه حدودی از لحاظ ادبی-زیبایی شناختی اهمیت دارد؟ تا چه حدودی این ترجمه‌ها امین‌اند و مترجمان شرایط عمده ترجمه داستان چون آگاهی بر زبان مبدا و زبان مقصد و موضوع ترجمه و سبک اثر را دارا بوده؟ چه تغییراتی را مترجمان در ترجمه روا می‌داشتند (متن، عنوان، شخصیت‌ها، صحنه‌ها) و چرا؟

پاسخ به همه این پرسش‌ها برای بررسی ادبیات معاصر افغانستان به صورت عام و ادبیات داستانی و تاریخ ترجمه داستان به صورت خاص اهمیت فراوان دارد.

اما پرداختن به آنها کاری دشوار و زمان گیر است. به عنوان مثال، تشخیص حد و حدود امانت داری در ترجمه یک متن (ترجمه امین) مستلزم آشنایی پژوهشگر با زبان متن اصلی است. از آن جایی که مترجمان از زبان های گوناگون ترجمه کرده اند (و بیشتر از طریق زبان دومی) پژوهشگری که به زبان های گوناگون دسترسی داشته باشد تا درجه امانت ترجمه ها را به سنجش نشیند، خود حکم کیمیا دارد. از سوی دیگر، بسیاری از داستان های ترجمه شده به نویسندگان گمنامی مربوط است که داستان هایشان را در رنگین نامه های بالنسبه کم اهمیت چاپ می کرده اند. دسترسی به این منابع اگر ناممکن نباشد، بسیار دشوار است، به ویژه وقتی به یاد بیاوریم در موارد بسیار مترجمان از ذکر نام نویسنده پرهیز کرده اند و در تمام موارد از آوردن نشانی دقیق نشریه هایی که داستان را از آن ترجمه کرده اند ابا ورزیده اند.

در این نبشته می کوشیم تصویری، هرچند کلی، از تاریخ ترجمه داستان و مراحل آن، برخی از جنبه های ترجمه داستان، منابع و راه های دستیابی به آنها، خاستگاه فرهنگی و اجتماعی مترجمان و زمینه های یادگیری زبان خارجی برای ترجمه داستان و سهم برخی از مترجمان و مسایل دیگر را با رویکرد به داستان های ترجمه شده در برگ های روزنامه ها و مجله ها، به ویژه آن داستانها که به صورت کتاب به چاپ رسیده، ارائه بداریم. در این نبشته توجه اصلی به جریان ترجمه داستان از آغاز تا سال ۱۳۵۷ متمرکز است، هرچند به دوره بعدی نیز اشاره هایی می شود.

مترجمان و ترجمه داستان

چنانکه گفته آمد، در افغانستان تعداد بالنسبه بزرگی از قلمزنان که به یک یا چند زبان خارجی دسترسی داشتند به سوی ترجمه داستان خارجی رو آوردند. برخی دو سه یا بیشتر داستان خارجی ترجمه و چاپ کردند و بعد از این عرصه ناپدید شدند. برخی دیگر تعداد بیشتر آثار را ترجمه کردند.^{۱۰} پر واضح است که کیفیت کار مترجمان یکسان نیست، همانگونه نیز انگیزه هایی که آنها را به سوی ترجمه داستان جلب می کرد ناهمگون است. نکته های زیر برخی از برجسته ترین انگیزه ها برای رویکرد مترجمان به ترجمه داستان خارجی می تواند بود.

(۱) انگیزه سیاسی. برای گروهی از مترجمان داستان های غربی نوعی از منابع آگاهی سیاسی- فرهنگی از اوضاع و احوال جهان غرب بود. این مترجمان داستان های غربی را از آن روی ترجمه و نشر می کردند تا خوانندگان را تنویر

کنند و سطح آگاهی آنها را از اوضاع جهان پیشرفته بلند ببرند. این گروه پیش از آنکه به داستان به عنوان یک پدیده ادبی بنگرند، آنرا وسیله بیداری فکری و ارتقای دانش و آگاهی می دانستند. گزینش نوع داستان علمی-تخیلی از سوی عده ای از این گروه از همین نکته ناشی می گردد. به سخن دیگر، برای این گروه، ترجمه داستان خارجی یکی از راه های مدرنیزه کردن جامعه خودشان بود. آنها با ترجمه داستان خارجی (غرب) می خواستند زندگی غربی را در برابر خوانندگان وطن قرار دهند. بسیاری از مترجمان دوره اول روی همین هدف به ترجمه داستان دست می زدند.

۲) انگیزه ادبی. گروهی با ترجمه داستان خارجی می خواستند مدل ها و انواع جدید ادبی را که الزاماً بیگانه (در واقع اروپائی) بودند ارائه دهند. برای این گروه ارائه چنین مدل ها از طریق ترجمه نوعی دموکراتیزه کردن ادبیات فارسی دری و نوعی طغیان در برابر رکود و فترت ادبی و قالب های ادبی، که از دیرباز دامنگیر ادبیات پارسی دری شده بود، تلقی می شد. می دانیم که از سده شانزدهم میلادی به بعد به تدریج ادبیات پارسی دری در افغانستان دچار بحران گردید. سده های ۱۸ و ۱۹ نیز که به دوره بیدل گرایی شهرت دارد عاری از هرگونه ابتکار و نوجویی بود.^{۱۱} ترجمه داستان پایان دادن به این بحران و رکود بود و جستجو برای قالبها و مدلهای جدید. محمود طرزی در مقدمه *زمان فاجعه های پاریس* نوشت: «در این عصر آخر زمان چنانچه در همه چیزها یک تبدیل و نوبت به ظهور آمده، افسانه ها نیز یک طرز نوبت پیدا کرده که به افسانه های کهنه و قدیم ما هیچ شباهت نمی رساند. . . زمان ها و ناول ها در این وقت از مهمترین آثار ادبیه قلمبه شمرده می شود؛ زیرا ناول نویس کمال اقتدار قلم خود را در باب تصویر نمودن خیال به حقیقت صرف می نماید.»^{۱۲}

علاوه براین، ترجمه داستان ارائه قالب های جدید ادبی و ژانرها و نوعیت گوناگون داستان و نیز دعوت مستقیم یا غیر مستقیم نویسندگان کشور به نوشتن آثار به همان شکل و ساختار بود. رشید لطیفی در مقدمه داستان کوتاه «شب محبوب» می نویسد: «در ترجمه این ناول برای اینکه ریخت عبارات و سبک تحریر اصلی آن از بین نرود حتی المقدور سعی کرده ام که بدون تصرف ترجمه نمایم.» سید قاسم رشتیا در مقدمه ترجمه نمایشنامه *مادم یک نوزک تو است* تصریح می کند که آنها به عنوان یک مدل ترجمه کرده برای نویسندگانی که با این نوع آشنا نیستند و تجربه لازم در آن ندارند.^{۱۳} درعین حال با ترجمه داستان و ارائه مدل ها انواع مختلف داستان در کشور معرفی گردید، مثلاً داستان جنائی، طنز،

داستان ذهنی و غیره. دو عامل فوق نقش برجسته ای در ترجمه داستان داشتند. عوامل دیگری نیز (به ویژه از سال های ۱۳۳۰) به رویکرد تعداد بیشتری از مترجمان به سوی ترجمه داستان سهم داشته است.

۳) ذوق ادبی. یک عده از مترجمان به خاطر ذوق ادبی و علاقه شخصی به ترجمه داستان دست می زدند و با برگرداندن آثار دلخواه شان ذوق ادبی خود را سیراب می کردند.

۴) حق الزحمه. یکی از انگیزه های ترجمه داستان در میان برخی از مترجمان دریافت حق الزحمه بود. بسیاری از مترجمان شاگردان مدارس و دانشگاه ها و یا کارمندان پایین رتبه دولت بودند. برای این گروه ترجمه داستان منبع یا یکی از منابع امرار معاش بود.

۵) شهرت. ترجمه و چاپ داستان های ترجمه شده در مطبوعات برای مترجمان شهرت فرهنگی به بار می آورد. برای برخی از مترجمان، به ویژه مترجمان جوان، شهرت از انگیزه های اصلی رویکرد به ترجمه داستان بود. در جامعه سنتی افغانستان (به ویژه تا سال های ۱۳۴۰) نویسنده و شاعر نسبت به دیگر بخش های فرهنگی (چون موسیقی، تئاتر و سینما) از اعتبار اجتماعی بیشتری برخوردار بودند. مترجم نیز در شمار ادیبان و نویسندگان به حساب می آمد.

۶) آسانی ترجمه داستان. برای ترجمه داستان هیچگونه تخصص و دانش حرفه ای در کار نبود. فقط لازم بود که مترجم به یک زبان خارجی آشنائی داشته باشد، در حالی که برای ترجمه یک متن علمی، تاریخی و غیره به آگاهی فنی ضرورت بود. حقیقت این است که برای برخی از مترجمان و حتی نشریه ها تا مدت ها ترجمه داستان یک امر جدی تلقی نمی شد.

خاستگاه فرهنگی-اجتماعی مترجمان

از ظهور ترجمه داستان در افغانستان تا این دم، افرادی از لایه های اجتماعی و فرهنگی گوناگون، و همانگونه که مذکور افتاد، با دیدگاه ها و ایده های مختلف به آن رو آورده آورده اند. در هر مرحله ای مترجمان به صورت کلی از لحاظ اجتماعی-فرهنگی دارای کیفیت های متفاوت اند و این عمیقاً ناشی از دیدگاههای فرهنگی-سیاسی آنهاست در چارچوب اوضاع سیاسی کشور.

در مراحل اول، عمدتاً نخبگان فرهنگی و برخی از فعالان سیاسی با دیدگاههای روشن سیاسی و فرهنگی به ترجمه داستان روی می آوردند. در مراحل بعدی

این امر دچار دگرگونی گشت. گروهی برای متجدد کردن ادبیات و قالب های ادبی به ترجمه داستان دست یازیدند. برخی نخبگان فرهنگی آموزش دیده در بیرون از کشور یا به نام رسیده در درون مملکت بودند. عده ای کارمند پایین رتبه دولتی با آموزش های متوسط بودند. برخی دیگر شاگردان مدرسه و دانشگاه ها بودند. تأثیر این وابستگی ها و دیدگاه ها را در داستان های ترجمه شده، از چگونگی انتخاب تا متن ترجمه می توان باز شناخت. اشاره به این نکته نیز ضروری است که یکی از ویژگی های ترجمه داستان در افغانستان این است که زنان در آن حضوری اندک دارند. نخستین زن که به ترجمه داستان پرداخت و آثار بالنسبه زیادی را ترجمه و چاپ کرد، رقیه ابوبکر بود.^{۱۱}

مترجم و زبان خارجی

مترجمان زبان یا زبان های خارجی را از طریق های گوناگون زیر فرا می گرفتند:

(۱) تحصیل در خارج کشور. برخی از نوجوانان برای آموزش عالی به خارج کشور فرستاده می شدند. ظاهراً نخستین گروهی که برای آموزش به خارج فرستاده شد، دسته ۵۷ نفری بود که در سال ۱۹۰۹ به هند برتانوی فرستاده شد.^{۱۲} یک دهه بعد فرستادن دانشجویان به خارج از کشور (به ویژه کشورهای اروپائی) رشد بی سابقه نمود و صدها تن به بریتانیا، سوئیس، آلمان، فرانسه، روسیه شوروی و ترکیه اعزام گردیدند. از آن زمان به بعد اعزام دانشجویان به خارج رشد فزاینده یافت. این دانشجویان در هنگام تحصیل طبعاً زبان خارجی را کسب می کردند و در برگشت برخی از آنها صرفنظر از حرفه و رشته اصلی، در ضمن به ترجمه داستان نیز می پرداختند.

(۲) تحصیل در مدارس کشور. در افغانستان از آغاز پیدایش مدارس عصری (مدرن) در قرن ۱۹، زبان خارجی بخش اصلی نظام آموزشی را تشکیل می داد.^{۱۳} در این زمینه سه مدرسه نقش برجسته تر نسبت به سایر مدارس داشت: حبیبیه، امانی (که به نجات نیز شهرت دارد) و استقلال. دو مدرسه آخری که از سوی دولت های آلمان و فرانسه تأسیس شدند، و از همان آغاز بیشترین آموزگاران و حتی مدیران آن نیز خارجی بودند، نقش برجسته ای در ترویج زبان های آلمانی و فرانسوی داشتند. زبان تدریس در این مدارس زبان خارجی بود و از این رو تمام مضامین (به غیر از پارسی دری، پشتو و تفسیر) در دوره های متوسط و عالی به زبان خارجی تدریس می گردید. این وضع با جزر و مد هائی تا پایان ۱۳۵۰

خورشیدی دوام کرد. کودتای ۷ ثور (اردیبهشت) ۱۳۵۷ و تجاوز مستقیم شوروی سابق در افغانستان، به انقطاع کمک های کشورهای اروپایی در حوزه آموزش و پرورش انجامید. در عین حال در مدرسه های حبیبیه و غازی زبان انگلیسی تدریس می گردید اما نه با آن تداوم و نظمی که در دو مدرسه قبلی یاد شد.

بسیاری از دانش آموزان این مدرسه ها حتی در هنگام تحصیل در مدرسه های فوق داستان خارجی ترجمه می کردند. به عنوان مثال تقریباً تمامی کسانی که از آلمانی ترجمه می کردند، دانش آموزان و فارغان مدرسه نجات بودند و آثانی که از فرانسوی ترجمه می کردند از مدرسه استقلال فارغ شده بودند.

۳) دانشگاه کابل. دانشگاه کابل با دانشکده طب (پزشکی) در سال ۱۳۱۱ بنیاد و در سال ۱۳۲۶ به دانشگاه مبدل گردید و از همان آغاز دانشکده های مختلف آن با یکی از دانشگاه های جهان در ارتباط مستقیم قرار گرفتند. استادان و مواد درسی نیز از این کشورها تأمین می گردید. زبان تدریس در دانشکده ها نیز عموماً زبان خارجی و کشور قیم) می بود. این امر تا سال های ۱۳۵۰ ادامه داشت.

۴) دانشکده ادبیات و زبان های خارجی. در دانشکده ادبیات دانشگاه کابل بخش های برخی از زبان های خارجی چون انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، عربی فعال بود و در سال های پسین زبان های روسی، اسپانوی و بلغاری نیز بر آنها افزوده گشت. درین بخش ها زبان خارجی عموماً از سوی استادان خارجی تدریس می شد.

۵) مراکز فرهنگی خارجی. پس از جنگ دوم جهانی برخی از کشورهای غربی و اسلامی مراکز فرهنگی در افغانستان ایجاد کردند، چون مرکز فرهنگی امریکا، مرکز فرهنگی شوروی، گویتة انستیتوت، خانه فرانسه (و بعد مرکز پیداگوژی فرانسه و افغانستان)، مرکز فرهنگی مصر و غیره. هرچند ایجاد این مراکز بر پایه های تبلیغاتی و سیاسی استوار بود، یکی از عمده ترین فعالیت های آنها را تدریس زبان کشور متبوع تشکیل می داد. کورس های تدریس زبان این مراکز به روی داوطلبان آموزش زبان های خارجی مربوط باز بود، اما عمدتاً در آنها (به ویژه گویتة انستیتوت و مراکز پیداگوژی فرانسه و افغانستان) شاگردان مدارس که زبان خارجی ویژه آن کشور تدریس می گردید، مراجعه می کردند. این کورسها در گسترش زبانهای خارجی در کشور سهم برجسته ای داشتند.^{۱۱}

۶) فرستادن شاگردان ممتاز به خارج. در این برنامه ها شاگردان ممتاز برای مدت یکسال یا کمتر به خارج فرستاده می شدند. معروف ترین این برنامه ها

برنامه "فولبرایت" بود که براساس آن سالانه چند دانش آموز ممتاز از مدرسه های حبیبیه و غازی به امریکا فرستاده می شدند. این دانش آموزان در مدت یکسال با یک خانواده امریکائی می زیستند. گاهی شاگردان مدرسه های استقلال و ملالی (مدرسه دخترانه کابل که در آن زبان فرانسه تدریس می شد) نیز برای مدت های کوتاه به فرانسه فرستاده می شدند. هدف ظاهراً بازدید از مدرسه یا مدرسه های مشابه در فرانسه بود. به هر حال این برنامه ها هرچند مایه تبلیغاتی و سیاسی داشتند و کمتر فرهنگی، نتایج سودمندی نیز در برداشتند مانند آشنائی بیشتر و بالنسبه عمیق تر بازدیدکنندگان با فرهنگ و زبان کشورهای مربوط.

علاوه بر شاگردان ممتاز، عده ای دیگر نیز با اقامت در کشورهای دیگر، خواه برای شغل در سفارتی یا تبعید سیاسی و یا کار دیگری، زبان خارجی را می آموختند. محمود طرزی ۲۳ سال در تبعید زیست و بیشتر آنرا در ترکیه عثمانی. وی زبان ترکی را در تبعید فراگرفت و از همین زبان بود که ژمان های فرانسوی (به ویژه چهار ژمان ژول ورن) را ترجمه کرد. سلطان احمد شیرزوی در هنگامی که سفیر افغانستان در ترکیه بود و با عمق زبان ترکی در ترکیه آشنا شده بود کتاب *طراق یا فتح اندلس* از عبدالحق حامد را ترجمه کرد و در انقره به چاپ رسانید. برخی دیگر در کورسی یا نزد افرادی زبان خارجی می آموختند.

ترجمه و مطبوعات

ترجمه و ترجمه داستان خارجی در افغانستان با پیدایش و رشد مطبوعات پیوند ناگسستنی داشته است. در حقیقت با پیدایش مطبوعات، ترجمه داستان نیز پا به میدان گذاشت. *جریده شمس النهار* اولین نشریه ای است که در افغانستان نشر گردید. «اولین قدم در راه ایجاد آشنائی مردم افغانستان با دگرگونی های دنیای خارج به وسیله انتشار *جریده شمس النهار* برداشته شد.»^{۲۳} قسمت بزرگ مطالب این نشریه را ترجمه می ساخت، از اینرو می توان آنرا آغاز ترجمه در دوران معاصر خواند. هرگاه در *شمس النهار* با انبوه ترجمه مواد گوناگون از منابع خارجی، اما فقدان ترجمه داستان، روبرو هستیم، *سراج الاخبار* (۱۹۱۱-۱۹۱۸) از نخستین شماره با ترجمه داستان آغاز گردید.^{۲۴} پس از آن که روزنامه نگاری به تدریج در کشور توسعه یافت، ترجمه داستان نیز رونق و گسترش بیشتر کسب کرد. پاسخ این پرسش را که چرا روزنامه ها و مجله ها چنین مشتاقانه به چاپ داستان های ترجمه شده می پرداختند، می توان در عوامل زیرین جستجو کرد:

۱) روزنامه‌ها و مجله‌ها به چاپ داستان‌های ترجمه شده به عنوان یک پدیده فرهنگی می‌پرداختند. در این نشریات چاپ داستان‌های ترجمه شده در واقع پرداختن به یکی از عرصه‌های عمومی فرهنگی بود که از آغاز قرن بیستم باب آن گشوده شده بود.

۲) به خاطر فقدان گروه بزرگی از نویسندگان و دانشمندان بود که این نشریات به چاپ فراوان ترجمه‌ها از جمله ترجمه داستان می‌پرداختند. به عنوان مثال، در سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۴۰ حدود بیش از چهل درصد نشریات روزنامه اصلاح را ترجمه تشکیل می‌داد در حالی که شصت درصد دیگر به خبرها، اعلان‌ها و آگاهی‌ها، سر مقاله و احیاناً یکی دو مقاله دیگر مربوط می‌گردید. به این ترتیب در حقیقت بخش عمده این روزنامه ترجمه بود. اما چرا اصلاح و یا روزنامه‌های دیگر در این زمان چنان وسیع به چاپ و ترجمه‌ها مبادرت می‌کردند؟ برای آن‌ها جلب خوانندگان نیازمند نشر موادی با سرشت سرگرم‌کننده بودند. چاپ داستان‌های ترجمه شده به صورت پاورقی یا داستان کوتاه بخشی از این نیاز را تأمین می‌کرد. علاوه بر این روزنامه‌ها و مجله‌ها که عموماً از سوی دولت نشر می‌گردیدند مطالب و اخبار فراوان در باره دولت و کارکردهای آن منتشر می‌کردند. از اینرو برای تعدیل اخبار و تبلیغات ظاهراً خسته‌کننده دولتی به چاپ داستان‌های ترجمه شده نیز دست می‌زدند.

۳) با درنظر داشت اوضاع مختنق سیاسی میان سال‌های ۱۳۱۰-۱۳۴۳ و حاکمیت مطلق سانسور، چاپ داستان‌های ترجمه شده به ویژه داستان‌های با اصل سرگرمی بی‌خطرترین و مطمئن‌ترین مواد قابل چاپ برای مسئولان و گردانندگان نشریه‌ها بود. در این دوره (به جز دوره کوتاه شورای هفتم) اوضاع سیاسی-اجتماعی در کشور به شدت مختنق بود و از اینرو مطبوعات کشور کاملاً در دست دولت قرار داشت و شدیداً از سوی آن نظارت می‌گردید. از همین رو، چاپ هرگونه بحث جدی در مسایل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در آن ممنوع بود زیرا دولت این‌گونه بحث‌ها را تهدیدی برای خود تلقی می‌کرد. اگر گاهی به تصادف این نوع مقالات در نشریه‌ای به چاپ می‌رسید، مدیر آن بهای گزاف می‌پرداخت. یکی از نمونه‌های این وضع، سر مقاله "اقتصاد ما" (از میر غلام محمد غبار در شماره ۵۱، مورخ ۱۶ میزان ۱۳۲۵ روزنامه اصلاح) بود که منافی سیاست اقتصادی دولت بود. چاپ این نوشته موجب شد که نویسنده مقاله «درمجلس وزراء تحت بازپرسی و تهدید قرار گیرد.

مدیر اصلاح، محمد قدیر تره کی، به گناه نشر مقاله مذکور برطرف شده و

سال‌ها مغضوب حکومت بود.^{۲۰} البته در فاصله کوتاهی که مطبوعات ملی ظهور یافت (۱۳۲۹-۱۳۳۱ و ۱۳۴۳-۱۳۵۲) بخش‌های دائمی در زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در برگ‌های آنها منتشر می‌گردید. در واقع عامل اصلی ظهور نشریه‌های ملی طرح همین مسایل بود. ناگفته نماند که گاهی در مطبوعات دولتی نیز نبشته‌ها و ترجمه‌هایی در مسایل علمی، سیاسی و تاریخی به چاپ می‌رسید، اما با روحیه محافظه‌کارانه که با سیاست رسمی دولت در تضاد نمی‌بود. به‌رحال در چنین اوضاع و احوال چاپ داستان‌های ترجمه‌شده در مطبوعات رسمی کشور مصون‌ترین و بی‌خطرترین مواد تلقی می‌گردید. گردانندگان نشرات چاپ داستان‌های ترجمه‌شده را، به‌ویژه داستان‌هایی که اصل آنها قبلاً در مجله‌ای یا کتابی در خارج از کشور نشر شده بود، ترجیح می‌دادند و آن‌ها را مواد قابل اعتماد می‌دانستند.^{۲۱}

۴) بسیاری از گردانندگان روزنامه‌ها و مجلات خود مترجم داستان بودند. چون رشید لطیفی، علی احمد نعیمی، سید فقیر علوی، شکریه رعد، سراج وهاج، شفیع دهگذر، قاسم واحد، نشاط ملک خیل، خالد روشان، محمد عثمان صدقی، بشیر رفیق، حسین هدی، جلال نورانی و دیگران. آنها خواهی‌نخواهی به ترجمه داستان و نشر آن بیشتر علاقمند بودند.

۵) اکثریت بزرگ مترجمان را جوانان تشکیل می‌دادند. آنها که کمتر آموزش عالی و تجربه به‌سِلکی و تخصصی داشتند عمدتاً به ترجمه داستان خارجی دست می‌زدند. زیرا این پندار نادرست در آن سال‌ها حاکم بود که برای ترجمه داستان ظاهراً تخصصی و تجربه فنی در کار نیست؛ در حالی که برای ترجمه مسایل علمی، سیاسی و اجتماعی، صرفنظر از دشواری‌های سیاسی و اجتماعی و عواقب گاه‌نا‌مطلوب، آگاهی نسبی نیز ضرور است. از اینرو این مترجمان جوان کمتر می‌خواستند یا می‌توانستند به ترجمه آثار علمی و غیره بپردازند و طبعاً بیشتر مایل به ترجمه داستان بودند. در عین حال، در حالی که این نشریه‌ها گاه‌گاہ به چاپ ترجمه‌های علمی، اجتماعی و غیره می‌پرداختند، همیشه‌جا برای چاپ ترجمه داستان در آنها وجود داشت. از آنجایی که هر نشریه‌ای صفحات اختصاصی برای موضوع‌های مختلف داشت، داستان در هر شماره‌ای می‌توانست نشر گردد.

از همین رو، برای مدت‌ها آنچه فرهنگیان، از داستان خارجی می‌فهمیدند رُمان بود. این برداشت از آنجا ناشی می‌شود که آنچه در میان سال‌های ۱۲۹۰-۱۳۲۰ ترجمه و چاپ گردیده، چه به صورت کتاب و چه در پاورقی

روزنامه‌ها و مجله‌ها، عموماً به ژانر ژمان تعلق دارند.^{۲۷} اما از سال ۱۳۲۰ این امر دچار دگرگونی عمیق گردید. از این سال تعداد بیشتری روزنامه به نشر می‌رسید. چنانکه *انیس* از سال ۱۳۱۹ به روزنامه مبدل گردید و نشریه ذوقی *ژوندون*، که در ادبیات داستانی و منجمله ترجمه داستان نقش ویژه دارد، در سال ۱۳۲۷ تاسیس شد. این روزنامه‌ها و مجلات به گزینش ژانرهای دلخواه خود می‌پرداختند، هرچند این گزینش در آغاز روشن نبود. روزنامه‌ها به سوی داستانهای طولانی (رمان) میل داشتند و بیشتر به نشر پاورقی‌ها می‌پرداختند. در عوض مجله‌ها، از جمله رنگین‌نامه *ژوندون*، به داستان کوتاه علاقمندی بیشتری داشتند هرچند گاه‌گاه‌گاهی ژمان‌هایی نیز به صورت پاورقی در آن‌ها به چاپ می‌رسید؛ همانگونه نیز گاه‌گاه داستان‌های کوتاه در برگ‌های روزنامه‌ها نیز منتشر می‌شد.^{۲۸} برخی از مجله‌ها، روزنامه‌ها و جریده‌ها نوعی از داستان‌های ترجمه شده را به چاپ می‌رسانیدند که ویژه همان نشریه می‌بود. مجله *ژوندون* از پایان سال‌های ۱۳۴۰ به ترجمه و چاپ «فوتورومان» دست یازید که هیچگونه گذشته‌ای در کشور نداشت.^{۲۹} قاسم صیقل بیشترین فوتو ژمان‌های *ژوندون* را در این سال‌ها ترجمه می‌کرد. در عین حال جریده *ترجمان* (به مدیریت استاد علی اصغر بشیر) به چاپ داستان‌های ترجمه شده طنزی می‌پرداخت. هرچند از آغاز سال‌های ۱۳۴۳ روزنامه‌های *اصلاح* و *انیس* نیز گاه‌گاه به چاپ داستانهای ترجمه شده طنزی می‌پرداختند.

از سوی دیگر، هر نشریه‌ای روحیه و اهداف نشراتی خود را داشت که در چاپ داستان‌های ترجمه شده عمیقاً اثر می‌گذاشت. مثلاً در *سراج الاخبار* و *امان افغان* که خود را نشریه‌های پاسدار تجدد و روشنگری می‌پنداشتند، داستانهایی که بازتاب دهنده چنین دیدگاه‌ها می‌بود به نشر می‌رسید. *ژوندون* که یک نشریه ذوقی و به دنبال سرگرم‌نگهداشتن خوانندگان بود، داستان‌هایی سرگرم‌کننده، از جمله داستان‌های رمانتیک و جنایی، به نشر می‌رسانید. این تمایل به چاپ داستان‌های سرگرم‌کننده در مطبوعات کشور باعث گردید که بدنه اصلی داستان‌های ترجمه شده فارسی دری را در این کشور داستان‌های سرگرمی، عمدتاً از نوع داستان‌های رمانتیک و جنایی، تشکیل بدهد. این امر نه تنها بر مجموع جریان ترجمه ادبیات داستانی در کشور اثر گذاشت بلکه، به نحوی، تأثیر ناگوار آنرا می‌توان در سیر داستان‌پردازی معاصر در افغانستان پی گرفت، که این خود بحث جداگانه‌ای است.

مترجمان و منابع برای ترجمه داستان

دسترسی مترجمان به منابع ادبیات داستانی خارجی برای ترجمه یکی از دشوارترین مسایل ترجمه در افغانستان بوده است. این امر پاره‌یی از پرسش‌ها در بارهٔ چگونگی انتخاب داستان و نوع داستان از لحاظ مضمون و سرشت هنری و به نحوی از انحاء دشواری‌های تاریخ ترجمهٔ داستان خارجی را در کشور، صرفنظر از مسایل سیاسی-اجتماعی، آشکار می‌سازد.

در افغانستان تا سال ۱۳۵۹ کتابفروشی اختصاصی یا مرکزی برای فروش کتاب‌ها و مجلات خارجی وجود نداشت. ایران تنها کشوری بود که بازار فروش کتاب‌ها و مجلات منتشر شده در آن در افغانستان رونق بسیار داشت. همین‌گونه، کتاب‌های فارسی چاپ شده در شبه‌قارهٔ هند از دیر باز به کشور سرازیر می‌شد. در سال‌های دههٔ ۱۳۶۰ کتاب‌های چاپ اتحاد شوروی سابق، به زبانهای مختلف به ویژه زبان روسی و زبان‌های دیگر اروپایی چون انگلیسی، فرانسوی و آلمانی وارد افغانستان می‌شد و به قیمت بسیار ارزان به فروش می‌رسید.

در کتابخانه‌های کشور در زمینه‌های ادبیات داستانی آثار فراوان وجود نداشت. در کتابخانهٔ عامه و کتابخانهٔ دانشگاه کابل که بزرگ‌ترین کتابخانه‌های کشور بودند، کتب و مجلات فراوان و متنوع خارجی که در برگیرندهٔ ادبیات داستانی باشد نگهداری نمی‌شد. در کتابخانه‌های مدرسه‌های استقلال و امانی تعدادی از کتب داستانی و مجلات خارجی موجود بود، اما این کتاب‌ها و مجلات عموماً برای شاگردان مدارس فوق بود و به مترجمانی که بیرون از این مدارس اشتغال داشتند امانت داده نمی‌شد. درعین حال آثاری که در این کتابخانه‌ها نگهداری می‌شد عموماً آثار داستانی ادبیات کلاسیک اروپایی، به ویژه آلمانی و فرانسوی، بود نه آثار عامه‌پسند.

به رغم دشواری‌هایی که گفته شد، مترجمان تا سال ۱۳۵۹ از طریقه‌های زیرین به منابع ادبیات داستانی خارجی دستیابی می‌یافتند:

(۱) برخی از مجلات و کتب خارجی مستقیماً به دفتر مجلات و روزنامه‌های کشور می‌رسید. مدیران نشریه‌ها این آثار را، که بیشتر ذوقی می‌بود و نه فنی و اختصاصی، مدیران نشریه‌ها برای ترجمه به مترجمان می‌سپردند. گاه پیش می‌آمد که مدیر نشریه بخش‌های گوناگون یک مجلهٔ خارجی را برای ترجمه به مترجمان مختلف می‌داد. بخش ارتباط خارجی وزارت اطلاعات و فرهنگ و رایزن‌ها فرهنگی کشورهای خارجی نیز گاه این‌گونه آثار را در اختیار مدیران مجله‌ها و روزنامه‌ها قرار می‌دادند.

۲) برخی از مراکز فرهنگی خارجی چون مرکز پیداکوژی فرانسه و افغانستان، گوته انستیتوت، مرکز فرهنگی امریکا و مرکز فرهنگی شوروی کتابخانه هایی داشتند که در آنها کتب و مجلات برای ترجمه ادبیات داستانی دستیاب می گردید.

۳) گرچه بسیاری از مترجمان از لحاظ مالی توان اشتراک به مجلات خارجی را نداشتند، اما تعداد اندکی از آنان به مجله های خارجی مشترک می شدند. برخی از مترجمان نیز هنگام سفر به کشورهای خارجی چند کتاب و مجله با خود ارمغان سفر می آوردند و بعد داستان هایی را از آنان ترجمه می کردند. گاهی نیز دوستانی برای مترجم کتابی هدیه سفر می آوردند.

۴) گاهی مترجمان کتاب ها و مجله های خارجی دست دوم را از روی تصادف نزد دست فروش های کتاب می یافتند و می خریدند. این کتاب ها و مجلات بیشتر متعلق به متخصصان خارجی در کشور یا کارمندان سفارت های خارجی بود که بعداً بدست دست فروشان کتاب می رسید. خرید کتاب از مغازه های خاص جهانگردان و متخصصان خارجی و یا امانت گرفتن آن از دوستان راهی دیگر بود.

دست یابی به نشرات خارجی از سال ۱۳۵۷ با کودتای هفتم ثور کاملاً دگرگون گردید. ازین سال به بعد ورود کتب و مجلات غربی به شدت تنزیل کرد. این امر حتی شامل کتاب ها و مجلات ایرانی نیز می گردید. به سخن دیگر قطع روابط سیاسی با جهان غرب و تیرگی روابط با همسایگان باعث گردید که به ندرت کتب و مجلات خارجی به افغانستان وارد گردد. اما از سوی دیگر، کتب و مجلات که در کشورهای سوسیالیستی، به ویژه اتحاد شوروی سابق، و به زبانهای مختلف چاپ می شد، فراوان به کشور سرازیر می شد. این کتب و مجلات که در فروشگاه های دولتی در سراسر کشور به فروش می رسید به سهولت و بهای اندک قابل دستیابی بود.

عمده ترین تاثیر چگونگی دستیابی منابع برای ترجمه داستان آن بود که ترجمه داستان به یک امر تصادفی مبدل شده بود. به سخن دیگر، هرچه به دست مترجم می رسید همان را ترجمه می کرد بی آنکه حق انتخاب داشته باشد. نتیجه آن می شد که آثار از یک یا دو نوع ادبیات داستانی بسیار فراوان ترجمه شود و از انواع دیگر اندک یا هیچ. به عنوان مثال تا سال ۱۳۵۷ تعداد بسیار فراوان آثار جنایی و رومانتیک ترجمه و نشر گردید درحالی که به ندرت داستان هایی از نوع به اصطلاح "مدرن" زمینه ترجمه و نشر یافت. در عین حال تا سال های

۱۳۶۰ ظاهراً هیچ داستانی از ادبیات امریکای لاتین در کشور ترجمه و به چاپ نرسیده است. در این میان، فقدان ترجمه آثار نویسندگان بزرگ جهان بیشتر چشمگیر است. آثار و حتی نمونه هایی از آثار برخی از برجسته ترین نویسندگان جهان، یا ترجمه نشده و یا بسیار اندک ترجمه و به چاپ رسیده است. بگذریم از اینکه ترجمه چنین نوع داستانها نیز کار سهلی نبود و به زباندانی ژرف و آگاهی عمیق ادبی و فرهنگی نیازمند بود.

عدم دسترسی لازم به منابع ادبیات داستانی خارجی باعث می گردید که مترجمان آگاهی محدود از ادبیات داستانی، جریان ها و انواع آن در بیرون از کشور کسب کنند و این آگاهی، محدود به همان آثاری باشد که برای ترجمه در اختیار داشتند. این نیز نه تنها بردیدگاه آنها از ادبیات داستانی جهان، بل بر جریان ترجمه داستان و روند رشد داستان در افغانستان اثر می گذاشت.

تأثیر ناگوار دیگر، عدم دسترسی لازم به منابع ادبیات داستانی خارجی آن بود که برخی از مترجمان به خاطر کمبود شدید این منابع، آثار معدودی را ترجمه می کردند و گاهی هم از این عرصه به کلی دست می کشیدند. یکی از دلایل ناپدید شدن ده ها مترجم که در عرصه ترجمه داستان ظهور می کردند و پس از چند ترجمه ناپدید می شدند در همین کمبود منابع نهفته است.

مترجمان و ترجمه متن و عنوان

روژه کایوا (Roger Caillois) درباره ترجمه خوب می گوید: «ترجمه خوب نه ترجمه لفظ به لفظ است و نه ترجمه ادیبانه (غیر امین)، بلکه عبارت است از ابداع متن (اعم از واژگان و جمله بندی و سبک) که نویسنده اگر زبان مادریش همان زبان مترجم می بود آنرا می نوشت. چنین ترجمه ای مستلزم دانش و هوش و تخیل بسیار است.» اینگونه ترجمه را، چنانکه کایوا خود تصریح می کند «باید کمال مطلوب ترجمه دانست. . . مترجم خوب کسی است که می کوشد تا هرچه بیشتر به آن نزدیک شود.»^۳ این که مترجمان افغانستان تا چه حدودی به ترجمه یا ترجمه های «امین» و «خوب» دست یافته اند، نیازمند بررسی همه جانبه داستانهای ترجمه شده و مقایسه آنها با متون اصلی است. با یک نظر گذرا، اما، می توان تصویری، هرچند کلی، از این مهم بدست داد. نخست این که اکثر مترجمان داستان های خارجی در افغانستان جوان بودند و از هنر ترجمه آگاهی اندک داشتند. دو دیگر، در تمام موارد ترجمه کار دوم مترجمان بود و از همین رو نمی توانستند بر سر ترجمه داستان وقت فراوان بگذارند، به ویژه آنکه درآمد قابل

توجهی از آن میسر نبود. مترجمان در هنگام ترجمه متن و عنوان داستان گاه تغییراتی روا می داشتند.

الف) متن

ظاهراً بسیاری از مترجمان با امانت داستان خارجی را ترجمه می کردند، دست کم از لحاظ ترجمه لفظ به لفظ، و متن را همانگونه که درک می کردند به زبان پارسی دری در می آوردند. برخی از مترجمان که آگاهی بالنسبه ژرفی از زبان و هنر داستان داشتند با وسواس و دقت بیشتری به ترجمه داستان می پرداختند و می کوشیدند که روح زبان متن را در هنگام ترجمه انتقال دهند. یکی از این نمونه ها *تویاز* از مارسل پانیول به ترجمه روان فرهادی است که با مهارت ستایش انگیزی برگردانیده شده است. مترجم در این اثر که کارش را ترجمه به معنی دقیق کلمه می خواند، زبان هر شخصیت را چنانکه در متن فرانسوی آن است به زبان گفتاری پارسی درسی ترجمه می کند. چون این گونه ترجمه پیشینه ای در کشور نداشت، مترجم ناچار ضمیمه ای در «میزات دستوری زبان محاوره» و «معنای بعضی کلمات و جملات» را در پایان کتاب می افزاید.^{۲۱}

برخی از مترجمان بنا بر اوضاع و احوال سیاسی، اجتماعی و فرهنگی چار و ناچار بخش هایی را از متن حذف و یا اندکی تغییر می دادند. هرگاه داستانی از لحاظ سیاسی با سیاست دولت موافق نمی بود هرگز به چاپ نمی رسید. مگر اینکه مترجم آنرا به گونه ای تغییر می داد که آن تضاد به چشم نمی آمد. این امر تا سال ۱۳۴۳ در مطبوعات کشور بیداد می کرد.

مسائل اجتماعی و مذهبی نیز مترجم را وا می داشت تا متن را تغییر دهد، خواه در حد چند کلمه و صحنه ای یا بیشتر از آن. صحنه های جنسی از مواردی بود که زودتر متن را زیر تیغ جرح و تغییر و حذف می برد. گاه پیش می آمد که ترجمه متنی یا بخشی هایی از یک متن را در هنگام ترجمه دشوار می یافت و در نتیجه آنرا دگرگون یا حذف می کرد. این امر به ویژه در مورد مترجمان کم تجربه و جوان بیشتر صادق بود. برخی از مترجمان نیز بخش های فراوانی از یک متن را حذف و یا آنرا خلاصه می کردند و کارشان را «ترجمه و تلخیص» می خواندند. نمونه های این دسته مترجمان فراوان است و حتی گاهی مترجمان خوب کشور نیز به این کار دست می زدند. دسته دیگر دگرگونی های زیادی در متن می آوردند و از این رو ترجمه هایشان را «ترجمه و نگارش»، «ترجمه آزاد»، «ترجمه با تصرف»، «ترجمه با اختصار» یا «نقل آزاد» می خواندند. این گروه از

مترجمان خود را کاملاً از قید امانتداری و وفاداری به متن آزاد می کردند. آنچه در بالا مذکور افتاد روشهایی بود که برخی از مترجمان پیشه می کردند و ترجمه های خود را بدانها عنوان و آنرا پیشاپیش برای خواننده روشن می کردند. در حالی که یک مقدار دیگر از مترجمان بی آنکه چیزی درین باب بگویند، حذف و تعدیل های کم و زیاد در متن داستان ترجمه شده انجام می دادند.

ب) ترجمه عنوان ها

در ترجمه عنوان های داستان ها، مترجمان کمتر آمین بودند و اکثر عنوان ها را تغییر می دادند و گاه عنوان های جدیدی بر ترجمه می گذاشتند. برای این گروه انتخاب عنوان ترجمه داستان یک امر ذوقی بود. این مترجمان هیچ ضرورتی در رعایت امانتداری احساس نمی کردند. آنها برای ترجمه عنوان داستان بهایی قایل نبودند و با آگاهی اندکی که برخی از مترجمان از داستان و عناصر آن داشتند، عنوان را چیزی جز یک یا چند کلمه بیشتر و فراتر نمی دیدند.

برخی از مترجمان در می یافتند که عنوان اصلی از لحاظ فرهنگی برای خوانندگان در افغانستان کشش و جاذبه لازم ندارد از این رو عنوان تازه ای برای ترجمه بر می گزیدند. چنان که شفیع رهگذر ژمان *The Sleeping Death* اثر آگاتا کریستی را زیر عنوان «موش ها گوش دارند» ترجمه کرد و به چاپ رسانید. گاه ترجمه عنوان به صورت اصلی ممکن بود برای مترجم از لحاظ سیاسی دردسری پیش بیاورد. احتمالاً مترجم ژمان *Cry The Beloved Country* از الن پیتن را بنا بر همین دلیل زیر عنوان «به دنبال گمشده» ترجمه کرده است. گاهی نیز ممکن بود که ترجمه عنوان اصلی به صورت تحت اللفظی معنی رسا و خوش آهنگی در پارسی دری نداشته باشد و یا از لحاظ فرهنگی مفهوم شایسته ای را نرساند. برخی از مترجمان این نوع عنوان ها را نیز تغییر می دادند. سیدعلی اکبری در باره ترجمه عنوان ژمان *سگ تقوه یی* از جک ایرین مینویسد: «نویسنده متن انگلیسی آنرا *Silberherr* نامیده که ترجمه دری آن «آقای نقره یی» است. ولی چون چنین نامی به زبان ما برای سگی شایسته نیست لذا من آنرا *سگ نقره یی* ترجمه کرده ام.»^{۲۲} رهنورد زریاب درباره ترجمه داستان کوتاه «خویشاوندان» می نویسد که «اصل عنوان داستان به انگلیسی *The Compatriots* است که «هم میهنان» یا «وطنداران» معنی می دهد و من با در نظر داشت متن داستان آنرا به «خویشاوندان» مبدل کردم.»^{۲۳}

ترجمه و نام نویسنده

مترجمان هنگام ترجمه و چاپ داستان‌ها برخورد یکسان با نام نویسندگان نداشتند. برخی از آنان نام نویسندگان داستان‌های ترجمه شده خویش را ذکر می‌کردند اما برخی از ترجمه‌ها نام نویسنده‌ها را در خود نداشتند. این امر به چند دلیل عمده روی می‌داد. برخی از مترجمان گمان می‌کردند که خواننده اصلاً به نام نویسنده علاقه‌ای ندارد و تنها متن داستان مورد علاقه اوست. این امر به ویژه در مورد نویسندگانی که شهرت فراوان در محیط فرهنگی افغانستان نداشتند بسیار صادق است. برخی دیگر از مترجمان اصلاً اهمیتی برای نام نویسنده قایل نبودند و از این رو ضرورتی برای ذکر نام آنها نمی‌دیدند. برخی دیگر نیز تغییراتی فراوان در متن داستان ترجمه شده می‌آوردند و برای گریز از هرگونه انتقاد و مسئولیتی از درج نام نویسنده تن می‌زدند.

گاهی برای رعایت «توازن» آثار ترجمه شده از کشورهای مختلف، نام نویسنده از سوی مدیر نشریه حذف می‌شد تا از یک کشور خاص تعدادی زیاد کتاب ترجمه نشده باشد. فراموش نکنیم که تمام این نشریه‌ها از سوی دولت نشر می‌شدند و مدیران این نشریه‌ها مجریان آگاه سیاست دولت بودند. به همین دلیل گاه عنوان‌هایی چون «از ادبیات آلمانی»، «از منابع ایتالیایی»، «از آثار انگلیسی» به جای اسم نویسنده می‌آمد.

برخی دیگر از مترجمان فقط نام کوتاه (معمولاً نام خانوادگی یا دوم) نویسنده را ذکر می‌کردند و ضرورتی برای تذکر نام کامل نویسنده نمی‌دیدند. این امر احتمالاً بردلایل زیرین استوار بود: یکی اینکه در متن اصلی نام نویسنده به همان صورت کوتاه مذکور می‌بود. دو دیگر، گاه مترجم گمان می‌کرد که ذکر نام کوتاه نویسنده کافی است، به ویژه اگر معروف باشد، و ضرورتی برای درج نام کامل او نیست. در صورتی که داستان به نویسنده معروفی متعلق می‌بود این امر اشکالی پیش نمی‌آورد، چنانکه در مورد شیلر، گویته، تورگنیف، تاگور، موباسان، چخوف، گورکی و غیره. اما در صورتی که نویسنده در جامعه فرهنگی افغانستانی شهرتی نمی‌داشت طبعاً خواننده در شناخت نام کامل نویسنده دچار مشکل می‌شد.^{۳۰} گاهی نیز تنها می‌نوشتند «از منابع خارجی»^{۳۱} و گاهی نام نویسنده و مترجم هیچ‌یک معلوم نیست و خواننده فقط از روی نام قهرمان‌ها، مکان و فضای داستان در می‌یابد که با ترجمه روبرو است. تعداد این نوع ترجمه‌ها اندک نیست.^{۳۲}

داستان ترجمه شده و نام مترجم

گرچه گروه بزرگی از مترجمان نام اصلی خود را ذکر می کردند، عده دیگری به نام یا نام های مستعار به ترجمه داستان می پرداختند و برخی دیگر نیز اصلاً از ذکر نام خود، چه اصلی و چه مستعار و مخفف، اباء می ورزیدند. تعداد این نوع مترجمان نیز فراوان بود. این امر می تواند بردلایل زیرین استوار باشد. مترجم مدیر نشریه بود و ضرورتی برای ذکر نام خویش نمی دید. گاهی ممکن بود ترجمه متعلق به مترجمی باشد که یک یا بیشتر از نوشته ها و ترجمه هایش را در همان شماره نشریه به چاپ می رسانید. چنین مترجمی از ذکر نام خود در برخی از آنها تن می زد تا از تکرار نام خویش جلوگیری کند. گاه نیز ممکن بود که داستان در مضمونی باشد که مترجم نخواهد به حیث برگردان کننده چنین نوع داستان معرفی گردد. احتمال دیگر آن است که گاه مترجم دگرگونی ها و تغییراتی را در ترجمه آورده و به همین دلیل از ذکر نام خود اباء می ورزد. برخی دیگر از مترجمان چون فقط برای حق الزحمه می نوشتند و ترجمه می کردند علاقه ای به فاش کردن نام خود نداشتند.

به هر حال گزینش نام های مستعار از سوی مترجمان و اباء ورزیدن از ذکر هرگونه اسمی از سوی آنها یکی از دشواری های بررسی تاریخ ترجمه داستان در افغانستان است. حقیقت این است که از وجود نام های مستعار تعداد بسیار اندک افراد، عموماً فقط مدیران نشریه ها و گاهی هم یکی دو کارمند آن، مطلع می بودند. امروز تشخیص نام های اصلی این دسته مترجمان چنان دشوار گردیده که به سختی می شود بسیاری از آنها را باز شناخت.

نتیجه

به رغم اوضاع نامساعد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، کمبود شدید مواد برای ترجمه و عدم امکانات لازم برای چاپ به ویژه به صورت کتاب، ترجمه داستان خارجی در افغانستان رشد فزاینده ای داشته است. این رشد تنها از لحاظ کمی نیست. ترجمه داستان به بالندگی نسبی از لحاظ کیفی نیز رسیده است. ترجمه داستان خارجی و تجربه هایی در این زمینه تنها برای رشد و گسترش ترجمه داستان مؤثر نبوده بلکه در عرصه های دیگر فرهنگی و ادبی نیز اثر گذار بوده است. ترجمه داستان به صورت کلی تأثیرات عمده زیرین را در پی داشته است.

تأثیر نخستین و عمده ترجمه ها، در عرصه نشر پارسی دری محسوس بود.

نثر پارسی دری که در سده های ۱۷-۱۹ دچار بحران و فترت شده بود زیربار ترجمه ها دگرگون گشت و به سوی سادگی روی آورد. مترجمان ناگزیر بودند که از شیوه های نگارش متن اصلی تبعیت کنند و زمان اصلی را در ترجمه انتقال دهند. از این رو ترجمه ها را به زبان ساده و طبیعی در می آوردند و از کاربرد صنایع بدیعی که نثر را دشوار و متصنع می کرد، دوری می جستند^{۳۷} این امر یکی از وسایل عمده در "دموکراتیزه" کردن زبان پارسی دری بود. این مدعا را برخی از مترجمان در طلایه های ترجمه ها ذکر می کردند. محمود طرزی در مقدمه داستان "فلورا" می نویسد: «وضع تحریر و انشای ژمان چون که به لسان فرانسوی می باشد لاجرم ما نیز به همان شیوه و اصول تحریر که با اصول تحریر حکایات فارسی تا یک درجه مبیانت می رساند می نگاریم تا آنکه اصول تحریر... اجنبیه نیز یکدرجه برقاریین همزمان روشن گردد.» سلطان احمد در مقدمه *طارق یا فتح اندلس* می نویسد که در ترجمه «بالالتزام از انشاء پردازی و طرز تحریر قدیم اجتناب کرده شده می باشد»^{۳۸}.

برای پیشروان ادبیات معاصر افغانستان که می خواستند قالب های جدید ادبی معرفی و جا بیافتد. آسان تر آن بود که آثار پارسی شده برخلاف معیارهای پذیرفته شده ادبی و ذوق ادبی به نشر برسد تا آثار مشابه بومی، این امر بی شبهه در آماده ساختن ذهن خوانندگان برای پذیرایی از ژانرهای جدید ادبی سهم برجسته ای داشت، همانگونه که در هموار ساختن راه برای ظهور آثاری در همان قالب ها و شیوه ها و ژانرها از سوی نویسندگان خودی.

با در نظر داشت اوضاع مختنق سیاسی (به ویژه ۱۳۱۰-۱۳۴۲) ترجمه ها به عنوان آثار بیگانه با واکنش کمتر از سوی مراجع پُر قدرت فرهنگی که میانه ای با نوجویی و تجدد در ادبیات نداشتند، روبرو می گردید. یکی از این مثال ها انجمن ادبی کابل بود که رسماً بر ادبیات و پژوهش های ادبی نظارت می کرد. این انجمن که روحیه شدید محافظه کارانه داشت، اصل را بر تبعیت و تقلید از ادبیات کلاسیک گذاشته بود.^{۳۹} با این وصف، انجمن ترجمه تعدادی از داستانهای خارجی را سامان داد و برخی از آنها را در شماره های مختلف مجله *کابل* به چاپ رسانید.^{۴۰}

با گسترش ترجمه داستان و خلق داستان ها در همان قالب ها و شیوه ها، درآغاز به تدریج و پسانها به سرعت، انواع و اشکال نثر روایتی سنتی و کلاسیک پارسی دری از صحنه کنار رفت. این نه تنها باعث گردید که دیگر از تقلید و تبعیت از شیوه ها و شکل های سنتی-کلاسیک خبری نباشد، بلکه به تدریج

عنعنۀ قصه گوئی و قصه پردازی، دست کم در میان باسوادان کشورها بی رونق گردد. ترجمۀ داستان و رواج وسیع آن یکی از عوامل مهم این دگرگونی بود. گفتنی است که با گسترش روز افزون عامۀ خوانندگان و دگرگونی کیفی در آن، آثار ادبی سنتی و قدیم از لحاظ شکل و مضمون و سبک و زبان نمی‌توانست نیازهای آنها را برآورده سازد. ترجمه و چاپ تعداد فراوان آثار داستانی در مطبوعات و سرازیر شدن آثار مشابه از ایران انعکاس دهندهٔ تشنگی خوانندگان و علاقه آنان به اشکال جدید ادبی با درون مایه هایی تازه بود.

ترجمۀ داستان از همان آغاز، مترجمان، خوانندگان و نویسندگان کشور را در بارۀ داستان و عناصر عمدۀ آن (ساختار، طرح، شخصیت، دیدگاه و غیره) و طبیعت خاص زبان در داستان آگاه ساخت. گرچه برخی از مترجمان، به ویژه تازه کاران، و همانگونه صف وسیع خوانندگان، از این عناصر و زبان آگاهی لازم نداشتند، اما با گسترش ترجمۀ داستان این آگاهی در سطوح مختلف شکل گرفت. در حقیقت ترجمۀ داستان خارجی در افغانستان تنها به معرفی ژانرها و اشکال جدید ادبی نپرداخت، بلکه در عین حال وسیله ای بود برای دست یافتن به درک بالنسبه ژرف تر از این ژانرها و اشکال و ساختار آنها.

برخی از نویسندگان کشور بیشترین سود را از داستان های ترجمه شده بردند، به ویژه آنانی که زبان خارجی نمی دانستند. برای این عده نویسندگان داستان های ترجمه شده نه تنها نمونه هایی را از لحاظ شکل و ساختار و زبان ارائه می کرد، بلکه از لحاظ مضمون، درون مایه و نوعیت نیز الگوهایی را برای آنها پیشکش می کرد. این ترجمه ها به نویسندگان افغانستان یاری می رسانید تا به جهان پیرامون و آشنای خودشان با دیدی ژرفتر و هنرمندانه تر نگاه کنند، و این نگاه و دریافت را در قالب داستان بریزند، همان گونه که نویسندگان خارجی می کردند. در عین حال این ترجمه ها در مجموع، چه ترجمه های چاپ شده در داخل کشور یا وارد شده از ایران، به نویسندگان کمک می کرد که با شیوه های پرداخت هنری، سبک های جداگانه و دیدگاه های فکری-زیبایی شناختی نویسندگان گوناگون از سرزمین ها و فرهنگ های متفاوت آشنا شوند و از میان آنها آنچه که با دیدگاه، تجربه، درک و توانایی های ادبی آنها سازگار باشد برگزینند.

ترجمۀ داستان خارجی از همان آغاز یکی از وسایل انتقال، معرفی و جذب فرهنگ غربی بود. این ترجمه ها برخی از اندیشه ها و مکتب های فکری و حتی سیاسی غربی را در کشور به نحوی از انحاء معرفی می کرد. در حقیقت معرفی

و جذب فرهنگ غربی نخستین هدف در برابر مترجمان مرحله اول بود. اگر این هدف در مرحله نخست بیشتر در سطح آشنایی با پیشرفت های علمی، تکنیکی و اجتماعی اروپا بود، چنانکه در ترجمه های محمود طرزی و نسل او پیداست، در دوره های بعدی به دیدگاه های ادبی، فکری و فلسفی وابسته بود. ترجمه آثار داستانی ریالیزم سوسیالیستی، اگزیستانسیالیزم و داستان های ذهنی و غیره براین اهداف استوار بود.

به هر حال ترجمه داستان خارجی در افغانستان که از پایان سده نوزدهم آغاز شد و تا امروز به رغم کمبودها و نارسایی ها ادامه دارد، همگام با حوادث سیاسی، اجتماعی و فرهنگی راه دشوار اما پرباری را طی کرده است. در این راه برای یک لحظه هم نمی توان از سهم مترجمان که با سخت کوشی و عشق این عرصه را گشودند و آنانی که آنها را به نیکویی ادامه دادند، نادیده گذشت. ترجمه داستان دریچه ای بود به سوی جهان دل انگیز داستان و جهان بزرگ و رنگین که با آن آفریده می شد.

پانوشت ها:

۱. به قول مورخ نامی میرغلام محمد غبار، تنها در نود سال این سده، بیش از نود جنگ داخلی و خارجی در افغانستان اتفاق افتاد. ن. ک. به: میرغلام محمد غبار، «اوضاع علمی و ادبی افغانستان در دوره محمد زایی»، مجله آریانا، شماره ۵، سال ۷ (۱۳۲۸)، ص ۴.
۲. همان، ص ۵.
۳. درباره فرستادن دانشجویان و دانش آموزان افغان به خارج از کشور برای آموزش عالی در مقاله حاضر به اختصار پرداخته شده است.
۴. نویسنده این نوشته در تز دکترای خویش این نکته را بیشتر پروریده است. ن. ک. به:

Faridullah Bezhani, The Emergence and Development of Modern Fiction in Afghanistan, Ph. D. Thesis, Monash University, 2002, p. 109.

۵. برای توضیح بیشتر در باره ویژگی های مراحل ترجمه داستان در کشور، ن. ک. به: *Ibid.*, pp. 109-120.
۶. یکی از این نمایشنامه ها اثر زیر بوده است: عبدالحق حامد، طارق یا فتح اندلس، ترجمه سلطان احمد (شیرزوی)، انقره، جهان برادر لر مطبعه، ۱۳۴۰ قمری.
۷. «سرگذشت انیس»، کتاب سال انیس، تدوین محمد بشیر رفیق، کابل، مؤسسه نشراتی انیس، ۱۳۴۶، ص ۴۶.
۸. برای نمونه از آثار زیر می توان نام برد: *فالیین* (مجموعه داستان های کوتاه هندی)،

دست (داستان های کوتاه آسیایی)، و خنده (دفتر داستان های ویلیام سارویان نویسنده آمریکایی) به ترجمه صدیق رهپو. *دست الهه* (مجموعه داستان های کوتاه منگولیایی (مغولستانی) را سخی غیرت ترجمه و در کابل به چاپ رسانید.

۹. برخی از آثار کازانتزاکیس، چون *آزادی و مرگ*، *مسیح بازهصلوب*، *زوربای یونانی*، *راه آزادی*، اثر هوارد فاست، *خومکس*، اثر لیلیان وینیچ، برخی از آثار بالزاک، و نیز تقریباً تمامی داستان های نویسندگان شوروی که قبلاً در ایران ترجمه و چاپ شده بود، چون *دن آروم*، *کلرزرنج ها*، *سیلاب آهن*، *شکست* و تقریباً تمام داستان های گورکی و چخوف در افغانستان تجدید چاپ گردید.

۱۰. داستان هایی از جیمز جویس، فاکتر، کامو، و کافکا در *ژورنون* به چاپ رسید.

۱۱. به گونه مثال ن. ک. به: *شهر آفتاب*: برگزیده بی از پیشگامان داستان نویسی جهان (گردآوری یحیی خوشبین)، *به سوی خورشید*: مجموعه بی از داستان های کوتاه نویسندگان آمریکای لاتین (گردآوری بیرنگ کوهدامنی و حمید کیانور). داستان های گردآوری شده در این دفترها قبلاً ترجمه و در نشریات ایران انتشار یافته بودند.

۱۲. *مطبعة عنایت در دهه اول سده ۲۰ به وسیله معین السلطنه عنایت الله پسر ارشد امیر حبیب الله تاسیس گردید. تقریباً همه آثار محمود طرزی در این مطبعة اقبال نشر یافت.*

۱۳. در میان این نوشته ها مقاله پویا فاریابی «نقد و نگاهی به ترجمه ادبیات کودک»، *ژورنون* شماره ۵ و ۶، سال ۵ (۱۳۶۵)، صص ۸۴-۱۰۲ نگاه کوتاه ولی سودمندی برچند مجموعه ترجمه شده ادبیات کودک است. همچنان واصف باختری در مقاله «گذار به آن سوی حجاب های زبان»، *مجله هنر*، شماره های ۲، ۳، و ۴ (سال ۳)، ۱۳۵۹، اشاره بسیار کوتاه به ترجمه های محمود طرزی دارد.

۱۴. در این سیمینار نجف دریا بندری، نویسنده و مترجم ایرانی، مقالتی در باره ترجمه داستان ارائه ورزید.

۱۵. در این نوشته منظور نظرمآن فقط آن عده مترجمان بوده است که تعدادی بالنسبه زیاد داستان خارجی را ترجمه و چاپ کردند.

۱۶. چند تا جنگ نامه، به تقلید *شاهنامه* بی بدیل فردوسی طوسی، درباره حوادث نبردهای افغان و انگلیس در این دوره آفریده شده است. این آثار رابطه تنگاتنگ با حوادث سیاسی و اجتماعی کشور دارند، ولی از لحاظ ادبی- زیبا شناختی آثار برجسته بی نیستند.

۱۷. محمود طرزی، «یادآوری: ناول»، *سراج الاخبار*، شماره اول، سال اول (۱۲۹۰)، ص ۱۲.

۱۸. ن. ک. به: رشید لطیفی، «شب محبوب»، *مجله کتاب*، شماره ۳، سال ۳ (۱۳۱۳)، ص

۵۴. همچنان ن. ک. به: سید قاسم رشتیا، «کدام یک زرنگتر است»، *مجله کتاب*، شماره ۹، سال

۷ (۱۳۱۶)، ص ۵۵.

۱۹. از ترجمه های خانم رقیه ابوبکر، آثار زیر به گونه کتاب چاپ شده اند: ژرژ ساندر،

ولانتین، نشرات اصلاح، ۱۳۳۸؛ تولستوی، *اناکارینینا*، نشرات پشتون ژغ، ۱۳۳۵؛ میشل پریمر،

- کلتویاترا (در سه جلد)، نشرات داخلی، ۱۳۴۱-۱۳۴۲.
۲۰. میر غلام محمّد غبار، *افغانستان در مسیر تاریخ*، جلد اول، کابل، مطبعه دولتی، ۱۳۴۶، ص ۷۰۴.
۲۱. در دهه ۱۸۷۰ دو مدرسه ابتدایی (حربی و ملکی) ایجاد گردید که بنیاد مدارس نوین در افغانستان شناخته می شود. ن. ک. به:
- V. Gregorian, *The Emergence of Modern Afghanistan*, p.70.
۲۲. گویته انستیتوت در کنار چاپ آقاری از زبان آلمانی، به وسیله مترجمان افغان، باری زمان با اسپ سحر آمیز به طرف لندن اژدیترین را به چاپ رسانید (۱۳۵۷). ترجمه این کتاب محصول کارجمعی چهارده تن از شاگردان کورس هایزبان آلمانی گویته انستیتوت در کابل بود.
۲۳. محمّد سرور مولایی، *برگزیده شعر معاصر افغانستان*، تهران، انتشارات رز، ۱۳۵۰، ص ۱۳.
۲۴. اکساویه (گزاویه) دومونتی پن، *فاجعه های پاریس*، ترجمه محمود طرزی، این زمان از اولین شماره سال اول *سراج الاخبار* (۱۶ میزان ۱۲۹۰) برای سه سال منتشر گردید.
۲۵. میر غلام محمد غبار، *افغانستان در مسیر تاریخ*، جلد دوم، ویرجینیا، ۱۹۹۹، ص ۲۳۷.
۲۶. این نکته را مدیون ژورنالیست و مترجم توانا جناب سید فقیر علوی هستم. بدین وسیله از ایشان سپاسگزارم. (ف. ب.)
۲۷. هرچند گاهگاهی ترجمه های داستان های کوتاه نیز در مجله های *کابل* و *آئینه عرفان* به چاپ می رسید، ولی تعداد این ترجمه ها اندک و ناچیز است.
۲۸. رونا مه های *اصلاح* و *انیس* در شماره های روزهای پنجشنبه عموماً داستان های کوتاه را منتشر می کردند. داستان های کودک که در این روزنامه ها در صفحات ویره کودکان به نشر می رسید غالباً داستان های ترجمه شده می بود.
۲۹. باید تذکر داد که چاپ برخی از داستان های مصوّر، به ویژه داستان کودک که از دیرباز در مطبوعات مروج بود، ربطی به فوتو زمان ندارد.
۳۰. ن. ک. به: ابوالحسن نجفی، «مسأله امانت در ترجمه»، *نشر دانش*، شماره اول، سال ۳ (۱۳۶۱)، صص ۱۰-۱۱.
۳۱. ن. ک. به: مارسل پانیول، *توپاز*، ترجمه روان فرهادی، کابل، انتشارات بیهقی، ۱۳۵۱.
۳۲. سید علی اکبری (مترجم)، «سگ نقره بی»، *روزنامه اصلاح*، ۳ سرطان ۱۳۴۸.
۳۳. رهنورد زریاب (مترجم)، «خویشاوندان»، نوشته پرساد ویمل، در *دفتر ترجمه داستان پیرهن ها*، کابل، انجمن نویسندگان افغانستان، ۱۳۶۳، ص ۵۷.
۳۴. برای نمونه ن. ک. به: «جا برای چهار نفر» اثر بونته، ترجمه بشیرکبیر (انیس، جوزای ۱۳۴۳)؛ «سیکدوش»، اثر لیبله، ترجمه عظیم رعد (انیس، ۱۴ قوس ۱۳۳۴)؛ «نامه پرماجر» اثر لانگ، مترجم نامعلوم، *اصلاح*، ۲۴ قوس ۱۳۴۴، و آثار دیگر.

۳۵. مثلاً ن. ک. به: «شش هزار دالر»، از منابع خارجی، مترجم نامعلوم (اصلاح، ۲۷ حوت ۱۳۴۷): «قاتل»، از منابع خارجی، ترجمه کریم میثاق (اصلاح، ۹ میزان ۱۳۴۹): «میدوری کوچک»، از مطبوعات خارجی، مترجم نامعلوم (انجمن ۷ جوزای ۱۳۲۲) و غیره.
۳۶. آثاری که هم نویسنده و هم مترجم آن نامعلوم اند، فراوان است. ن. ک. به نمونه های زیر: «شهباز یک نفر پولیس» (انجمن، ۲۲ جدی ۱۳۳۱): «گردن بند مروارید» (انجمن، ۲۳ حوت ۱۳۳۶): «چگونه شکار از دام جست؟» (بیتار ۱۹ اکتوبر ۱۹۵۲): «امیلی» ((اصلاح، ۱۵ دلو ۱۳۴۴).
۳۷. فراموش نباید کرد که برخی از مترجمان از متن به زبان مبدا درک درستی نداشته اند و از راز و رمز و غنی زبان دری نیز به آگاهی لازم نرسیده بودند. ترجمه هایی از قلم چنین مترجمان از روانی و فصاحت برخوردار نیستند.
۳۸. ن. ک. به: محمود طرزی، «رومان»، در کتاب از هر چمن سمنی و از هر دهن سخنی، کابل، مطبعة عنایت، ۱۳۳۱ قمری، صص ۱۸۱-۱۸۲. همچنان ن. ک. به: سلطان احمد، طارق یا فتح اندلس، ص ۳.
۳۹. ن. ک. به: «مرام انجمن و پروگرام آن»، مجله کابل، شماره اول، سال اول (۱۳۱۰)، ص ۲۷.
۴۰. ن. ک. به: احمد علی ڈرانی، «صورت راپور مختصر سال اول انجمن ادبی کابل»، مجله کابل، شماره اول، سال ۲ (۱۳۱۱)، صص ۷۸-۸۰؛ و نیز: سرور گویا، «تالیفات و مطبوعات عصر نادرشاهی»، مجله کابل، شماره ۸. سال ۳ (۱۳۱۲)، صص ۱-۱۷.

ایران نامه

سال بیست و دوم، شماره های ۱-۲

بهار و تابستان ۱۳۸۴

ویژه افغانستان

با همکاری

ولی پرخاش احمدی

یادداشت

پیشگفتار

سخنی در آغاز

مقاله ها:

- | | | |
|-----|-----------------|--|
| ۵ | | |
| ۱۱ | حمزه واعظی | گسترده‌گی و گسستگی پارادوکس تطورات اجتماعی |
| ۲۵ | م. نصیر مهرین | درآمدی بر تاریخ تجدد در افغانستان (۱۸۶۹-۱۹۱۹م) |
| ۴۷ | محمد اکرم عثمان | نظام بهره برداری از زمین در افغانستان |
| ۵۹ | لطیف ناظمی | نگرشی بر ادبیات معاصر افغانستان |
| ۷۱ | فرید بیژن | روند ترجمه داستانهای خارجی در ادبیات افغانستان |
| ۹۹ | جلال نورانی | طنز و طنزپردازی در ادبیات معاصر افغانستان |
| ۱۰۹ | عبدالوهاب مددی | تحول موسیقی افغانستان در قرن اخیر |
| ۱۱۷ | نجیب منلی | لندی: شعر مردمی پشتو |
| | | گذری و نظری |
| ۱۳۱ | مهرانگیز کار | مشاهدات کابل |
| ۱۴۳ | فرنگیس حبیبی | یادداشت‌های کابل |
| | | گزیده |
| ۱۵۷ | محمد کاظم کاظمی | بیان هم‌زبانی |
| ۱۸۱ | | کتاب‌ها و نشریه‌های رسیده |
| | | خلاصه مقاله‌ها به زبان انگلیسی |

گنجینه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

جلد سیزدهم

دفتر یکم و دوم

منتشر شد

Volume XIII

Fascicles 1 and 2 Published:

ILLUMINATIONISM—INDUSTRIALIZATION II
INDUSTRIALIZATION II.—IRAN II.
HISTORY OF IRAN, PRE-ISLAMIC

Published by
ENCYCLOPÆDIA IRANICA FOUNDATION
New York

Distributed by
ISENBRAUNS INC.
Winona Lake, Indiana

Tel: (574) 269-2011 Fax: (574) 269-6788

Please visit our website at
www.iranica.com

طنز و طنز پردازی در ادبیات معاصر افغانستان

طنز همواره بخشی گسترده از ادبیات را در بر گرفته است. در ادبیات معاصر اکثر ملل جهان، طنز به عنوان نوع جدید و مستقل ادبی عَلم استقلال بلند کرده است و نویسندگانی چند، شخصاً به نام طنز نویس یا طنز پرداز شناخته می‌شوند. این نویسندگان نشان داده اند که طنز یک نوع مستقل ادبی است که می‌تواند گونه‌های متعدد و متفاوت ادبیات و بیشتر اوقات ژورنالیزم را استخدام کند و دیگر نمی‌تواند در چند شکل و چند قالب خاص محدود بماند. طنز می‌تواند تصویری، تمثیلی، منظوم، منثور، داستانی و ژورنالیستیک باشد. طنز می‌تواند از زمان چند صفحه‌ای تا طنز یک جمله‌ای (کاریکلماتور) قالب اختیار کند. طنز می‌تواند به شکل نمایشنامه، فیلمنامه، فیلم کارتون، نیمه نمایشی، نیمه روایتی، و خلاصه در هر کسوتی ارائه شود. در یک کلام، ادبیاتی که در آن عیوب فردی و اجتماعی در پوشش ظرافت و خنده هنرمندانه به تصویر کشیده شده و گوینده اصلاح این عیوب و دگرگون سازی اعمال و افکار انسان‌ها را هدف خویش قرار داده باشد، ادبیات طنز گونه است.

* مترجم، طنزنویس و روزنامه نگار مقیم استرالیا.

تأکید روی هنرمندانه بودن یک اثر طنز و وجود داشتن جوهر ذاتی هنری در آن امروزه به حدی جدی و حتمی پنداشته می شود که طنز پرداز واقعی و شاعر واقعی را شبیه هم می سازد. با وقوف از علم عروض و فنون سخنوری الزاماً کسی نمی تواند شاعر شود، و شعر مکانیکی و ظاهراً کاملاً بی عیب یک سخنور- در صورتی که از جوهر شاعرانه خالی باشد- فقط می تواند او را در سطح یک ناظم قرار دهد. همین طور، آگاهی از رموز طنزپردازی و پیچیدن انتقادی بصورت مکانیکی در یک پوشش ظریفانه، طنزی می زاید که ظاهراً بی عیب، ولی در واقع بی روح است.

خوشبختانه درحوزه زبان فارسی دری به صورت طبیعی و غیر قراردادی روی کاربرد واژه "طنز" برای نوع ویژه ای از ادبیات، کم و بیش توافق شده است و تا جایی که اطلاع دارم در دو زبان دیگر با الفبای تقریباً همشکل با فارسی دری، یعنی زبان های اردو و پشتو نیز واژه "طنز" معمول شده است. اما یک سؤال اساسی در برابر ما قرار می گیرد که چرا هنوز هم در میان برخی از گویندگان زبان فارسی دری، «ادبیات طنز» به درستی به شناخت نیامده است؟ وقتی بگوئیم ادبیات عرفانی، ادبیات شفاهی، ادبیات تاریخی، ادبیات کلاسیک، ادبیات حماسی همه می دانند که محتوای هر کدام باید چگونه و در چه زمینه ای باشد، اما در مورد ادبیات طنز، این وضاحت پدید نیامده است. گاهی آدمی را که ماهرانه دیگران را می خنداند، طنزگو می نامند و گاهی هم کسی را که بسیار خرده گیر است طنز پرداز می انگارند.

اگر فرهنگ های لغت فارسی را باز کنیم می بینیم که طنز را «طعنه زدن» و «تمسخر کردن» و . . . معنا کرده اند. گناه فرهنگ نویسان هم نیست. آنها به کاربردن کلمه طنز را از سوی بزرگان ادب کلاسیک در معانی مد نظر داشته خودشان مطرح ورزیده اند. روشن است که در طی هزار سال در ادبیات زبان فارسی دری، کلمات طنز، هزل، هجو، بدیهه گوئی، ظرافت، لطیفه، خوشمزگی، مطایبه، نکته سنجی، خوش طبعی و امثال آن گاهی مترادف، و گاهی حتی یکی به جای دیگر بکارگرفته شده اند. به نظر من علت عدم درک دقیق طنز و ادبیات طنز از سوی برخی از فارسی زبانان در روزگار ما عمدتاً دو چیز است:

۱. نو بودن نوع ادبی طنز به مفهوم امروزی آن در پهلوی سایر انواع ادبی؛
۲. کار برد کلمه "طنز" به معانی متفاوت در گذشته.

نوع ادبی طنز با ابعاد وسیع، اشکال و قالب های نوین یک پدیده نو است، اما به هیچ صورت نمی توان گفت که طنز و طنزپردازی در ادبیات ما سابقه کهن

ندارد. تقریباً هزار سال پیش حکیم سنائی داستان هایی را هنرمندانه تصویرگری کرده است که تمام معاییر و موازین طنز در آن دیده می شود. بعدها عطار، مولانا، ختیام، سعدی و حافظ نشان دادند که چگونه با استفاده از صنایع لفظی، کاربرد کنایات و استعارات می توان شدیدترین انتقادات را با شیرینی ظرافت ملتح کرد و چیزی آفرید که هم بخنداند، هم تنبیه کند، هم به تفکر اندازد و هم دگرگون سازد. یعنی آنچه که امروز آنرا طنز می نامیم.

عبدالرحمن جامی از این هم یک گام فراتر نهاد. او با اختصاص دادن بخشی از *بهارستان* اش به "مطائبات" و در سرآغاز آن با استناد به روایات دینی به تیت گرفتن مجوز "شرعی" برای این نوع ادبی، خواست استقلال طنز را به قدر توان حمایت کند. اما هیچکدام از این بزرگان، به شمول جامی، نخواستند خود را «طنز پرداز» معرفی کنند. اگر چنین می کردند قرن ها قبل از امروز «ادبیات طنز» هویت مستقل خود را می یافت.

من قبل از اینکه به خداوندگار طنز فارسی عبید زاکانی بپردازم از دو سخنور کم نظیر ادب فارسی دری، انوری ابیوردی و سوزنی سمرقندی نام می برم که هر دو در خنداندن مردم استاد، در نیش زدن ماهر و در هجو سرایی سرآمد دوران خود بودند. مسلم است که این دو شاعر در عصر خود در محافل و مجالس بسیار ظرافت گستر بوده اند. آنچه باید افزود این است که وجود قصه هایی که با معیارهای طنز امروزی سازگاری دارد در دیوان این دو شاعر، نمی تواند آنان را در شمار طنزپردازان قرار دهد. ممکن است در هم آمیختن طنزهای ناب این دو سخنور با هجوها و هزل های شان یکی از دلایل غامض شدن مفهوم طنز ناب برای خوانندگان سطحی نگر ادبیات کلاسیک گردیده باشد.

در میان بزرگان ادب کهن فارسی، سخنوری که بر سکوی بلند طنز نشسته است و هوشمندانه و آگاهانه طنزپردازی را شیوه کار خود ساخته است، عبید زاکانی است. عبید زاکانی این درخت تناور بوستان ادب فارسی دری ظاهراً با هیچ فرد معینی سرمخاصمت ندارد، اما او آگاهانه به نبرد علیه بیدادگری های زمانه، قدرتمندان، سالوسان و به جنگ علیه پلیدی و ریا، زشتی و ناهمواری، دروغ و ابتدال مروج عصر قد راست می کند. عبید به قول حمدالله مستوفی در شمار صدور و وزرا بوده و مقامات بلند هم داشته، تنگدست نبوده، با بزرگان هم جلیس بوده ولی اگر مدحی کرده برای پرکردن جیب نبوده و به همین سان با استفاده از هجو از کسی حق السکوت نگرفته است. درین حال بخوانید رساله *اخلاق الاشراف* او را که چسان بلند دستان و زبردستان جامعه را با طنز خود به باد انتقاد

می‌گیرد و نشان می‌دهد که اینان بر صبر، حلم، عدل، سخاوت، غیرت، حمیت، مردم دوستی و صداقت یک قلم خط کشیده‌اند. ما یک اصطلاح کابلی داریم که می‌گوید: «بشینم پیشت، بگنم ریشت» و عبید دقیقاً همین کار را کرده است. او پیش بزرگان می‌نشسته و در ظاهر آنها را به خنده وامی داشته ولی در واقع نقاب صورت شانرا از روی شان می‌کنده است.

پیش بزرگان نشستن و آنان را خندانن کار مسخره‌های دربار و دلک‌هاست. اما آن کس که می‌خنداند و در عین خندانن نقاب‌ها را از چهره‌ها دور می‌کند و از روی پلیدی‌ها و نادرستی‌ها پرده برمی‌دارد بی‌شک یک طنز نویس است، و چنین بود عبید زاکانی. عبید در *رساله دلگشا*، *صد بند*، *رساله تعریفات*، *قصیده موش و کرمه* و *اخلاق الاشراف* چنان با حس انتقام خواهی و کوبندگی مجموع اقشار جامعه و پلشتی‌ها و رذایل اطراف خود را شلاق می‌زند که شدیدتر و محکم‌تر از آن در تصوّر نمی‌گنجد. این شلاق زدن چنان با ظرافت و خنده ترخّم آمیزی توأم است که هنرمندانه‌تر از آن نمی‌توان تصور کرد. پس با اطمینان خاطر می‌توان کارهای عبید را ناب‌ترین طنزهای روزگار خودش به حساب آورد که تا عصر ما نیز کهنه نشده است.

کلیات عبید نشان می‌دهد که او یکسره راه طنزپردازی را آگاهانه در پیش گرفته است. اینکه او ظاهراً رندانه خود را به «مسخرگی» زده فقط خواسته است زورمندان عصرش را خام سازد و از طرف شدن با آنان و برانگیختن خشم شان در امان ماند. عبید زاکانی نخستین منادی استقلال ادبیات طنز در زبان فارسی است و نیز با معرفی قالب‌های متعدد طنز استاد و پیشوای طنزپردازان به شمار می‌رود. متأسفانه بعد از عبید تا سالیان دراز دیگر عبیدی پیدا نشد که این عَلم را افراشته نگهدارد تا اینکه در دوره مشروطیت در ایران، میرزاده عشقی، ایرج میرزا و سرانجام دهخدا و میرزا جهانگیرخان با *صور اسرافیل*، طنز فارسی را دوباره زنده کردند و جان بخشیدند. همراه با کارهای ثمر بخش آنان، و کار ترجمانی که طنز نوین را در ایران معرفی کردند، سرانجام ادبیات طنز در ایران چنان پا گرفت که ده‌ها نام بزرگ از طنز پردازان ایران را می‌توان امروز امید ادبیات طنز زبان فارسی دری به حساب آورد.

طنز در افغانستان

تا اواسط قرن نوزدهم که هنوز ماشین چاپ در افغانستان وجود نداشت و حتی تا دو سه دهه اول قرن بیستم که خواندن روزنامه و تحصیل در مکاتب امری عام

نشده بود در شهرها و روستاهای افغانستان هزاران کتاب خطی چاشنی زندگی فرهنگی مردم بود. در مدارس دینی و مساجد در کنار علوم دینی، بوستان و گلستان سعدی، دیوان حافظ و بهارستان جامی تدریس می شد. همین سان شهنامه خوانی و مثنوی خوانی در شب های زمستان یکی از عادات مردم بود. در آغاز قرن بیستم محمود طرزی با مقالات بیدار کننده خود در جریده سراج الاخبار و ترجمه ژمان های اروپایی، مردم افغانستان را با ادبیات جدید و تحولات جهان آشنا ساخت. پژوهشگران ادبی نشان داده اند که در بسیاری از مقالات طرزی می توان رگه های طنز را شناسایی کرد. در سال های بعد با وصف مطرح شدن انتقادات تند اجتماعی در اشعار عبدالهادی داوی، باقی قایلزاده و تاج محمّدخان پغمانی نمی توان آنان را شاعران طنز پرداز به حساب آورد. بعدها حاجی اسماعیل سیاه هراتی و شایق جمال، با وصف حاکمیت سانسور، توانستند طنز منظوم را رواج بدهند.

در دهه های سی و چهل ضیاء قایزاده، عبدالصبور غفوری، مینه ور، غلامعلی امید، شایق جمال، شیرعلی قانون، طالب قندهاری، ناصر نصیب، و ده ها شاعر دیگر تلاش می کنند تا با انعکاس دادن مشکلات زندگی و ناهنجاری های اجتماعی طنز منظوم بیافرینند. اما سوگمندها، به علت تسلط سانسور جابرانه، انتقادات آنان از سطح کویبیدن گرانفروشی، بیسوادی مردم، خرافات، تن پروری و رشوه خواری مأموران پائین رتبه حکومت و بوروکراسی اداری بالاتر نمی رود.

در طول دهه های ۲۰، ۳۰، و ۴۰ خورشیدی طنز منسوخ، یا کارتون، هم وضع اسفناکی دارد. هرچند تعدادی از نقاشان برجسته آن عصر چون پروفیسور غلام محمّد میمنه گی، استاد برشنا، غلام علی امید، اکرم نقاش، سید مقدّس نگاه، سید جلال الدین و دیگران به صورت تفننی گاهی کارتون می کشیدند، اما موضوعات مطرح شده در کارتون های شان به علت همان سانسور تیزبین ولی نهایت تنگ نظر در سطح همان اشعار انتقادی عصر بود. نخستین بار در افغانستان در نیمه دوم سال های دهه ۴۰ کارتون های صدراعظم و وزرا و موضوعات جدی تر ملی و بین المللی بوسیله شادروان دکتر عبدالرحیم نوین ارائه شد. در این سال ها که قانون اساسی اندکی از خشونت سانسور کاسته بود، کارتونیست های دیگری چون سید مقدّس نگاه، حامد نوید، عبدالله نوید، طارق مرزبان، حسینه مرزبان، عبدالغفار گداز و عبدالله گوهرزاد برای جراید کارتون های کوبنده تری به تناسب گذشته ها تصویر می کردند.

در سال های دهه ۶۰ کارتونیست پرکار و مبتکری به نام همایون هژبر

شینواری ظهور کرد که توانست بُعد علمی تر و اندیشمندانه تر به طنز مصوّر افغانستان بدهد. هژبر شینواری که موفقانه نمایشگاه کارتون هایش را در کابل دایر کرد، و مجموعه نفیسی از کارتون های خود را به چاپ رسانید، در اواخر سال های شصت موفق شد تا گروهی از نقاشان جوان را گردهم آورد و پس از یک آزمایش طاقت فرسا با فراهم کردن صدها نقاشی نخستین فیلم کارتونی را در افغانستان بسازد.

اما در دهه های ۲۰، ۳۰ و ۴۰ خورشیدی درکنار طنز منظوم، طنز تمثیلی هم در افغانستان به یاری استادان برشنا، عبدالرشید لطیفی، عبدالرشید جلیا و محمدعلی رونق قد بلند می کند. آنان با ترجمه نمایشنامه های مولیر، توفیق الحکیم و سایر نویسندگان بزرگ جهان تأثر را در افغانستان اساس می گذارند. کم کم نویسندگان افغانی هم با نوشتن نمایشنامه های کمبدی انتقادی در باروری تأثر می کوشند.

با وصف خدمات تأثر در ارائه طنز تمثیلی و طنز منظوم و سایه روشن کمرنگ کارتون ها، طنزمنثور درین دوره وضع اسفناکی دارد. هنوز نویسندگان به گونه شایسته از عهده نوشتن داستان و مقاله طنز برنمی آیند. اگرچه اکثر مجلات و روزنامه ها انتشار جوک ها و فکاهیات ترجمه شده از مجلات اروپایی و یا جوک های برگرفته از نشرات ایرانی را آغاز می کنند، اما طنزپردازی منثور هنوز رواج نیافته است. پس از تصویب قانون اساسی سال ۱۳۴۳، که در آن آزادی مطبوعات تا حدودی به رسمیت شناخته می شود و سانسور قبل از نشر ظاهراً لغو می گردد، بخصوص بین سال های ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۶ شاعر، نویسنده و دانشمند فرهیخته علی اصغر بشیر هروی در هفته نامه ژوندون دو صفحه را به طنز و کارتون اختصاص می دهد و در آن مقالات طنزی، بحر طویل و اشعار طنز خود را به چاپ می رساند. عبدالرحیم نوین، کاریکاتوریست با ذوق، با نام های مستعار "کک"، "گل بیخار" و "بادنجان بد" دو سال با بشیر هروی در ژوندون همکاری می کند. در سال ۱۳۴۷، این دو به انتشار نشریه فکاهی هفتگی ترجمان دست می زنند. ترجمان از نخستین شماره هایش تا سقوط نظام سلطنتی در افغانستان (۲۶ تیر ۱۳۵۲)، یکی از محبوب ترین و پُر خواننده ترین جراید ملی افغانستان به شمار می رفت. این مجله نه تنها به زودی به مرکز تجمع شاعران طنزپرداز، طنزنویسان و علاقمندان ادبیات طنز مبدل شد بلکه در تربیه نسل نوینی از طنزپردازان نقش بزرگی را ایفا کرد. ترجمان با روزنامه ها و مجلات طنز در ایران از جمله با مجلات فکاهی توفیق و کاریکاتور نیز روابطی نزدیک داشت و

تبادلۀ نشرات را برقرار کرد. زمانی که *توفیق* در ایران دچار سانسور و توقیف شد، *ترجمان* مطالبی در همدردی با آن نوشت و پیوسته خواستار رفع توقیف آن شد. *ترجمان* ژانرها و قالب های متعدد طنز را معرفی کرد و ستون ها و عناوین دایمی داشت. هر شماره *ترجمان* سه، چهار، گاهی تا پنج شش کاریکاتور می داشت که همه را دکتر نوین صاحب امتیاز آن نقاشی می کرد. چاپ کارتون صدراعظم (نخست وزیر) و وزرا در *ترجمان* گاهی سبب ناراحتی "بزرگان" می شد. گرچه معدودی از طنزپردازان و شاعران به نام اصلی شان طنز می نوشتند، نویسندگان دایمی *ترجمان* هرکدام نام های مستعار متعدد داشتند، از جمله نگارنده درین جریده به هفت نام مستعار مطلب می نوشتیم. اصولاً برخی از نویسندگان، که احتمالاً عهده دار مشاغل مهم بودند، معروف شدن به عنوان طنزپرداز را برای خود نوعی استخفاف تلقی می کردند. عده دیگر، به علت ملاحظات سیاسی یا شخصی، لازم نمی دانستند به نام اصلی شان طنز بنویسند. باید افزود که کاربرد نام مستعار تنها در میان طنزنویسان معمول نبود. بسیاری از نویسندگان در زمینه های دیگر هم نام های مستعار را برای نوشته های خود به کار می بردند.

جالب این است که همکاران *ترجمان* از لحاظ حرفه، سن و سال، درجه تحصیل، موقعیت اجتماعی در سطوح متفاوتی قرار داشتند. از فروشنده بازار تا تاجر، از معلم مکتب تا استاد دانشگاه و از هفده ساله تا هفتاد ساله با *ترجمان* همکاری داشتند. در مجموع، احتمالاً در حدود دو صد تن شاعر و نویسنده و مترجم در این نشریه، چه به صورت نامنظم و چه به شکل دائمی، قلم زده اند. غیر از *ترجمان* در سال ۱۳۵۰ نشریه فکاهی دیگری نیز به نام *شوخی* در کابل به چاپ می رسید.

کودتای ۲۶ سرطان (تیرماه) ۱۳۵۲ خورشیدی به نظام شاهی در افغانستان خاتمه بخشید. محمّد داود، بنیانگذار جمهوریت، طی پنج سال زمامداری خود به *ترجمان* و دیگر جرید آزاد اجازه انتشار نداد. در نظام جمهوری صاحب امتیاز این جریده، عبدالرحیم نوین، به حیث وزیر اطلاعات و فرهنگ تعیین گردید و مدیر مسئول آن، بشیر هروی به کار تنظیم آرشیو ملی، تهیه تقویم و برگزاری سمینارهای علمی و ادبی پرداخت. نگارنده که عضو هیأت تحریر مجله *ژوندون* بود، به حیث مدیر مسئول مجله کودکان، *دکمکینو انیس*، مقرر شد. سایر طنزپردازان هم پراکنده شدند و برای پنج سال بساط طنزنویسی و انتشار طنزنامه ها برچیده شد و جز طنزهای خارجی، که توسط زلمی نورانی ترجمه می شدند، در مطبوعات افغانستان، جز نمونه های اندکی در مجله *ژوندون*، دیگر از طنز خبری

نبود.

کودتای ثور (اردیبهشت) ۱۳۵۷ برای بنیانگذاران ترجمان سرنوشت ناگواری را رقم زد. استاد علی اصغر بشیر مجبور به مهاجرت به ایران گردید و در تهران وفات یافت و در مشهد به خاک سپرده شد. دکترینی که زندانی شده بود بعد از رهایی از زندان به کشور آلمان پناه بُرد و در همانجا درگذشت. از همان سالهای آغازین نظام خلقی- پرچمی در افغانستان انقطاب در جامعه پدیدار شد. رژیم تحت حمایت اتحاد شوروی (سابق) و گروه های مقاومت، در هیأت احزاب اسلامی در ایران و پاکستان، علاوه بر برخورد مسلحانه، ماشین های عظیم تبلیغاتی را در مقابل همدیگر به کار انداخته بودند. در طول دوره حاکمیت حزب دموکراتیک خلق، شاهد سه گونه برخورد با فرهنگیان و قلمزنان بودیم:

اول، رفتار انحصارگرانه و خشونت بار که در دو سه سال اول قدرت رژیم دوام کرد. درین مرحله شاعران و نویسندگان بسیاری بدون ابراز مخالفت جدی با رژیم بیرحمانه به شهادت رسیدند.

دوم، سوء ظن و عدم تحقل دگراندیشی. این مرحله اندکی از مرحله قبلی نرم تر بود و در طول آن روشنفکران دگراندیش از مقامات بلند دولتی به زوایای فراموشی سپرده می شدند و در صورت مخالفت صریح با رژیم روانه زندان می گردیدند. در همین دوره تعداد زیادی از روشنفکران و هنرمندان و اهل قلم که مایوس و دلزده شده بودند و از رژیم هراس داشتند یکی پی دیگری از کشور فرار کردند و در کشورهای دیگر پناهنده شدند.

سوم، سیاست نرمش، دلجویی و تشویق. این سیاست در پنج سال اخیر نظام دوره ریاست دکتر نجیب الله مرئی بود. برای جلوگیری از فرار روشنفکران، نرمش و مدارا، حتی دلجویی و تشویق روشنفکران به ویژه شاعران، نویسندگان، ژورنالیست ها و هنرمندان از سوی رژیم به کار برده می شد.

برعکس دهه های ۱۳۲۰، ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ طنز منظوم در دهه ۶۰ ناپدید گشت و به جای آن طنز داستانی رونق گرفت. درین دهه چهره های جدیدی در طنزپردازی ظهور کردند و در روزنامه ها و مجلات گوناگون طنز می نوشتند. در دوره تصدی دکتر محمداکرم عثمان به حیث رئیس انجمن، بخش طنز نویسی در چهارچوب انجمن نویسندگان افغانستان ایجاد گردید و در مدت کمتر از دو سال مجموعه هائی چند از طنزنویسان افغانستان و دفتری از طنزهای خارجی را به چاپ رساند. روزنامه قدیم *انیس*، و هفته نامه های *سباوون* و *اخبار هفته* نیز زمینه های نیکویی را برای گسترش ادبیات طنز فراهم کردند. در این دوره، طنز به

نوع گسترده ای در تلویزیون نیز مطرح می شد و نخستین فیلم کمیدی انتقادی افغانی نیز محصول این روزگار است.

در برون مرزهای افغانستان نیز، در نشریه های متعدد مخالف دولت افغانستان که توسط تنظیم های (سازمان های) اسلامی مقیم ایران و پاکستان منتشر می شد، گهگاهی طنزهایی به نام های مستعار به چاپ می رسید. در آن سال ها با وصف اینکه خواندن و داشتن نشرات برون مرزی در داخل افغانستان ممنوع و پُر مخاطره بود، گاهگاهی پاره پی از نشریه ها راه خود را به کابل باز می کردند و نگاهی گذرا بر آنها نشان می داد که برخی از آنها دارای نمونه های خوبی از طنز بودند. عبدالاحد عشرتی، از شخصیت های معروف در زمینه امور قضایی و علوم اسلامی، نیز دودفتر طنز در بیرون از مرزهای افغانستان منتشر کرده است که نشانگر قریحه و ذوق حیرت انگیز اوست. کتاب *خلوت گاه راز* به قلم احمد طارق عشرتی که در پشاور پاکستان به چاپ رسیده نیز به شناسایی بهتر سیمای طنز افغانی در خارج از افغانستان کمک می کند.

پس از سقوط رژیم دکتر نجیب الله و ایجاد حکومت اسلامی مجاهدین که به جنگ های متعددی منجر شد، بسیاری از قلمزنان و فرهنگیان افغانستان به مهاجرت از کشور مجبور شدند. با مسلط شدن طالبان بر کابل، دیگر برای هیچ نوع کار فرهنگی مجال باقی نماند. در ده- پانزده سال اخیر، نشریه هایی در بیرون از کشور پا گرفته اند که در اکثر آنان طنزهای فراخوری نیز به چاپ می رسند. کتابهایی چند نیز منتشر شده اند که به طنز اختصاص داده شده اند. این آثار از ظهور استعداد های شگفتی برانگیزی خبر می دهند و مایه امیدواری فراوان اند. هم اکنون، پس از سقوط طالبان، در کابل یک نشریه طنز با عنوان *زنبیلی* هم به چاپ می رسد که گویا هواخواهان (و همچنان، مخالفان) بسیار دارد. نشریه دیگری نیز به نام *چای داغ* تازه در کابل به انتشار آغاز کرده است.

آرشیو تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران

مجموعه توسعه و عمران ایران

۱۳۵۷-۱۳۲۰

(۸)

جامعه، دولت و جنبش زنان ایران

۱۳۵۷-۱۳۲۰

جلد اول

مصاحبه با

مهرانگیز دولتشاهی

ویراستار: غلامرضا افخمی

از انتشارات بنیاد مطالعات ایران

ایران نامه

سال بیست و دوم، شماره های ۱-۲

بهار و تابستان ۱۳۸۴

ویژه افغانستان

با همکاری

ولی پرخاش احمدی

یادداشت

پیشگفتار

سخنی در آغاز

مقاله ها:

۵

۱۱ حمزه واعظی گسترده‌گی و گسستگی پارادوکس تطورات اجتماعی

۲۵ م. نصیر مهرین درآمدی بر تاریخ تجدد در افغانستان (۱۸۶۹-۱۹۱۹م)

۴۷ محمداکرم عثمان نظام بهره برداری از زمین در افغانستان

۵۹ لطیف ناظمی نگرشی بر ادبیات معاصر افغانستان

۷۱ فرید بیژن روند ترجمه داستانهای خارجی در ادبیات افغانستان

۹۹ جلال نورانی طنز و طنزپردازی در ادبیات معاصر افغانستان

۱۰۹ عبدالوهاب مددی تحول موسیقی افغانستان در قرن اخیر

۱۱۷ نجیب منلی لندی: شعر مردمی پشتو

گذری و نظری

۱۳۱ مهرانگیز کار مشاهدات کابل

۱۴۳ فرنگیس حبیبی یادداشت‌های کابل

گزیده

۱۵۷ محمد کاظم کاظمی بیان همزبانی

۱۸۱ کتاب ها و نشریه های رسیده

خلاصه مقاله ها به زبان انگلیسی

گنجینه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

جلد سیزدهم

دفتر یکم و دوم

منتشر شد

Volume XIII

Fascicles 1 and 2 Published:

ILLUMINATIONISM—INDUSTRIALIZATION II
INDUSTRIALIZATION II.—IRAN II.
HISTORY OF IRAN, PRE-ISLAMIC

Published by
ENCYCLOPÆDIA IRANICA FOUNDATION
New York

Distributed by
ISENBRAUNS INC.
Winona Lake, Indiana

Tel: (574) 269-2011 Fax: (574) 269-6788

Please visit our website at
www.iranica.com

تحول موسیقی افغانستان در یک قرن اخیر

پیرامون موسیقی افغانستان به صورت عام و موسیقی فولکلوریک ساکنان آن به صورت خاص، نه تنها تحقیقات و کاوش های همه جانبه، آن طور که لازم است. جز در موارد انگشت شماری. صورت نگرفته بلکه فرهنگ مردم این کشور، به ویژه لطیف ترین، حساس ترین و همگانی ترین بخش آن یعنی موسیقی، طی یک قرن اخیر با تحقیرها و بی اعتنائی های زیادی مواجه بوده است.

با موسیقی افغانستان تا پیش از سلطنت امیر شیرعلی خان (۱۲۴۲ تا ۱۲۵۸ خورشیدی)، هرچه بوده و به هرگونه ای که اجرا می شده، ما را در این بحث کاری نیست. روایت است که مقامات هند بریتانیائی در سفری که امیر شیرعلی خان در سال ۱۲۴۸ به آن کشور کرده بود، میزبانان امیر افغانستانی را هدایت داده بودند تا آنچه از وسایل تفریح و تفنن در حین سفر، مورد علاقه او قرار می گیرد، به عنوان تحفه به او پیشکش شود. از چیزهایی که امیر را در آن سفر نهایت خوش آمد و بنابراین به او پیشکش گردید، یکی هم گروهی از هنرمندان هندی بود که همراه با او و یا به تعقیب او وارد کابل شد. هنرمندان هندی برای نخستین بار در تاریخ موسیقی افغانستان، حدود بیش از یک قرن پیش «راگ خوانی»،

* آهنگساز و موسیقی دان مقیم آلمان و مؤلف کتاب سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان.

«دُرئْت خوانی» و «ترانه خوانی» را که از انواع معروف موسیقی کلاسیک هند بودند، در دربار امیر شیرعلی خان به اجراء درآوردند و در ضمن عده ای از سردارها و شاهزادگان نزد ایشان شاگرد موسیقی شدند.

پیش از آن که هنرمندان هندی وارد افغانستان شوند، موسیقی خراسانی که در بیشتر مصاحبه های استادان موسیقی از آن به نام موسیقی ایرانی یاد شده است، در افغانستان به ویژه در شهرهای بزرگی همچون کابل، قندهار و هرات رایج بود، چنان که هنرمندان پُرآوازه ای همچون رجب هراتی، سید قریش، حیدر نمدمال و آکه عبدالرحمن بدخشی که همراه با پنج تار آواز می خوانند همزمان به هنرمندان تازه وارد هندی هنوز هم در دربار آواز خوانی می کردند.^۲

هنرمندان هندی در آغاز ورود به افغانستان در بالاحصار کابل مسکن گزین شدند. بعداً در کوچۀ «خواجه خوردک» در نزدیکی بالاحصار برایشان منازل مسکونی تهیه شد و در همین محل بود که آنان شاگردانی گرفتند و به تدریس موسیقی مشغول شدند. معیناً، هنوز موسیقی هندی عمومیت نداشت و مجز در دربار و یا مجالس شهزادگان و شهرداران شنیده نمی شد زیرا در عرف آن وقت، این کار بدعت شمرده می شد و این دسته هندی تازه را مردم به دیدۀ نفرت می نگریستند. حتی از این که مبادا ایشان از جانب مردم مورد حمله و تجاوز قرار گیرند، به خاطر حفظ جانشان، و بیشتر به خاطر جان زنان هنرمند هندی، دولت در محل سکونت آنان نگهبان هایی مقرر کرد و در روزهایی که هنرمندان به دربار خواسته می شدند، فیل هایی را حاضر می کردند و استادان را با آلات موسیقی شان سوار فیل ها به دربار می بردند.

در زمان امارت امیر عبدالرحمن خان موسیقی قدری عام تر شد و به خارج دربار نیز راه پیدا کرد، چنان که در مجالس و جشن هایی که توسط سرداران و میرزاهای معروف برپا می شد، هنرمندان نیز حضور داشتند و در بیشتر موارد از صبح تا به شام و یا از سر شب تا سپیده دم ساز و سرود آنها ادامه می یافت. پس از برچیده شدن بساط موسیقی خراسانی توسط هنرمندان موسیقی هندی در افغانستان، موسیقی کلاسیک هندی در اشکالی که قبلاً بدانها اشاره شد آغاز یافت و در مرحله بعدی، غزلخوانی به شکل نوئی به میان آمد. در آغاز، تمام نوازندگان یک دسته نیز آوازخوانی می کردند، به گونه ای که پیشاهنگ یا آواز خوان اصلی، خواندن غزلی را در مقامی معین آغاز می کرد و کسانی که در دسته او به حیث نوازنده همکاری داشتند، هر یک به نوبت خویش در همان مقام غزل یا تک بیت هائی را می خواندند تا این که این شیوه نیز رفته رفته تغییر

شکل داد و به شیوه ای که تاکنون رواج دارد، منتهی شد، بدین معنی که آوازخوان اصلی در دسته اش آواز خوانی می کرد و نوازندگان فقط با تارهای خویش او را همراهی می کردند. نخستین استادی که این شیوه جدید ساز و آواز خوانی را در کشور ما به میان آورد، استاد قربانعلی نام داشت که استاد و مربی استاد قاسم و پدر استاد محمد نبی مشهور به (استاد نتو) بود. اساتید بزرگ دیگری که به عنوان آهنگساز و آوازخوان یکی پی دیگری در صحنه موسیقی نوین افغانستان ظاهر گشتند، آهنگ های بی شماری ساختند، شاگردان زیادی تربیت کردند و در همه انواع موسیقی از جمله راگ، خیال، غزل و آهنگهای فولکلوریک، آوازخوانی کردند عبارت بودند از: استاد قاسم، استاد غلامحسین، استاد نبی گل و استاد محمدحسین (سر آهنگ). اخیرالذکر یعنی استاد «سر آهنگ»، «لقاب شیر موسیقی»، «کوه بلند موسیقی»، «بابای موسیقی»، «سرتاج موسیقی» و یک تعداد عناوین و جوایز خرد و بزرگ دیگر را از مقامهای ذیصلاح موسیقی در کشور هند دریافت کرد. با دریغ فراوان که کوچه خرابات کابل که طی حدوداً یک قرن عمر پُربار هنری خود، نه تنها استادان معروف و بزرگ قبلاً یاد شده، بلکه صدها هنرمند اعم از آوازخوان و نوازنده حرفه ای را به جامعه تحویل داد، در جریان جنگ های ویرانگر تنظیم های جهادی در سال های دهه هفتاد از سده روان خورشیدی کاملاً ویران گشت و اکنون نشانه ای از آن در کابل پیدا نیست و هنرمندان ساکن در آن یا وفات یافته اند، یا پیر و زمین گیر شده اند و یا در گوشه و کنار جهان آواره گردیده و با هرگونه خلاقیت هنری از نوع اصیل و افغانستانی آن بیگانه گشته اند.

از سال های پایانی دهه پنجاه تا آخرین سال های دهه شصت از سده روان خورشیدی دولت افغانستان راههایی را که در آن می توان برای شکوفای ساختن و بارور نمودن موسیقی گام های مثبتی برداشت، یکی پی دیگر، بر روی رهروان راه هنر گشود که در آن میان می توان تأسیس «اتحادیه انجمن های هنرمندان افغانستان»؛ تأسیس «مرکز آموزش موسیقی» به کمک کشور هند در چارچوب کمیته دولتی کلتور وقت؛ تأسیس فاکولته هنرها در دانشگاه کابل؛ اعزام شاگردان ممتاز لیسه مسلکی موسیقی کابل برای فراگیری تحصیلات عالی موسیقی به کشورهای اروپائی؛ تشکیل آنسامبل ها و گروه های هنری در رادیو تلویزیون، قوای مسلح و آنسامبل های مرکزی وزارت های دفاع و امور داخله و سایر ارگان های دولتی و سازمان های اجتماعی به ویژه آنسامبل «گل سرخ» و آرکستر «صدا» در چهارچوب سازمان جوانان افغانستان، تشکیل آنسامبل «نرگس» و آرکستر «بهار» در

ریاست موسیقی کمیته دولتی کلتور وقت و تشکیل آرکسترهای «باران»، «سمن»، «بنفشه ها» و «لاله ها» در ریاست موسیقی رادیو تلویزیون جمهوری افغانستان نام برد که متأسفانه، «آن قده شکست و آن ساقی نماند». و کنون جز نامی ازین نهادها و دسته های هنری در کابل باقی نمانده است. البته، پس از سقوط طالبان حرکت هایی چند برای احیای موسیقی در افغانستان برداشته شده است.

نخستین گروه آوازخوانان شوقی (غیرحرفه ای)

در رادیو کابل

در سال های دهه سی از سده روان (سده چهاردهم هجری خورشیدی) که فعالیت های هنری استاد غلامحسین، آن آهنگساز بزرگ و آموزگار بی بدیل موسیقی در افغانستان، به حد اعلای خود رسیده بود و گروه های کوتاه مدت رسمی و خصوصی موسیقی در رادیو کابل یکی پی دیگری دایر می شد، عده زیادی از دختران و پسران شوقی موسیقی، سدی را که سال ها در برابر ذوق های هنری شان قرار داشت در هم شکستند و با وجود مخالفت های خانواده ها و تعصبات محیطی به موسیقی روی آوردند. در آن زمان کورس های موسیقی در رادیو کابل تأسیس شد؛ آلات موسیقی به پیمانۀ زیادی از خارج کشور خریداری شده و صدها شاگرد در این کورس ها شامل شدند، چنان که مدمعاش (کمک هزینه) نیز برای شاگردان کورس های موسیقی در آغاز مرحله از جانب رادیو کابل پرداخته می شد.

از جانب دیگر، استادان خارجی از کشورهای هند، ایالات متحده امریکا و اتحاد جماهیر شوروی وقت نیز در کورس های کوتاه مدتی یک عده از هنرمندان و نوآموزان موسیقی را تربیه و رهنمائی کردند.^۲ استادان افغانستانی ای که در آن زمان در چارچوب کورس های موسیقی یاد شده، اساسات موسیقی را تدریس می کردند عبارت بودند از: استاد غلامحسین، استاد فرخ افندی، استاد معراج الدین، استاد نبی گل، استاد محمدعمر، امین الله ندا، استاد محمدحسین سر آهنگ، استاد سلیم سرمست و استاد فقیر محمد ننگیالی.

نگارنده این سطور در زمان واحد هم شاگرد کورس موسیقی شخصی استاد غلامحسین بود و هم شاگرد کورس موسیقی رسمی رادیو کابل که در آن کورس آقای «فریمن» آمریکایی حضور داشت و اساسات «نویت نوینی» موسیقی اروپائی را به شاگردان خویش، که بیشتر آنها آوازخوانان رادیو کابل بودند، تدریس می کرد. باید یادآور شد که در آن ایام آقای «موهن لعل» که به دعوت رادیو کابل، از کشور

هند به کشور ما آمده بود نیز در زمینه آهنگسازی یک سلسله کارهای ارزنده را در رادیو کابل انجام داد. استادان خارجی ای که کارشان در جهت تربیه هنرمندان رادیو کابل-مخصوصاً در بخش نوازندگی-نسبت به سایر استادان خارجی - برارنده تر بود و مایه ثمر بیشتر شد، عبارت بودند از عثمان مدیاروف (رهبر آرکستر فیلارمونی دولتی تاجیکستان شوروی) و خیری اعظاموف (رهبر آرکستر آلات موسیقی ملی رادیو تلویزیون ازبکستان شوروی) که بین سال های ۱۴۳۴۰ تا ۱۳۴۴ خورشیدی در رادیو کابل خدمت کردند و نوازندگان آرکستر شماره ۲ رادیو کابل را به اصول هارمونی و آرکستراسیون آشنا ساختند. اعضای آن آرکستر- مخصوصاً محمد سلیم سرمست و فقیر محمد ننگیالی - بهترین استفاده های هنری را در زمینه های یاد شده از این دو استاد بردند. در سالهای دهه سی، هنرمندان شوقی در رادیو کابل به آواز خوانی شروع کردند. در همین ایام بود که آهنگساز پر ذوق و با استعداد، فصل احمد زکریا متخلص به "نینواز"، آهنگ های زیبایی را برای تنی چند از آوازخوانان شوقی (مخصوصاً برای عبدالرحیم ساربان) ساخت. ساربان سالها محبوبترین و پرآوازه ترین آواز خوان روزگار خود بود. اوچند سال قبل، در غربت جانگداز در پشاور وفات یافت. نینواز در زمان حکمرانی حفیظ الله امین، در سال ۱۳۵۸، مانند بسیاری از فرهنگیان و هنرمندان کشور ناپدید شد و مزارش تاکنون ناپیداست.^۴

از آنجا که در این بحث صحبت از آوازخوانان شوقی به میان آمده است، لازم است که از دو آوازخوان معروف شوقی، به مفهوم واقعی کلمه نام ببریم که هرچند سال ها پیش از هنرمندان شامل این بحث به آوازخوانی در رادیو کابل آغاز کرده بودند، ولی هرگز بابت خواندن های خویش مزد و معاش از مردم و یا از رایو کابل نگرفتند. آنها عبارت بودند از شادروان میرزا نظر و شادروان عبدالباقی، مشهور به ماما باقی). از میرزا نظر صرفاً دو آهنگ در آرشیو موسیقی رادیو کابل موجود است ولی از آواز ماماباقی متأسفانه اثری به جا نمانده است.

هنرمندان آماتور

در سال های دهه چهل از قرن حاضر هجری خورشیدی موج نوین دیگری از هنرمندان تازه دم به نام هنرمندان آماتور، که همان معنای شوقی را می رساند، در صحنه موسیقی کشور پدیدار شدند و جهش جدیدی در موسیقی رادیو افغانستان به وجود آوردند.^۵ نسل جوان کشور از روش هنری این هنرمندان تازه نفس به گرمی استقبال کرد و عده زیادی از جوانان هواخواه موسیقی بدین روش

جدید گرایش یافتند و این سبک موسیقی را که به نام موسیقی آماتور در میان مردم شهرت یافت با جدیت و شوق تمام دنبال کردند. از مشخصات این سبک هنری یکی این بود که آواز خوانان بیشتر کمپوزهای جدید و کپی آهنگ های هندی، ایرانی، تاجیکی و اروپایی را می خواندند. دو دیگر اینکه نوازندگان ارکسترهای آماتور بیشتر سازهای اروپایی را می نواختند. ولی نکته مشخص تر و جالب توجه در کار نخستین گروه های آماتور در بدو مرحله این بود که آنان از موسیقی به عنوان وسیله ای برای تأمین معیشت استفاده نکردند بلکه در پهلوی وظایف و پیشه های اصلی خویش، ایام فراغت را در حلقه های خصوصی، با موسیقی سپری می کردند و گاهگاهی آهنگ ها و نغماتشان را از طریق برنامه های خاص موسیقی رادیو افغانستان به گوش هموطنان خویش می رسانیدند و با همان حق الزحمه ناچیزی قناعت می کردند که رادیو افغانستان صرفاً به آوازخوانان گروه های آماتور می پرداخت. اما یگانه دلخوشی نوازندگان گروه های هنری آماتور در این بود که آهنگ ها و نغماتشان از طریق امواج رادیو به گوش مردم می رسید و در عین زمان از وسائل و امکانات رادیو افغانستان برای تمرین و شکوفا کردن هنرشان استفاده می کردند.

اکنون که صحبت از هنرمندان آماتور به میان آمده است بجا خواهد بود اگر از عده ای دیگر از هنرمندان حرفه ای و شبه حرفه ای نام ببریم که پیوسته از طریق رادیو، تلویزیون، محافل و مجالس در خدمت مردم خویش بوده اند. باید یادآور شد که در حال حاضر از تمام هنرمندان شناخته شده موسیقی افغانستان، سه یا چهار نفرشان در کابل زندگی می کنند که نسبت به نبود امکانات لازم فعالیت چشمگیر هنری ندارند. بقیه یا وفات یافته اند یا در چهارگوشه جهان آواره و مهاجر شده اند و زندگی مشقت باری را سپری می کنند. پس از سقوط طالبان، تنی چند از این هنرمندان غربت نشین برای انجام کنسرت هایی به کابل سفر کردند، ولی هیچ کدام در آنجا ساکن نشده است.

اما در بخش موسیقی آماتور از بدو مرحله تا زمان حاضر هنرمندی که بیش از همه آواز خوان دیگری در بین مردم ما شهرت و محبوبیت یافت، احمد ظاهر است که در مورد او سخنان بیشتری داریم. احمد ظاهر در بیست و چهارم جوزای (خرداد) سال ۱۳۲۵ هجری خورشیدی در کابل متولد شد. پدرش دکتر عبدالظاهر که زمانی صدراعظم کشور و زمانی هم رئیس شورای ملی افغانستان بود، نخستین مشوق او در راه موسیقی به شمار می رفت. احمدظاهر هنرمندی بود با استعداد، خوش ذوق و پُرکار. او هیچ گاه در موسیقی رسماً شاگرد کسی

نشد بلکه ذوق سرشار و استعداد بی نظیر خود او هادی و رهنمایش بود. او سیزده ساله بود که انگشتانش با پرده های هارمونیه آشنا گشت. بعد به آموختن فلوت و آکوردیون پرداخت و هنوز شاگرد لیسه (مدرسه) حبیبیه بود که در سال ۱۳۴۰ ه.ش. به تشکیل یک گروه هنری از شاگردان آن لیسه پرداخت و همراه با گروه هنری خویش در کنسرت های مکتب آوازخوانی کرد. بعد با همان گروه که رهبری آنرا تا آخر برعهده داشت به اجرای برنامه های منظم هنری خویش در رادیو افغانستان ادامه داد. احمد ظاهر پس از فراغت از لیسه حبیبیه دروسش را در دارالمعلمین عالی کابل به پایان رسانید؛ مدتی در رشته تعلیم و تربیه در کشور هند تحصیل کرد و پیش از ختم تحصیل، مدتی در روزنامه انگلیسی زبان *کابلی تایمز* و زمانی هم در ریاست افغان فیلم به کار پرداخت. احمد ظاهر در سال ۱۳۵۱ ه. خورشیدی لقب بهترین آواز خوان سال را بدست آورد. مرگ نابهنگام و دلخراش احمد ظاهر به تاریخ چهارشنبه ۲۳ جوزای (خرداد) سال ۱۳۵۸ خورشیدی اتفاق افتاد. احمد ظاهر هنرمندی بود جوانمرد، مهمان دوست و شوخ طبع که گمان نکنم در خاطر کسی از او ملالی باشد. در مورد هنر او باید گفت که او نه تنها صاحب ذوق و استعداد عالی هنری بود بلکه از پشتکار و تلاش عجیبی در جهت بالا بودن سطح هنری اش برخوردار بود. او هنرمندی بود نوآور، مبتکر و پُرکار و نخستین کسی بود که در اجرای آهنگ هایش از آلات موسیقی برقی اروپائی استفاده کرد.

پانوشت ها:

۱. وهاب مددی، سرگشت موسیقی معاصر افغانستان تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵ ص ۱۱۰.
۲. همان، صفحه ۱۱۰.
۳. همان، ص ۱۹۱.
۴. این هنرمند معروف در زمان حکمروائی حفظ الله امین در سال ۱۳۵۸ از خانه اش بیرون رفت ولی دیگر هرگز، مثل صدها تن دیگر، به خانه باز نگشت.
۵. در سال ۱۳۴۳ خورشیدی، پیش از افتتاح تأسیسات استودیوهای جدید، نام رادیو کابل به رادیو افغانستان عوض گردید.

بزرگترین کتابفروشی
ایرانی آمریکا



کتابفروشی

شرکت کتاب

۷ روز هفته

دوشنبه تا شنبه ۱۰ صبح تا ۸ بعد از ظهر — یکشنبه ها ۱۰ تا ۶ بعد از ظهر

- مجموعه ای بی نظیر از بهترین کتاب های فارسی و انگلیسی مربوط به ایران
- مجموعه ای بی نظیر از کتاب ها و نوارهای آموزش فارسی و انگلیسی
- مجموعه ای بی نظیر از نشریات فارسی منتشره در سراسر جهان (نشریات روزانه، هفتگی، ماهنامه ها و فصلنامه های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و هنری)
- انواع تابلوهای خوشنویسی (اصل و چاپ)
- بیش از ۱۰۰۰ عنوان نوار و کامپکت دیسک موسیقی اصیل، سنتی فولکلور و کودکان که مجموعه آن را در هیچ کجا پیدا نمی کنید
- مجموعه ای از زیبا ترین کارت های تیریک و کارت پستال برای مناسبت های مختلف
- بزرگترین کتابفروشی ایرانی در خارج از کشور

(310) 477-7477

خارج از لوس آنجلس

1-800 FOR-IRAN

3 6 7 - 4 7 2 6

Website: www.ketab.com

وست وود - لوس آنجلس

1419 Westwood Blvd.,
Los Angeles, CA 90024
بین Santa Monica و Wilshire

E-mail: ketab@ketab.com

ایران نامه

سال بیست و دوم، شماره های ۱-۲

بهار و تابستان ۱۳۸۴

ویژه افغانستان

با همکاری

ولی پرخاش احمدی

یادداشت

پیشگفتار

سخنی در آغاز

مقاله ها:

- ۵
- ۱۱ حمزه واعظی گسترده‌گی و گسستگی پارادوکس تطورات اجتماعی
- ۲۵ م. نصیر مهرین درآمدی بر تاریخ تجدد در افغانستان (۱۸۶۹-۱۹۱۹م)
- ۴۷ محمد اکرم عثمان نظام بهره برداری از زمین در افغانستان
- ۵۹ لطیف ناظمی نگرشی بر ادبیات معاصر افغانستان
- ۷۱ فرید بیژن روند ترجمه داستانهای خارجی در ادبیات افغانستان
- ۹۹ جلال نورانی طنز و طنزپردازی در ادبیات معاصر افغانستان
- ۱۰۹ عبدالوهاب مددی تحول موسیقی افغانستان در قرن اخیر
- ۱۱۷ نجیب منلی لندی: شعر مردمی پشتو
- گذری و نظری
- ۱۳۱ مهرانگیز کار مشاهدات کابل
- ۱۴۳ فرنگیس حبیبی یادداشت‌های کابل
- گزیده
- ۱۵۷ محمد کاظم کاظمی بیان همزیانی
- ۱۸۱ کتاب ها و نشریه های رسیده
- خلاصه مقاله ها به زبان انگلیسی

کتابخانه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

جلد سیزدهم

دفتر یکم و دوم

منتشر شد

Volume XIII

Fascicles 1 and 2 Published:

ILLUMINATIONISM—INDUSTRIALIZATION II
INDUSTRIALIZATION II.—IRAN II.
HISTORY OF IRAN, PRE-ISLAMIC

Published by
ENCYCLOPÆDIA IRANICA FOUNDATION
New York

Distributed by
ISENBRAUNS INC.
Winona Lake, Indiana

Tel: (574) 269-2011 Fax: (574) 269-6788

Please visit our website at
www.iranica.com

لندی: شعر مردمی پشتو**

با بیش از چهل ملیون گوینده در افغانستان، پاکستان و هندوستان زبان پشتو در بین زبان های آریایی، بعد از فارسی، مقام دوم را دارد. اهمیت کمی و کیفی تخلیق های ادبی باز هم پشتو را به پایه دومین زبان آریائی جلوه می دهد ولی آنچه ویژگی پشتوست بخش بزرگ ادبیات گفتاری آنست. قدیمی ترین شواهد ادبی پشتو که در دست داریم مربوط به قرن هشتم میلادی است، ولی آنچه را می توان ابتدای یک نوع رنسانس ادبی پشتون ها بحساب آورد محصول مبارزات ملی نظامی، سیاسی و مذهبی ایست که در واکنش به استیلای مغول ها برهند در قرن شانزدهم به وقوع پیوست. پشتون ها از قرن سیزدهم تا قرن شانزدهم بر هندوستان حکمفرما بودند. در اوایل قرن شانزدهم ظمیرالدین محمد بابر (متولد فرغانه، ۱۴۸۳) پس از عبور از آمودریا و اشغال کابل آهنگ هندوستان کرد. بابر، در سال ۱۵۲۶، ابراهیم لودی پادشاه پشتون هند را شکست داد و اساس امپراتوری مغولی هند را بنا گذاشت. با آمدن بابر پشتون های مقیم هند خود را درحالت نابسامانی یافتند و عده کثیری از ایشان برای حفظ جان به بازگشت به خاستگاه اصلی خود مجبور شدند.

* پژوهشگر افغان مقیم آلمان.

** در نبود دسترسی به الفبای پشتو، برخی از واژه های پشتو در این نوشته با رسم الخط فارسی دری آمده است.

برای دو سده تمام تا سال ۱۷۴۷ که احمد شاه ابدالی دولت معاصر افغانستان را بنا نهاد. پشتون ها درگیر جنگ های پر دامنه یی با مغولان هندوستان بودند. با این وصف، در عرصه فرهنگ و ادبیات پشتو، به ویژه در زمینه نگارش آثار ادبی و فرهنگ نوشتاری، کوشش های شایسته یی به عمل آمد. رستاخیز ادبی پشتو که در قرن شانزده آغاز یافت و تا پایان قرن هژده دوام داشت، در جوار، یا بهتر بگوئیم، زیر سایه ادبیات فارسی بوقوع پیوست. ادیبان و نویسندگانی که درین عرصه نقش پیشرو داشتند همه دارای تعلیمات مذهبی بودند و با ادبیات فارسی آشنایی کامل داشتند و عده ای حتی به زبان فارسی شعر می سرودند. ادبیات فارسی برای این گروه از روشنفکران، به اصطلاح امروزی، به مشابه چراغ رهنمایی بود که کمال هنر و ایده آل فرهنگ را تمثیل می نمود. شاعران و ادیبان پشتون کوشش می کردند که آنچه را به زبان پشتو می گفتند بر معیار فارسی درست بگویند، تاحدی که همه از یک سر اصناف و اوزان اصیل پشتو را که در قالب های عروضی نمی گنجیدند به گناه «عامیانه بودن» ترک گفتند و یا نادیده گرفتند.

بزرگ ترین آرزوی شاعران تعلیم دیده پشتو زبان آن زمان این بود که اشعارشان همپایه اشعار فارسی باشد. تکیه ادیبان پشتو زبان بر قواعد ادب فارسی اثر بس مثبتی بر ادب پشتو گذاشت و تحولاتی که در ادب فارسی در طی سده ها به وقوع پیوسته بود ادب دیوانی پشتو از همان ابتدا به آن دسترسی یافت. پژوهشگران ادب دیوانی (شاعران صاحب دیوان) پشتورا در چهار مکتب صنف بندی کرده اند. هر یک از این مکتب ها، به نوعی، با سبک مسلط یکی از دوره های ادب فارسی ارتباط می گیرد: مکتب روشانیان (برگرفته از اسم متفکر مبارز پشتون، بایزید انصاری مشهور به «پیرروشان») بیشتر به سبک شاعران قرن دهم خراسان می ماند؛ پیروان خوشحال ختک (۱۶۱۳-۱۶۸۷) به اقتدای سعدی می نوشتند؛ رحمان (۱۶۳۵-۱۷۱۴) و شاعران مکتبش همه از حافظ پیروی می کردند؛ و حمید مومند (۱۶۶۶-۱۷۳۹) را به حیث بنیانگذار مکتبی می شناسیم که مرهون سبک هندی فارسی است.

از جانب دیگر، اثر منفی فارسی گرایی شاعران پشتو از یک طرف در استعمال بیش از اندازه واژه های فارسی در آثار ادبی و از جانب دیگر در ترک و حتی نادیده گرفتن انواع و اصناف اصیل پشتو بوده است. در مورد وزن، پیوند عروض بر تنه شعر پشتو چندان بخوبی نگرفت و باوجود تلاش عده ای از بزرگترین شاعران، وزن شعر پشتو بازهم اصل تناوب هجاهای بلند و کوتاه را

نپذیرفته و مبنی بر شمار هجاها و فاصله معین بین هجاهای تکیه وار شده است. شاعران دیوانی پشتو نه تنها انواع و گونه های شعری سنتی پشتو را ترک گفتند و انواع شعری فارسی را به کار بردند، بلکه در مورد تصاویر، تشبیهات، استعارات و حتی مفاهیم راه تقلید از فارسی را به پیش گرفتند که در نتیجه جدایی بین شعر نوشتاری و شعر گفتاری در زبان پشتو کاملاً مشهود گردید. ادبیات گفتاری که عمدتاً آفریده شاعران بیسواد و نیمه سواد هست از تأثرات بیرونی تقریباً آزاد ماند. هرچند شماری از نام های انواع قالب های شعری (غزل، رباعی، چهار بیتی) از ادبیات دیوانی به عاریت گرفته شده یا از آن الهام گرفته، و واژه های محدود فارسی نیز به شعر گفتاری راه یافته است، ولی رویهمرفته اثرات بیرونی سطحی بوده است و آفریده های ادبی شخصیت و ویژگی فرهنگ پشتو را حفظ کرده اند. باید افزود که با در نظر داشت سطح سواد در جامعه اهمیت کمی ادب گفتاری بارها بیش از ادبیات نوشتاری بوده است.

شعر گفتاری پشتو را به دو دسته تقسیم می توان کرد. نخست، اشعاری که سراینده آن معلوم است. پخش و نشر این چنین اشعار وابسته به شهرت شاعر است و اغلب از ساحة چند ده و قریه تجاوز نمی کند و با سراینده یکجا می میرد. در موارد کمی شهرت این شاعران (که بیشترشان موسیقی هم می نوازند) به ساحة فراختری توسعه می یابد. عده ای حتی شاگردانی نیز تربیه می کنند و آثارشان به سمع مردم بیشتری می رسد و برای مدت درازتری زنده می ماند. تواناترین این شاعران تصنیف هایی در یکی از پیچیده ترین قالب ها نیز، که «چاربیته» (چهار بیتی) گویند، می سازند. این شعرها را شاگردان و علاقه مندان از بُر کرده از جایی به جایی انتقال میدهند. باز هم، چون طرز انتقال این اشعار زبانی است، به زودی فراموش می شوند. ندرتاً واقع شده که این گونه شعرها را کسی نوشته و به نسل های بعدی انتقال داده باشد.

گروه دوم سروده های گفتاری اشعاری است که گوینده آن معلوم نیست. در طول زمان هرکسی که خواسته است، برحسب ذوق و توان خویش، چنین شعرهایی می سراید و یا در آن تصرف می کند. این گونه اشعار که چند مصراعی بیش ندارند اگر مورد پسند واقع شوند زبانزد عام شده دیر می پایند ورنه به زودی از یاد ها می روند.

یکی از این اصناف که بدون شک مقبول ترین، فراگیر ترین و شاید هم زیباترین بخش شعر پشتو را تشکیل می دهد "لندی" نام دارد. وجه تسمیه واژه "لندی" به تحقیق معلوم نیست. شاید لندی از کلمه "لند" به معنی کوتاه اشتقاق

یافته باشد. لندی شعریت کوتاه، متشکل از دو مصرع نابرابر غیر مقفی. مصرع اول نه هجا دارد و هجاهای چهارم و هشتم تکیه دار اند. مصرع دوم سیزده هجا دارد و هجاهای چهارم، هشتم و دوازدهم تکیه دارند. نمونه:

یاری به شنو سترگو مین دی / زه به د توری سترگی چیرته بدلومه
(یارم چشمان سبز را می پسندد، چشمان سیاه خود را به کجا دیگرگون سازم؟)

گفتم که لندی مقبول ترین و فراگیرترین گونه شعری پشتوست. برای ثبوت این ادعا کافیت بگویم که به ندرت می توان پشتونی را سراغ کرد که به زبان پشتو مسلط باشد و چند لندی از بر نداشته باشد، در حالی که اکثر کسان کم از کم یک بار در زندگی خود یا لندی سروده اند و یا در یک لندی معروف برای افاده مطلب خویش تصرف نموده اند.

لندی به حیث یک گونه شعری زنده پدیده یی پویا و همواره تغییر پذیر است. هر روز لندی های نو سروده می شوند و لندی هایی برای همیشه از بین می روند. از طرف دیگر، چون لندی مال شخصی کسی نیست، هرکس می تواند، چنانکه خواسته باشد، در آن تغییر و تبدیلی وارد کند. در سال های اخیر، به کوشش بنیادهای علمی افغانستان و پاکستان بیش از پنجاه هزار لندی جمع آوری و تدوین شده و به چاپ رسیده اند ولی عده یی برآند که شمار لندی هایی که هم اکنون در بین مردم رایج است، بیش از صد هزار تواند بود. بحث در باره قدامت لندی ها فقط می تواند جنبه حدسی داشته باشد زیرا این اشعار بخشی از فولکور گفتاریست و نمی توان دستاویزهایی سراغ کرد که از روی آن بتوان تاریخ سرایش این اشعار را دریافت. اگر احیانا یک لندی به واقعه تاریخی ای اشاره کند با فراموش شدن خود واقعه لندی نیز فراموش می شود و یا، اگر موضوع اجازه دهد، با کمی تحریف به واقعه نوی تطبیق می شود. به حیث نمونه یکی از مشهورترین لندی های قرن نوزده را یادآور می شویم:

چرته لندن، چرته چترال دی / بی ننگی زور شوله پرنگیان چترال ته زینه
(لندن کجا و چترال به کجا / بی ننگی چنان غلبه کرد که فرنگیها به چترال می روند)

در زمان اشغال افغانستان به واسطه شوروی سابق (سالهای دهه هشتاد قرن بیست) همین لندی را با کمی تغییر به این شکل می شنویم:

چرته کابل، چرته مسکو دی/ بی ننگی زور شوله روسان کابل ته زینه
(کابل کجا و ماسکو به کجا/ بی ننگی چنان غلبه کرد که روسها به کابل می روند)

به هرحال، بازتاب واقعات تاریخی که در لندی ها دیده می شوند بیشتر از دو قرن ندارند. اشاره به اندیشه ها و پندارهائی که ریشه باستانی دارند شاید نتایج چشمگیری بدهد. توجه خواننده را به دو لندی زیرین جلب می کنیم:

سپوژمیه سر وهه را خیره / یار می د گلو لو کوی گوتی ر بینه
(ای ماه زودتر برآی/ یارم گلها درو می کند و انگشتان خود را می برد)

مازیگری دی شیری مه کره/ نه به د ناز شیری کوی ریشتیا به شینه
(وقت غروب است دعای بد مگو/ تو شاید از ناز چنین کنی و دعای بدت کارگر افتد)

در جامعه امروزی پشتون ها درو کردن گلها در تاریکی شب به هیچ واقعیتی همخوانی ندارد و دعا و نیایش در عین غروب آفتاب مخالف روش اسلامی است. برای توجیه چنین تصویرها پشتوشناسان به عقاید پیش از اسلام پشتون ها رجوع می کنند. در لندی اول رسم زمانهای اوستایی را می بینند (بته های هوما را در تاریکی می چیدند) و لندی دوم را بیانگر عقاید آفتاب پرستی می دانند. اگر این تحلیل را بپذیریم لندی ها در جامعه پشتون قرن ها پیش از اسلام رایج بودند. به هرحال، این نکته که لندی ها در تمام ساحات پشتو زبان معمول و مقبول است خود شاهد باستانی بودن این گونه شعری است.

فرم لندی که تک بیتی بیش نیست اجازه نمی دهد که تصویرهای پیچیده و مضامین مبسوط را ارائه کند. بنابراین، گویندگان لندی در یک تصویر موجز، به کوتاهی و موثریت تمام، پیام خود را اظهار می کنند:

د شو توپکو استاکاره/ د شو زوانانو خون به ستا په غاره وینه
(ای سازنده تفنگ های خوب/ خون جوانان خوب به گردن توست)

از این که لندی ها را هم پشتون ها زنده نگه می دارند و تعداد زیادی از آن سروده می شود، برمی آید که هیچ بخشی از زندگی فردی و اجتماعی از ساحة بیان لندی خارج نیست. عشق و دوستی، جنگ و دشمنی، سفر و جدائی، مرگ و زندگی، طبیعت و جامعه، رسم و رواج، قوانین و خلاف ورزی از آنها، روابط فردی، خانوادگی و گروهی، کار و اقتصاد همه مضامینی است که درونمایه

لندی‌ها را تشکیل می‌دهند. بدیهی است که آنچه زندگی افراد و جامعه را بیشتر متأثر می‌سازد جای بیشتری در بیان احساسات و پدیده‌ها داشته باشد. اقتصاد پشتون‌ها تا حد زیادی بر دامداری و مسافرت‌ها در مناطق متمول‌تر اتکا دارد. ناداری و روابط فامیلی اکثراً منجر به ناکامی‌های عاشقانه می‌شوند. نظام قبایلی، رقابت‌های قومی و تجاوزات بیگانگان جامعه پشتون را بی‌نهایت بی‌ثبات می‌سازد و جبراً شهامت و جنگاوری را به ارزش‌های اولی پشتون‌ها مبدل می‌کند. از اینجاست که مفاهیم مربوط به کوچ، مسافری و جدایی، شکایت از عواقب ناخوش‌آیند رسم و رواج‌های سنتی و شهامت در میدان کارزار جای چشمگیری در درونمایه لندی‌ها دارد.

جامعه پشتون اساساً جامعه سنتی و مبنی بر روابط قبیلوی است. در این گونه جوامع هرچند خود خواهی، خودگرایی و شهرت‌طلبی از ارزش‌های ابتدایی است، هویت فردی در مقابل تعلقات اجتماعی ارزش‌چندانی ندارد. بسا امیال و آرزوهای افراد قربانی مصلحت‌های فامیلی و گروهی می‌شوند. هیچ‌کسی نمی‌تواند که از چارچوب رسم و رواج پا فراتر نهد و باز هم به حیث عضو محترم جامعه شناخته شود. نه تنها اعمال بلکه گفتار نیز تحت سانسور شدید روابط حاکم جامعه است و امیال و خواهشات پامال شده و احساسات محکوم به سکوت و خاموشی یکی از مشخصات این جامعه به شمار می‌رود. زن به حیث موجودی که اساسی‌ترین ارزش‌ها یعنی "ننگ" و "ناموس" را تمثیل می‌کند در قلب روابط اجتماعی قرار دارد. از یک سو مسائل مربوط به زن و عفت‌او منشأی عداوت‌ها و دشمنی‌ها است، و از سوی دیگر زن به حیث تحقق‌دهنده روابط خویشاوندی وسیله حل منازعات می‌شود. این قربانی درجه یک روابط اجتماعی به نوبه خود دوام‌دهنده رسوم و عادات آبایی می‌گردد. دختری که اختیارش سلب شده، در تعیین سرنوشت خود تنها نقش تماشاچی دارد. بالنوبه، اولاد خود را با روحیه تقدیس رسوم پرورش می‌دهد و اختیار تصمیم‌درباره آینده را از ایشان سلب می‌کند.

صورت می‌خپل واک بی د بل دی / خاونده خاوری کری بی واکه صورتونه
(بدن ازمن است و اختیارش در دست دیگران / خداوندا بدن‌های بی اختیار را خاک بگردان)

در چنین جامعه‌ای که حتی سخن گفتن در حضور بزرگان را بی‌حیایی می‌دانند اظهار عواطف و احساسات باید محال باشد و عملاً هم چنین است. لندی‌ها که گوینده و سراینده‌شان نامعلوم است وسیع‌ترین عرصه بیان عواطف،

احساسات و شکایت ها از نظام اجتماعی اند. هرکس هرگونه احساسی را که خواسته باشد بی محابا می تواند از این راه اظهار کند چه اندیشه نام و ننگ را در عالم بی نامی راهی نیست. پشتوشناسان به حق نقش زنها را در ایجاد و تشهیر لندی ها اساسی دانسته اند ولی آنقدر برآن اصرار ورزیده اند که اغلب خوانندگان غیرپشتو زبان لندی را «شعر زنان» می پندارند. در حقیقت، چنانچه پیشتر اشاره شد این صنف شعری به معنی راستین شعر مردمی بوده همه پشتونها اعم از زن و مرد در تحول و زنده نگهداشتن آن سهم مساوی دارند. آنچه درپی می آید نمونه هایی چند از لندی های پشتو همراه با برگردان فارسی آنها است. این نمونه ها دریچه نیکویی را برای درک و دریافت لندی می گشایند.

زره می هفه وه چی تا یور
گلاب خو نه دی چی به بیا سیری گلونه

دل همان بود که تو با خود بردی
این نه گلبنیست که از نو گل بشکفد

زلفی بی بیا به مخ خپری کری
لکه سپوژمی په وریز کی دوه دوه زینه

زلف را برخسار پریشان کرد
همچو ماهیست که زیر پرده ابرآسمان پیماست

زما او ستا چی پری وعده وه
په هفه زای کی بیگا اور و لگیدنه

آنجا که من و تو وعده دیدار داشتیم
درآنجا دوش آتش برافروختند

زما او ستا مینه دروغ وه
چی ته په گور بی زه په کور گوزران کومه

باری من و تو دروغی بیش نبود
تو به گور خوابیده ای من به خانه مانده ام

ما مارکوندی کرلی نه دی
جانان زمونث کوشی ته ولی نه رازینه

من که خار نگاشته ام
چرا یار به کوی من گذر نمی کند

زان بی زر و جامو کی جور کر
لکه په وران کلی کی باغ د گلو وینه

خود را به جامه ژولیده آراست
همچو گلزاریست میان دهکده ای ویران شده

ناز په بی نیازو خلکو مه وره
قدم زما په لبمو ژده چی ناز دی ورمه

ناز بر مردم بی نیاز مکن
قدم بر دیده من گذار که منت ناز بردارم

باده په باد می سلام وایه
په هغه باد چی د جانان په لوری زینه

ای باد سلام مرا به باد رسان
به آن بادی که به سوی یار می وزد

بیلتون په لوره غوندی ناست دی
قلم په لاس دی دوه مین جدا گوینه

هجران بر فراز پشته بلندی نشسته
قلمی در دست، عاشقان را ازهم جدا می کند

گل می په لاس کی سراوی کیژی
پردی وطن دی زه بی چا ته ونیسمه

گل در دستم پزمرده می شود
در وطن بیگانه به چه کسی اهدایش کنم

نامردی یو وار خو لگی راکره
مام به نه وی ستا زوانی زما خواستونه

بگذار یک بار لب ت را بیوسم
نه جوانی تو، نه خواست های من جاویدان خواهند بود

پاس په آسمان کی ستوری زه وای
نجلی و بده وای ما بی و کرای دیدنونه

ای کاش ستاره ای بودم برآسمان
تا دختر خوابیده را از دور تماشا می کردم

پتنگ په خاص چراغ مین دی
شایسته خو لمر دی زان پری نه لمبه کوینه

پروانه خود عاشق چراغست
ورنه خورشید زیباتراست و او به وی پرخویش را نمی سوزد

پتنگ له ما نه زده کره و کره
زکه خپاره سانگونه شمعی ته ورزینه

پروانه از من آموخت
که با بال گسترده به سوی شمع می تازد

بیگا می مر یه خوب لیدلی
سبا می سروشندو پتری نیولی وونه

شبی مرگ ترا بخواب دیدم
بفردا لبهایم خشکیده بود

بیلتانه غرونه په ژرا کرل
زکه د زمکی په مخ د کی ولی زینه

جدایی کوهها را به گریه آورد
از آنجاست جوی هائی که بیریز بر زمین جاریست

د زرگی حال ویلای نه شم
لکه خولپوتی تنور بلی لمبی خورمه

حال دل را بازگو نتوانم کرد
 بسان تنور سر پوشیده شعله همی خورم

دنیمو شیو سندی خوند کا
 سوک به مین وی سوک به ورک له ملکه وینه

سرودهای نیم شبان دلایز است
 یکی از درد عشق می نالد و آن دیگری به یاد وطن

په لویو غرو د خدای نظر دی
 په سر یی واوروی اوروی لمن گلونه

خدانظر لطفی برکوههای بلندانداخته
 که بر فرازشان برف باران است و بپای شان گل می شکفد

پسرلی راغی ونی شنی شوی
 زما ناشاد زرگوتی واوروی اوروینه

بهار آمد در ختان همه سبز شدند
 این دل ناشاد من است که تاهنوز برف می بارد

په اوسپلو می آسمان شین کر
 زکه می بند کرل په حمل کی بارانونه

به آه خود ابرآسمان را روفتم
 درماه فروردین بارندگی را بند کردم

به جنازه می تلوار و کری
 ناوخته کیژی د آشنا دیدن ته زمه

به جنازه من عجله کنید
 معظلم نکنید به دیدن یار می روم

په زره می لیک د آشنا نوم دی
 د اویو غرپ کولای نه شم واران به شینه

نام یار بردلم نوشته است
 نمی توانم آب بنوشم مبادا نوشته را ویران کند

په زلفو ورورو ژمنز را کاژه
هله زما د زرگی کور دی وران به شینه

زلف را آهسته آهسته شانه کن
آنجا خانه دل من است مبادا خرابش کنی

یار می هندو زه مسلمانه
د یار د پاره در مسال جاروکومه

یارم هندوست من مسلمانم
برای یارخاکروب بتکده شده ام

چی جانان مری ما بی کفن کری
چی په بوه لحد کی دواره خاوری شونه

اگر جانان می میرد من کفنش شوم
تا هر دو در یک لحد خاک شویم

د توریالیو خونیدی ژاری
د سپو موزیانو خونیدی سترگی توروینه

خواهران قهرمانان می گریند
خواهران بزدلان سگ منش به چشم خویش سرمه می کنند

تلی د پشو می شوی تناکي
اوس سری منگولی لگوم یار ته ورزمه

کف پایم را آبله پوشید
بدست سرخ حنا شده به سوی یار می خزم

چی کله زی کله دریژی
یا دی خه ورک دی یا دی زه لیدلی یمه

گاهی می روی و گاهی باز می ایستی
چیزی گم کرده ای یا مرا دیده ای؟

په لاره زم توله شرنگیژم
ستا د تومت زنجیر په غاره گرزومه

هنگام رفتن از بدنم صدای زنگ می آید
تهمت عاشقی همچو زنجیر برگردنم آویخته است

ببالتونه غبرگ بچی دی مره شه
چی ته په غم شی گوندی زه دی هیره شمه

ای جدایی دوفرزندت یکجا بمیرند
تا تو بغم شوی مگر مرا فراموش کنی

خوله می د خولی د پاسه کیژده
ژبه می پریشده چی گیلی در ته کرمه

لبت را برلب من بگذار
زبانم را رها کن گله های گفتنی دارم

د پسرلی غم شادی یو دی
گل به خندا دی آسمان اوشکی تویوینه

شادی و غم بهار به هم آمیخته اند
گل می خندد و آسمان اشک ریزاست

خلک اختر ته کالی مینزی
زما جامی د یار په بوی نه بی مینز مه

مردم برای عید جامه های خویش را می شویند
جامه من بوی یار دارد نمی شویم

خلک دی وایی تو متونه
زه د جانان په غیر کی چا لیدلی یمه

بگذار مردم تهمت بگویند
مرا چه کسی در آغوش یار دیده؟

په زیارتو دی وه خاونده
یا بی زما کری یا بی خاوری کری چی زمه

المهی به پاس دوستانت
یا او را بمن رسان پلا به خاکش کن که بیغم شوم

په غم کی تا نه کمه نه یم
کم عقله نه یم چی به کلی خبرومه

غم من کمتر از غم تو نیست
نه آنقدر بی دانشم که رسوای عالمش کنم

په صبر صبر پوره نه شوه
سبا می نیت دی بی صبری ته ملا ترمه

هرچند صبر کردم کارم بجایی نرسید
فردا قصد دارم که بی صبری کنم

په قسمت شکلی به نور نه شی
که وچی ونی زرغونی په اوشکو کرمه

آنچه از ازل در نصیبم نوشته اند دلگیر نخواهم شد
هرچند با اشک خویش درخت های خشکیده را از نو سبز کنم

ترما د زمکی تالی شی دی
چی بانندی شوری د جانان سپین قد مونه

زمین از من خوش نصیب تر است
که یارم قدم برویش می گذارد

د یار دیدن یی په ما کم کر
زه د بنو له رپیدو مرور یمه

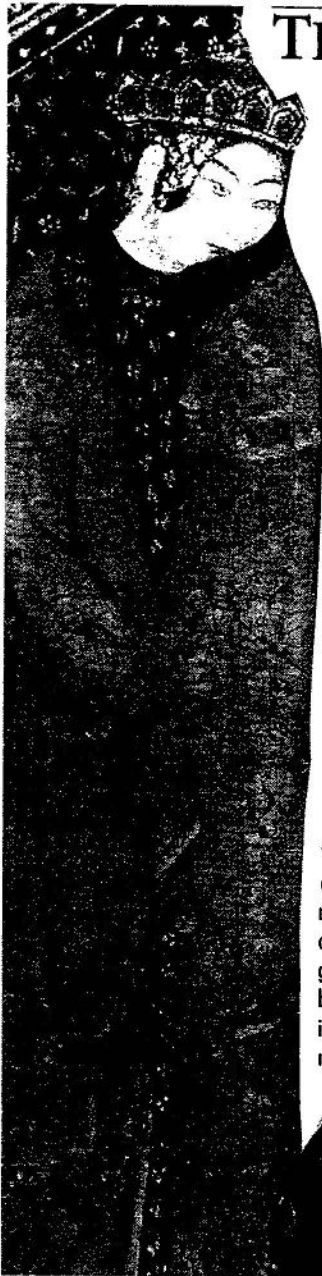
نشد که یارم را سیر ببینم
از برهم زدن مژگان خویش گله دارم

یو واری بیا په دی لار راشه
په پخوانو پلونو دی پر بوتل گردونه

باری از تو بکوی ما گذر کن
بر نقش پارین قدمسایت خاک می بینم

راشه زما په خوا کی کینه
سانگه یوه یم رنگ به رنگ سپرم گلونه

بیا به پهلوی من بنشین
منم آن تک گلبنی که گلهای رنگارنگ داره



THE LION & THE THRONE

*Stories from the Shahnameh of
Ferdowsi, Volume I*

TRANSLATED BY DICK DAVIS

ISBN 0-934211-50-7 • 272 PAGES • CLOTHBOUND • \$75.00 • 1998
170 FULL-COLOR ILLUSTRATIONS

FATHERS & SONS

*Stories from the Shahnameh of
Ferdowsi, Volume II*

TRANSLATED BY DICK DAVIS

ISBN 0-934211-53-1 • 312 PAGES • CLOTHBOUND • \$75.00 • 2000
180 FULL-COLOR ILLUSTRATIONS

SUNSET OF EMPIRE

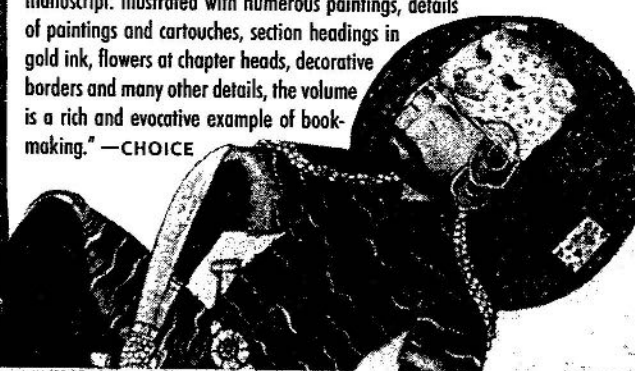
*Stories from the Shahnameh of
Ferdowsi, Volume III*

TRANSLATED BY DICK DAVIS

ISBN 0-934211-68-X • 552 PAGES • CLOTHBOUND • \$135.00 • 2004
280 ILLUSTRATIONS

"No person of culture can any longer afford to be ignorant of the Shahnameh, now that it is so readily accessible, for it is one of the great epic poems of the world." —M.M Snell

"The prose rendering is as smooth and polished as Davis's translations always are... a beautiful book that is in many ways reminiscent of a medieval Persian manuscript. Illustrated with numerous paintings, details of paintings and cartouches, section headings in gold ink, flowers at chapter heads, decorative borders and many other details, the volume is a rich and evocative example of book-making." —CHOICE



MAGE PUBLISHERS

1032-29TH ST NW, WASHINGTON DC 20007

202-342-1642 • 1-800-962-0922 • WWW.MAGE.COM



ایران نامه

سال بیست و دوم، شماره های ۱-۲

بهار و تابستان ۱۳۸۴

ویژه افغانستان

با همکاری

ولی پرخاش احمدی

یادداشت

پیشگفتار

سخنی در آغاز

مقاله ها:

۵

- | | | |
|-----|-----------------|--|
| ۱۱ | حمزه واعظی | گسترده‌گی و گسستگی پارادوکس تطورات اجتماعی |
| ۲۵ | م. نصیر مهرین | درآمدی بر تاریخ تجدد در افغانستان (۱۸۶۹-۱۹۱۹م) |
| ۴۷ | محمد اکرم عثمان | نظام بهره برداری از زمین در افغانستان |
| ۵۹ | لطیف ناظمی | نگرشی بر ادبیات معاصر افغانستان |
| ۷۱ | فرید بیژن | روند ترجمه داستانهای خارجی در ادبیات افغانستان |
| ۹۹ | جلال نورانی | طنز و طنزپردازی در ادبیات معاصر افغانستان |
| ۱۰۹ | عبدالوهاب مددی | تحول موسیقی افغانستان در قرن اخیر |
| ۱۱۷ | نجیب منلی | لندی: شعر مردمی پشتو |

گذری و نظری

- | | | |
|-----|--------------|------------------|
| ۱۳۱ | مهرانگیز کار | مشاهدات کابل |
| ۱۴۳ | فرنگیس حبیبی | یادداشت‌های کابل |

گزیده

- | | | |
|-----|-----------------|--------------|
| ۱۵۷ | محمد کاظم کاظمی | بیان همزبانی |
|-----|-----------------|--------------|

۱۸۱

کتاب ها و نشریه های رسیده

خلاصه مقاله ها به زبان انگلیسی

گنجینه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

جلد سیزدهم

دفتر یکم و دوم

منتشر شد

Volume XIII

Fascicles 1 and 2 Published:

ILLUMINATIONISM—INDUSTRIALIZATION II
INDUSTRIALIZATION II.—IRAN II.
HISTORY OF IRAN, PRE-ISLAMIC

Published by
ENCYCLOPÆDIA IRANICA FOUNDATION
New York

Distributed by
ISENBRAUNS INC.
Winona Lake, Indiana

Tel: (574) 269-2011 Fax: (574) 269-6788

Please visit our website at
www.iranica.com

گذری و نظری

مهرانگیز کار*

مشاهدات کابل

جلوه های زنانه

اینجا کابل است. یک شهر مخروبه و بلاکشیده که از درد و رنج لبریز است. به یک شهر زلزله زده می ماند. در فقر و فلاکت دست و پا می زند. من و بیست زن تحصیلکرده و مبارز افغانی در محل اقامتگاه «انستیتوت آموزشی افغان و ورکشاپ لیدر شیپ»^{***} در ساختمان بازسازی شده ای که در حیات آن خیمه برپا داشته اند جمع شده ایم تا در یک کارگاه (Work Shop) که موضوع آن «آموزش رهبری مشارکتی» به زنان است شرکت کنیم. صف ما البته از صف جمعیت رها شده و وامانده در فقر و فلاکت جداست. این بدان معنا نیست که زنان حاضر در جلسات، زنان بی غم و خوش اقبالی هستند. آنها عموماً تجارب تلخ جنگ های ۲۵ سال اخیر را تا مغز استخوان انباشت کرده اند. زنان درس خوانده افغانی، به ویژه زنانی که معلم بوده اند، مدت ربع قرن در دو جبهه حضور فعال داشته اند. یک: جبهه نظامی که ناگزیر از شرکت در آن شده اند، زیرا جنگ وارد تک تک خانه هاشان شده است. دو: جبهه فرهنگی که در افغانستان یک جنگ تمام عیار را بر آنها تحمیل کرده است. زنان با سابقه تعلیم و تعلم سربازان گمنام این جنگها بوده اند و هستند. مهم نیست محتوای عقیدتی آنها

* حقوقدان و کوشنده حقوق بشر. مهرانگیز کار در سال جاری در دانشگاه هاروارد به کار تحقیق و نگارش مشغول است.

*** «انستیتوت آموزشی افغان و ورکشاپ لیدر شیپ» یک سازمان مستقل زنانه است که در زمینه آموزش رهبری زنان با «سازمان بین المللی آموزش و همکاری زنان (WLP)» همکاری می کند و در افغانستان به برگزاری کارگاه های آموزشی خاص زنان می پردازد.

چگونه است. مهم آن است که عموماً با تکیه بر تفکر مارکسیستی یا اسلامی ناچار شده اند در خط اول جبهه جنگ فکری با تفکر طالبانی که زنان را از درس خواندن منع می کند، به جنگ تن به تن بپردازند.

زنان حاضر در جلسات کارگاه عموماً یا شوهر یا برادر یا پدر را در جبهه جنگ نظامی با عوامل شوروی سابق، مجاهدان اسلامی و طالبان از کف داده اند. تره کی، حفیظ الله امین، بیرک کارمل، نجیب الله، مجاهدان اسلامی و طالبان به بهانه حفظ افغانستان تا توانسته اند بر این کشور تاخته اند و آن را لخت کرده اند. زنان درس خوانده اغلب تجربه مهاجرت را پشت سر دارند و بر پایه تجربه‌هایی که در مهاجرت کسب کرده اند در جبهه جنگی که همچنان گسترده است، مبارزه می کنند. این جبهه جنگ با حضور نیروهای نظامی امریکا و قلع و قمع طالبان و دیگر مهاجمین بسته نشده است. در این جبهه تفکر طالبانی لحظه به لحظه فراخوان جنگ می دهد. تفکر طالبانی با حمله نظامی از جبهه نمی‌گریزد. این تفکر در بخش مسلمان جهان زنده و توانمند است.

نفیسه بهاء یکی از زنان سلحشوری است که در این جبهه بسیار دلآوری کرده است. چهره اش سوخته و رنج کشیده است. با آنکه در حال حاضر از سوی حکومت وقت حمایت می شود، آثار ترس و ناامنی از سرو رویش می بارد. از یک ولایت آمده است. ابتدا که او را دیدم به نظرم رسید سیاهی لشکر است و در کارگاه آموزشی برای ایفای نقش کوچکی به کار گرفته شده است. روز دوم که هریک از شرکت کنندگان از زندگی خود سخن گفتند، دانستم با یک قهرمان بی ادعا سر و کار دارم. با قهرمانی که نظایرش در افغانستان بسیار است و اغلب گمنام زیسته اند. نفیسه خود را به جمع حاضر معرفی می کند و می گوید:

از قوم سادات است و در ولایت لوگر که نزدیکی های کابل است و بسیار عقب افتاده چشم به جهان گشوده است. پدرش در زمان ظاهر شاه مأمور تحصیلی ولایت بوده است. او دوره تحصیلات متوسطه را به پایان رسانده و در یکی از مکاتب کابل به صفت معلمه ایفای وظیفه نموده است. در زمان جنگ ها از کابل به لوگر بازگشته، اما هرگز افغانستان را ترک نکرده، بلکه یک دوره تدریس قرآن برای طبقه اناث دایر کرده است.

نفیسه می گوید:

در رژیم تاریک طالبان خواستم خواهران خود را تحت تربیت بگیرم. از برادرم که در بخش معارف شاغل بود کمک مالی خواستم. او به من کمک رساند و توانستم ۹۰ نفر شناگرد صنف اول (کلاس اول ابتدائی) را جذب نمایم. رفته رفته هشت شعبه دایر کردم که تا صنف ششم (کلاس ششم) در این شعبه ها تدریس می شد. در این هنگام تخریب گران راپور مکتب من را به *القاعده* دادند. در نتیجه مکتب رخصت شد (تعطیل شد) و افراد طالبان آمدند به دروازه ام (وارد خانه ام شدند) و طالب شوهرم شدند. او نزدشان آمد. شوهرم را لت و کوب کردند (کتک زدند) و با خود به بندی خانه (زندان) امر بالمعروف بُرده بندی ساختند. جرم شوهر این بود که چرا جلو زنش را نگرفته است. خودم را هم شلاق زدند. دو روز مکتب تعطیل بود. به دیدار مردم قریه رفتم و با آنها به مشورت نشستم. آنگاه دانستم از پشتیبانی مردم برخوردارم. به همراه عده ای از مردان قریه به مقام ریاست معارف طالبان مراجعه کردم و بعد از گفت و شنید توانستم از آنها اجازه بگیرم که دخترها در مکتب من تا صنف سوم (کلاس سوم) درس بخوانند. اما از صنف سوم به بعد که نه ساله می شدند اجازه نداشتم آنها را در مکتب نگاه دارم. طالبان می گفتند از نه سالگی به بعد باید یک مرد مسلمان آنها را تعلیم بدهد. طالبان عقیده داشتند زنان سابقه دار در وظیفه معلمی در افغانستان کافرند. آنها به من گفتند تو هم کافری.

مکتب را دوباره گشودم. هنوز به صنف سوم نرسیده، دولت انتقالی افغانستان ایجاد شد و مکتب را گسترش دادم. در انتخابات لوگر هم رأی آوردم و به ریاست امور زنان ولایت انتخاب شدم. در حال برای بیوه های جنگ تعداد ۵۰ دوره سواد آموزی تأسیس کرده ام که در هر دوره ۳۰ نفر زن درس می گیرند. در سال ۱۳۸۱ شمسی با وجود حاکمیت کرزی و دولت انتقالی، ناگهان اخطاری به دستم رسید و نیروهای مخفی طالبان دستور دادند از وظیفه دست بکشم. تهدید کردند که در صورت نافرمانی *القاعده* من را ترور می کنند. به اخطار اعتنا نکردم. به وظیفه ادامه دادم. حکومت به من اسلحه داده و برای دفاع از خود آموزش نظامی دیده ام..

مبارزات نفیسه در جبهه جنگ فرهنگی حکایت از آن دارد که برای ادامه حضور در این جبهه مجبور شده است به سلاح آتشین هم مجهز بشود. درجهان اسلام کوچکترین حرکت فرهنگی در برگیرنده مضامین سیاسی است. گاهی اپوزیسیون های اسلامی سد راه می شوند، گاهی حکومت های اسلامی. در هر دو حال این وضعیت برآمده از تقکری است که بر پایه آن گفته می شود دین اسلام، حاوی دستوراتی برای زندگی اجتماعی و سیاسی است و نمی توان از این

دستورات درگذشت. یک چنین مبانی عقیدتی به زورگویان در جهان اسلام فرصت داده تا هرطور دلشان می خواهد دستورات زندگی اجتماعی و سیاسی را از متون دینی استخراج کنند.

برخی زنان شزکت کننده در کارگاه آموزشی، دوران مهاجرت را در ایران گذرانده اند. خانم (ب) یکی از آنها است. خوش صحبت و گرم و مطلع، آگاه به مبانی دینی و فقهی، فرزند یک روحانی برجسته افغانی که مدت ۱۵ سال بندی بوده و پس از رهایی از بند شهید شده است. به موجب شنیده ها وقتی جنازه اش تشییع می شده، مردم چنان شوریده حال ادای احترام می کردند که یادآور تشییع جنازه آیت الله خمینی در ایران بوده است. خانم (ب) در گزارش قضاة زندگی خود در مهاجرت یادآور شد مکتب های ایرانی ابتدا آنها را راه نمی دادند. ناگزیر روشی مناسب حال انتخاب کرده و «مکان فاطمیه» را در اختیار گرفته و برای آموزش قرآن شناسی همت کرده است. در آنجا زنانی از مهاجران افغانی جمع می شده اند. هدف مشترک از این گردهمایی بالا بردن سواد زنان مهاجر و تأسیس مکتب بوده است. سرانجام توانسته اند با انتشار کتاب، برگزاری سمینار و میز گرد، سطح دانش زنان مهاجر را تا حدودی بالا ببرند. به نقل از خانم (ب) آنها حتی برای حضور شخصیت های افغانی مقیم ایران، کنگره برپا می کرده اند و به تدریج در دفاتر خاصی جایگاه مناسب به دست آورده اند، مانند دفتر امام محمد باقر و مدت ۱۵ سال در مشهد زیسته و با استفاده از شیوه های مدیریتی مبتنی بر انعطاف پذیری کارآمد شده اند. او و همکاران تا سال ۱۳۷۸ شمسی در ایران مانده و ۳۰ نفر جوان افغانی را به سطح تحصیلات دانشگاه رسانده اند و توانسته اند ضمن هماهنگی با مراکز تحصیلات عالی در ایران، سهمیه گرفته و هر سال ۳۰ نفر جوان افغانی را بدون کنکور در دانشگاه بین المللی امام خمینی نام نویسی کنند. خانم (ب) با شرح زحمات خود در مهاجرت معتقد است فرهنگ افغان های آواره را ارتقا داده است.

قصه ها گویای آن است که زنان مهاجر افغانی در دو کشور مهاجر پذیر ایران و پاکستان تجارب خاصی به دست آورده اند و توانمند شده اند. یاد گرفته اند چگونه از یاری کمیته های خارجی، نهادهای بین المللی و امکانات دو کشور میزبان استفاده کنند. عموماً تجارب برگرفته از پیشاور و تهران را با خود به افغانستان آورده اند. حتی شکل حجاب آنها را الگوبرداری کرده اند. زنانی که از ایران باز گشته اند مانند شلوار با مقنعه یا روسری پوشیده اند. زنانی که از پاکستان بازگشته اند روسری سیاه و بزرگ خود را طوری دور سر

و گردن می‌پیچند که گوش‌ها بیرون است. موها کاملاً پوشیده است و پائین روسری تا بالای لب و نیمه‌ای از بینی را می‌پوشاند. دختران جوان بازگشته از پیشاور این حجاب را در ویرانه‌های کابل نمایش می‌دهند و آهنگ رفتارشان غربی است. اکثریت زنان رهگذر که در کوچه و بازار کابل دیده می‌شوند، همچنان چادری پوشیده‌اند. چادری حجاب سنتی است و مثل یک قالب از سر تا پا را می‌پوشاند. سطحی از چادری که روی صورت قرار می‌گیرد سوراخ سوراخ است. زنان از پشت این سوراخ‌ها جهان پیرامون را می‌بینند.

تعداد زنان کت و دامن‌پوش هم کم نیست. کت و دامن‌ها گشاد و یک روسری بزرگ ضمیمه آن است. دختران دانش‌آموز با همه‌گونه حجاب در شهر رفت و آمد دارند. به نظر می‌رسد پشت‌انواع حجاب، طالبان خفته است و فرصت دیگری را انتظار می‌کشد. بیشتر کسانی که در کابل با آنها به گفت‌وگو نشستیم به قول خودشان از دست «فیشن بازی» (مدپرستی) زنها بعد از قلع و قمع طالبان جگرخون شده‌اند. زنان شرکت‌کننده در کارگاه هم از وضع موجود ابراز نارضایتی می‌کردند و می‌گفتند از حد اعتدال خارج شده‌ایم. شگفتا اینها که از «فیشن بازی» می‌ترسند، نیروهای طالبان نیستند، بلکه ستیزه‌گران با طالبان به شمار می‌روند. در خانه‌هاشان دیش دارند و می‌گویند اگر دخترهای جوان افغانی سیمای جمهوری اسلامی (تلویزیون دولتی ایران) را ببینند و پای سریال‌های آن بنشینند رفته رفته به راه می‌آیند. زنان شرکت‌کننده در کارگاه آموزشی بعد از نقل قصه‌های مبارزاتی خود به بحث رهبری زنان رسیدند. بی نظیر بوتو در جای یک مدل رهبری زنانه مورد سنجش قرار گرفت. یکی دو نفر گفتند او رهبر خوبی نبود، زیرا به دستور امریکا اجازه داد طالبان در کشور پاکستان آموزش ببینند و زاده بشوند. دیگر شرکت‌کنندگان از بی نظیر بوتو دفاع کردند و یادآور شدند این نقص رهبری بی نظیر بوتو محسوب نمی‌شود. او برای حفظ منافع کشور خود اقدام کرده، هرچند به افغانستان آسیب رسانده است.

در آن جلسه پیدا بود زنان در کوران ماجراهای بزرگ با سیاست‌های جهانی آشنا شده‌اند و فن تحلیل را یاد گرفته‌اند، به اندازه‌ای که مشخصات رهبری بی نظیر بوتو را با احساسات ضد طالبان خود به سنجش نمی‌گذارند. در جلسه دیگری زنان وارد بحث قدرت شدند. ابتدا قدرت را در مردان سراغ گرفتند. حتی قضاوت را به درستی حق مردان دانستند و برخی دلیل آوردند که زن‌ها دل‌نازکی دارند و به درد قضاوت نمی‌خورند.

زنان در همه حال بر ضرورت حفظ احکام اسلامی در زیست اجتماعی تأکید

می‌ورزند. تنها در یک مورد، آن هم آموزش دختران افغانی است که با یکدیگر اتفاق نظر دارند و به‌خاطر آن تن به هر خطری می‌سپارند.

در جلسات گفت و گو زنان جوانی برآشفتمند و تلاش کردند دیدگاه‌های رایج را که بر جمع غلبه کرده بود به‌خصوص در بحث قدرت و رهبری زنان تغییر دهند. آنها توانستند که موضوع ضرورت حضور زنان در حوزه نظامی را پیش بکشند. جمعی می‌گفتند خوب است زنان تا حدودی تعلیمات نظامی را بیاموزند ولی از آنجا که زن در اسلام حق حضور در جبهه را ندارد فقط تعلیم نظامی را برای زنان تجویز می‌کردند. برخی دیگر که جوان‌تر بودند پای استدلال مخالفان را که ضعیف بود نشانه گرفتند و به حضور زنان در جبهه‌های جنگ صدر اسلام استناد جستند و گفتند باید از صدر اسلام پیشی گرفت. آنها از نمونه‌های برجسته و به‌یاد ماندنی زنانی یاد کردند که در زمان حمله شوروی، در نبود مرد خود، هنگامی که شوهر یا فرزندشان کشته می‌شد، به جبهه می‌پیوستند. بحث در حوزه قدرت نظامی همه جنبه‌های دینی و تاریخی را در بر گرفت، تا آنکه بالاخره زنان به این اجماع رسیدند که زنان باید تعلیمات نظامی بیینند و آماده دفاع شخصی بشوند، نه حضور در جبهه‌ها. آنها به یک اجماع دیگر هم رسیدند و تأکید کردند که:

در افغانستان زن تحمل زن را ندارد. قدرت زنان را خود زنان تضعیف می‌کنند. مسعوده جلال نامزد ریاست جمهوری آینده افغانستان شده است، ولی بسیار محتمل است زنان افغانی او را نفی کنند. اتفاق و اتحاد در زنان افغان نیست. این مهم‌ترین مانع در برابر شکل‌یابی قدرت زنانه است.

پس از این اجماع بود که تازه سر درد دل دو سه نفر از زنان جوان باز شد و گفتند:

وزارت امور زنان در دولت کرزی بسیار کاهل است. کمی و کاستی آن زیاد است. این وزارت در رادیو تلویزیون پروگرام‌های لازم را ندارد. خیلی کم کاری می‌کند. از تبلیغات مؤثر به نحوی که ذهنیت جامعه را تغییر دهد عاجز است. حتی قادر نیست به انتشار فعالیت‌های خود بپردازد.

زنان ناتوانی وزارت زنان را ناشی از کمبود بودجه می‌دانستند. ضمناً پنهان نمی‌کردند که به احتمالی وزارت زنان از ترس برانگیختن افکار و تمایلات طالبانی،

عمداً تن به کم کاری می دهد.

بحث قدرت زنان با اعلام نظر شاه جان یزدان پرست پایان یافت. او زن جوانی است که رئیس بخش کار و امور اجتماعی زنان ولایت پروان است. سوابق مبارزاتی درخشانی دارد. او به شدت زنان را نقد می کند و معتقد است آنها منافع شخصی را بیش از منافع جمعی پاس می دارند. شاه جان بر پایه تجربه های خود می گوید زنان ترجیح می دهند با پولی که مثلاً ضمن فعالیت در تشکل های زنانه به دست می آورند فوراً زیورآلات طلا خریداری کنند. شاه جان از زنان علیه زنان سخن می گوید و از اینکه زنانی که بسیار کار می کنند و زحمت می کشند، از سوی اکثریت زنان بیکاره تخطئه می شوند متأثر است. بحث زنان علیه زنان، بحث قدرت زنان را کمرنگ می کند و حاضران به یک اجماع نا نوشته و ناگفته می رسند که: تفکر طالبانی خاص مردان نیست. این تفکر در زنان جوامع اسلامی هم بسیار نیرومند است.

من که مانند شاه جان با نمونه های زنده زنان علیه زنان بعد از انقلاب سال ۱۳۵۷ ایران برخوردهای لحظه به لحظه داشته ام، با این پرسش بی پاسخ جلسه را ترک می کنم که: چگونه می توانیم طالبان را از درون خویشتن خویش بیرون کشیده و تار و مار کنیم؟ چگونه؟

جلوه های سیاسی

محل اقامت من در کابل یک ساختمان قدیمی است که کاروانسرا نامیده می شود. با آجرهای اخراپی ساخته شده و شبیه ساختمان هائی است که بریتانیای کبیر در مستعمرات خود می ساخت. کاروانسرا اکنون بازسازی شده و مهمانان خارجی را در خود پناه می دهد. می گویند چون دروازه اش رویروی وزارت داخله است، امن و امان است. در مدت پنج روزی که مقیم کاروانسرا بودم دانستم که چندان هم از امنیت خبری نیست. شنیدم نیمه شب چند مرد در اتاق یک زن خارجی را گشوده بودند و مدیر کاروانسرا روز بعد به یک آمریکائی که آمده بود پیش پرداخت زن را پس بگیرد توضیح می داد که تقصیر از خود زن بوده و باید عنعنات اهالی افغانستان را مراعات می کرده است. هرچه تلاش کردم نفهمیدم آن زن که از قرار یک مهندس برجسته بود و مجری یک پروژه مهم چه کرده است که عنعنات افغان ها به سبب آن لطمه خورده است؟ حاصل کلام اینکه امنیت مهم ترین مسئله امروز افغانستان است و نبود آن هرگونه حرکت به سوی بازسازی را به تعویق انداخته است. تا امنیت احساس نشود، پروژه های خانه سازی و ایجاد

اشتغال، قابل اجرا نخواهد بود. به چشم می بینم بچه های افغانی را که اطراف کابل از تپه‌هایی که خانه‌های گلی بر بالای آن دیده می شود پائین می آیند، با سطل و ظرف‌های پلاستیکی به سمت شیرهای آب می‌روند، ظرف‌ها را پُر می‌کنند، دهانه آنها را با کیسه‌های پلاستیکی می‌بندند و سربالایی تپه را پیش می‌گیرند. این خانه‌های محقر از برق هم بهره‌ای ندارند و معلوم نیست کودکانی که از پنج شش سالگی در خدمت خانواده قرار می‌گیرند، چگونه می‌توانند تعلیم ببینند و راهی مکتب‌ها بشوند.

در کابل روزها حکومت برق را قطع می‌کند. صرفه جویی در مصرف برق اجتناب ناپذیر است. در نتیجه بخش‌هایی از کابل که به آن برق رسانی شده روزها محروم از آن است. در کاروانسرا و هتل‌ها و ساختمان‌های دولتی در ساعات روز ژنراتورها تأمین برق می‌کنند.

زنان معلم که برای شرکت در جلساتی از سایر نقاط افغانستان به کابل آمده‌اند، گزارش می‌دهند در ولایات با وجود برنامه‌های اعلام شده آموزشی، کمتر امکانات درس خواندن در دسترس است. بی‌تردید وضعیت آموزش دختران در شهرها و ولایات بهتر شده، ذهنیت بسیار مردانی که در زمینه محدودیت‌های آموزشی زنان با طالبان همصدا شده بودند، تا حدودی به جبر یا اختیار تغییر کرده است، اما کمبودها نگران‌کننده است. معلم کم دارند، کتاب درسی و لوازم تحریر کم دارند، و همه این کمبودها اشارتی است بر ضعف مالی دولت که از منابع مالی کافی محروم است. هنوز بسیاری از مکتب‌ها توسط مردم دایر است. زنان در برپایی این مکتب‌ها و پایداری برای حفظ آنها نقش چشمگیر دارند. کمبود معلم یکی از پیامدهای جنگ‌های بی‌پایان است. چنانکه گذشت مجاهدان اسلامی بسیاری از معلمان مرد را به جرم همکاری با کفار شوروی کشته‌اند و زنان معلم را خانه نشین کرده‌اند. از آن بدتر به لحاظ رویارویی با جنگ‌های داخلی از سال ۱۹۷۹ میلادی بر تعداد معلمان افزوده نشده است.

پسران جوان در کابل امیدهایی را در سر پرورانده‌اند که اینک با وجود برخوردار بودن از صلح و آرامش، احساس می‌کنند امیدهایشان بر باد رفته است. تفکر طالبانی در فرصت به دست آمده، دارد وارد حریم ذهنی پسران جوانی می‌شود که سال‌های نوجوانی را در مهاجرت به خصوص در پاکستان گذرانده‌اند. در آنجا درس خوانده‌اند و پس از قلع و قمع طالبان از پاکستان باز گشته‌اند، به نیت بهره‌برداری از مراکز تحصیلی کابل. برخی از آنها را در کاروانسرا یا جاهای دیگر دیدم و پای صحبت‌شان که نشستیم متوجه شدم از

بازگشت به میهن پشیمان اند. می گویند دانشگاه درست و حسابی در دسترسشان نیست و نمی توانند ادامه تحصیل بدهند. در نتیجه تحصیلات خود را نیمه تمام گذاشته اند. آنها دوره دبیرستان را در پاکستان تمام کرده اند. از نوبالوگی در پاکستان زیسته اند. خوب انگلیسی حرف می زنند. در آستانه ورود به دانشگاه بوده اند که با خانواده خود به کشور باز گشته اند. اغلب به خیل جمعیت بیکار پیوسته اند. از پائین بودن کیفیت تحصیل در مراکز دانشگاهی کابل ناراضی اند و می گویند آنقدر سطح آموزش نسبت به پاکستان نازل است که ما نمی توانیم تحصیل کنیم. این دسته از جوانان ناراضی و بیکار که در پاکستان زیسته اند، به بیهودگی روزگار می گذرانند یا مشاغل کم درآمدی به دست می آورند که با سوادهای آنها تناسبی ندارد. از فرط بیکاری ذره بین گذاشته اند روی رفتار دختران جوان افغانی که آنها نیز از مهاجرت بازگشته اند و با سر و پز شیک در کابل رفت و آمد دارند. پسرهای جوان به شدت رفتار این دختران دنیا دیده و رشد یافته در دیگر کشورهای همجوار را نقد می کنند. وقتی از آنها حرف می زنند برق خشم و غیرت از چشم هاشان بیرون می جهد. می گویند فرصتی را کمین می کشند تا به قول خودشان فحشا را که در حال افزایش است ریشه کن کنند. برخی به من گفتند شب ها به خانه نمی رویم. نمی توانیم به چشم ببینیم زنهای جوان و دخترهای افغانی که در محله های ما زندگی می کنند با مردان جوان حشرو نشر دارند. خون مان به جوش می آید.

روابط آزاد جنسی، معاشرت دو جنس و مدپرستی بیش از مسایل عمده افغانستان، ذهن جوانان سواد آموخته و بازگشته از پاکستان را اشغال کرده است. جالب آنکه عموماً ترجیح می دهند به زبان انگلیسی درد دل کنند و از خشم و غیرت خود سخن بگویند. وضعیت روانی آنها پیش زمینه خطرناکی است. آیا ممکن است یک بار دیگر طالبان از مرز پاکستان وارد افغانستان بشود و این بار به زبان انگلیسی زنان را سرکوب کند؟

یک دختر بازگشته از پاکستان می گفت دلش می خواهد در دانشگاه کابل پذیرفته بشود و ادبیات انگلیسی بخواند. در زمان طالبان هم این دانشگاه فعال بوده، البته فقط پسران را می پذیرفته است. اینک دوجنسی شده و دختران بازگشته از مهاجرت عزم دارند با استفاده از امکانات جدید شکل سرنوشت خود را تغییر دهند. این دختران در مجموعه رفتارشان، پیروی از مد جای مهمی دارد و همین ویژگی است که در مرکز توجه و اعتراض قرار گرفته است.

پیرامون دفتر کاروانسرا قدم می زنم و به گفت و گوی دو مرد افغانی

که در حیاط مهمانسرا ایستاده اند گوش می سپارم. اسحق یکی از مدیران مهمانسرا با مردی که لباس سنتی مردان افغان را به تن دارد و حامل پیام تهدیدآمیزی با مضامین طالبانی است دارد گپ می زند. پیام آور می گوید بی‌حجابی زنان خارجی در کاروانسرا با غیرت اسلامی نمی خوانند. اسحق دست و پا می زند تا به او بفهماند غیرت دو گونه است. غیرت خوب و غیرت بد. او می گوید افغانستان اینک در مرحله ای است که احتیاج به آبادانی دارد. در این مرحله باید بین غیرت خوب و غیرت بد فرق گذاشت. اسحق سرانجام نتوانست پیام آور را قانع کند و پی کار خود رفت. پیام‌آور همان حوالی آنقدر پرسه زد تا سرانجام با جوان‌های اداره کننده دفتر اعتراض خود را در میان گذاشت.

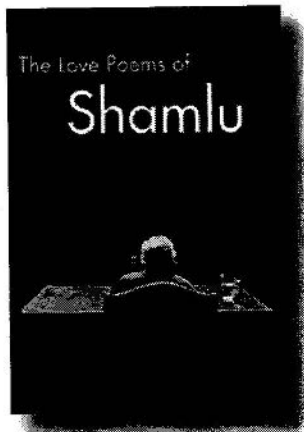
نگران کننده است که در وضعیت پیچیده و مخاطره آمیز کنونی، بحث‌های اخلاق‌گرایانه در سطوح مختلف جامعه بر تلاش برای سازندگی می‌چربد. زدوخورد فکری برسر مفاهیم غیرت، تعصب و ناموس جای بحث برای ایجاد امنیت و ساخت و ساز کشور را گرفته است. حتی درس خوانده‌ها در محافل درون گروهی به شدت درگیر این بحث شده‌اند.

فقر و کم‌پولی از سر و روی ساختمان‌های دولتی می‌ریزد. پای صحبت مردم که می‌نشینم عموماً می‌پرسند آن همه کمک‌های مالی خارجی که اعلام شده برای افغانستان ارسال شده کجا رفته است. چرا شغل ایجاد نکرده‌اند؟ چرا خانه نساخته‌اند؟ خیلی‌ها از مهاجرت باز گشته‌اند، ولی از بی‌خانمانی و بیکاری دوباره به جایی گریخته‌اند. تنها اثری که از ورود پول‌های خارجی به چشم می‌آید، اتومبیل‌های گران‌قیمت خارجی است که با چهره فقر زده کابل بی‌تناسب است. حتماً افراد و گروه‌هایی از کمک‌های خارجی بهره‌برده‌اند، ولی گویا بیشتر آن را به مصارف شخصی رسانده‌اند و هرگاه مؤسسات خدماتی هم ایجاد کرده باشند، خویشاوندان و نزدیکان را به کار گماشته‌اند. این است که در مردم حساسیت ایجاد شده و پیاپی به هر بهانه‌ای موضوع را تذکر می‌دهند. در کابل وضعیت مسکن اسفناک است. بی‌خانمانی بیداد می‌کند. تنها کسانی می‌توانند سرپناه امن داشته باشند که در سطوح بالای مدیریت دولتی کار می‌کنند. همچنین شاغلین در مؤسسات بین‌المللی و اعضاء تشکله‌ها و سازمان‌های غیر دولتی (NGO) از مسکن خوب برخوردارند. اجاره خانه در کابل بعد از جنگ بسیار افزایش یافته و برای یک آپارتمان کوچک دو خوابه ماهیانه بین ۴۰۰ تا ۵۰۰ دلار باید پرداخت. کمبود خانه، کمبود شغل، کمبود برق و آب و مدرسه از مهم‌ترین مشکلات مردم کابل است. اگر به این همه، نا امنی را بیفزائیم

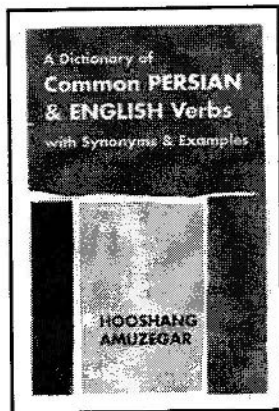
یا دستکم بر پایه مشاهدات عینی امنیت را شکننده توصیف کنیم، آشکارا مردم را در وضعیت مشقت باری می یابیم که دلشان را به نصب عکس‌های ریز و درشت *احمدشاه مسعود* خوش کرده اند.

کسانی که از چگونگی مصرف کمک های نقدی رسیده به افغانستان خبر دارند اظهار نظر می کنند بهتر است هرچه زودتر این کمک های مالی قطع شده و جای آن را پروژه هایی با نظارت مستقیم و دقیق پرداخت کنندگان بگیرد. آنها معتقدند چنانچه وضعیت موجود ادامه یابد، ورود پول به افغانستان و انباشتگی آن در برخی خانواده ها بر نارضایتی عمومی می افزاید و دست مایه ای می شود برای برافروختن انواع دیگری از منازعات داخلی و فرو افتادن ولایات در ناامنی و شورش.

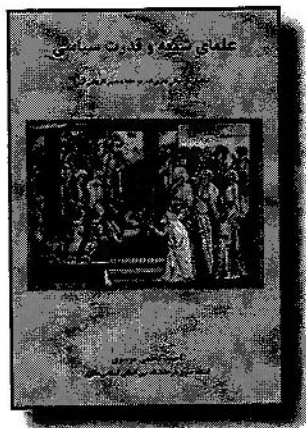
New Titles from Ibex Publishers



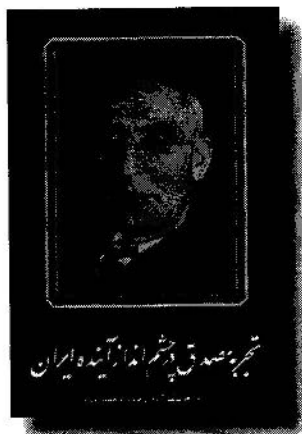
The Love Poems of Ahmad Shamlu
by Firoozeh Papan-Matin
cloth • isbn 1-58814-037-7



**Dictionary of
Persian & English Verbs**
by Hooshang Amuzegar
softcover • isbn 1-58814-030-X



Shiite Ulama & Political Power
by Ahmad Kazemi Moussavi
softcover • isbn 1-58814-035-0



Mossadegh & the Future of Iran
edited by H. Keshavarz & H. Akbari
cloth • isbn 1-58814-026-1

IBEX Publishers, Inc.

Post Office Box 30087 Bethesda, MD 20824

tel 301-718-8188 fax 301-907-8707

www.ibexpublishers.com

یادداشت های کابل

از ۲۶ ژوئن تا ۲۱ ژوئیه را برای یک دوره کارآموزی به روزنامه نگاران رادیوی افغانستان در کابل بسر بردم. این دومین سفرم به افغانستان بود و در سراسر سفر حسی مخلوط از آشنائی و غربت پیوسته با من همراه بود. انگار به میعادگاه انواع همزادان خود رفته باشم. گوئی افغانستان آینه ای بود که در آن خود ایرانی ام را در لایه های زمانی و وجودی مختلف می دیدم. از این رو سفر کابل تنها یک جا به جائی جغرافیائی و یک ماموریت شغلی نبود. دیداری بود با لحظات کوچکی از کشف.

در فرودگاه، در صف مسافران عادی منتظرم. در کنارم چند نفری برای پرکردن کارت پیاده شدن از هواپیما به مسافران بیسواد کمک می کنند. مسافران وابسته به سازمان ملل متحد در صف جداگانه ای دارند که با سرعت بیشتری جلو می رود. آنسوتر حرکتی در انبوه حاضرین به وجود می آید. می بینم شخصی با سربند و لباده ای سوزن دوزی شده بسیار متشخص در چالشی آشکار با انواع صفوف بدون نشان دادن گذرنامه و بلیط از موانع رد می شود و با پنج شش همراه به محوطه باز آنسوی بخش اداری حرکت می کند. خوب نگاه می کنم، می بینم این همان مرد افغانی صندلی کناری من در هواپیماست که سینی غذایم را

* نویسنده و منتقد ادبی مقیم پاریس.

چند ساعت پیش به او تعارف کرده بودم و او با ترشروئی ملایمی رد کرده بود. در هواپیما سربند و لثاده را با خود نداشت و الا من چنین تعارفی را نمی‌کردم. نمی‌دانم از علماست یا از جنگ سالاران یا از مدیران حکومت مرکزی. هرچه هست احترامش بر مسئولان فرودگاه واجب است. استوار و سریع می‌گذرد و انبوه جمعیت درهم را برجای می‌گذارد. به نظرم می‌آید نسبت به بار قبل تراکم جمعیت فرقی نکرده ولی بی‌صبری، کنجکاوی، عصبیت و ذوق زدگی مردم کاهش یافته است.

کیفیت ازدحام در خیابان‌ها وصف ناشدنی است. راه‌ها پُرند از انواع اتومبیل سواری با فرمان چپ یا راست، که اغلب به خاطر دودی که تولید می‌کنند به ماهیان مرکب می‌مانند، کامیون، گاری که با اسب، الاغ و گاه با زور انسانی هدایت می‌شوند. اتومبیل‌های گشتی سازمان ملل متحد و انجمن‌های غیردولتی. اتوبوس‌ها و مینی‌بوس‌هایی که خوشه‌هایی از انسان از آنها آویزانند و اغلب نیم‌قرنی است که شعار آهسته برو همیشه برو را به کار می‌بندند و بی‌شک بازهم سالها به راه خود ادامه خواهند داد. در این میانه که خط دست راست و دست چپ خیابان و محل عبور رهگذر پیاده مفاهیمی بکلی بیجا به نظر می‌رسند تلاش فرانسائی پلیس راهنمایی که در دود و غبار و گرما عرق ریزان می‌کوشد در حرکت این موجودات در هم پیچیده نظمی ایجاد کند، تحسین برانگیز است.

رادیو تلویزیون افغانستان در محوطه نسبتاً سرسبزی در بهترین محله کابل قرار دارد. بخش‌های مختلف اداری و فنی آن در چندین عمارت دو طبقه جمع شده‌اند. دیوارهای ساختمان رادیو افغانستان، مثل بسیاری از ساختمان‌ها در کابل، زخم‌های جنگ داخلی را بی‌هیچ تکلفی نشان می‌دهد. سوراخ‌های توپ و خمپاره، هزه‌های شکسته و ریخته پنجره‌ها، و پله‌های نیمه فرو ریخته در داخل عمارت، از بوئی که یکی دو ساعت بعد از شروع کار در راهروها می‌پیچد می‌فهمیم که لوله‌های فاضلاب درست کار نمی‌کنند. اتاق‌ها حالت مکان‌هایی را دارند که پس از سال‌ها بی‌کار ماندن صورت انبارهای نیمه خالی گرد گرفته‌ای را به خود گرفته‌اند. البته اتاق رئیس کل و رئیس بخش تلاش نیمه موفقی را برای رویدن و گردگیری نشان می‌دهند.

رئیس رادیو، مردی گشاده رو و خوشفکر است. ایمان دارد که باید در تولید برنامه‌ها نوآوری کرد. در تمام طول کارآموزی با مهربانی و ادبی بی‌نظیر تا آنجا که می‌تواند همکاری می‌کند.

در پایان دوره کارآموزی در پی تماس ها و گفتگوهای چندگانه در می یابم که میل به نوآوری و گرایش به سوی تجدد در نزد مسئولان افغان به طور عمده در قالب ایجاد تغییرات در شکل و شیوه ارائه یک برنامه و طرح فهمیده می شود و مورد پسند قرار می گیرد. استفاده از فن آوری های جدید آسان ترین و پذیرفته ترین تغییر است. اما آنجا که مسئله تغییر نگاه، محتوا و مناسبات معطوف به قدرت پیش می آید، مقاومتی سخت که حتی رنگی غریزی دارد سربلند می کند. از همین روست که در آخر کارآموزی سه تکنیسین صدا بردار خوب و توانا در کار با ابزارهای کامپیوتری ضبط و مونتاژ داشتیم در حالی که ده درصد این پیشرفت را در زمینه حرفه روزنامه نگاری بدست آوردیم.

رادیو تلویزیون افغانستان ۱۷۰۰ نفر روزنامه نگار و کارمند دارد. صبح اول وقت، دم در ساختمان پرچنب و جوش ترین مکان است. مردی خوشرو حدود ۴۵ سال بعداً برایم می گوید که هفت فرزند دارد و دو نوم با سرعتی غیرمتعارف واردشوندگان مرد را بازرسی بدنی می کند. همه با حرکاتی خودکار دست ها را بالا می برند و در این فاصله سلام و علیک و احوالپرسی با بازرسی می کنند. مناسبات بسیار دوستانه است. اتاقکی در کنار، محل بازرسی بدنی خانمهاست. روز اول خانم جوانی که کیف مرا می گردد شیشه ادوکلنی عطر افشانی را می بیند و با کنجکاوی به آن نگاه می کند. ضمن توضیح شیئی می پرسم می خواهد امتحان کند. می گوید نه به خودت بزن. تعارف من و امتناع او چند بار تکرار می شود. بالاخره من با فشار دگمه کمی عطر به گردن او می پاشم. با شوخی و جدی اعتراض می کند: «آخر اگر بمب باشد به خودت بزن. من چرا بمیرم» و بعد هردو به قهقهه می خندیم. روزهای بعد دیگر مرا بازرسی نمی کند. با سلامی و لبخندی به نشانه آشنائی چند ساله مرا راه می اندازد. در این سفر مراسم بازرسی هنگام ورود به ساختمان ها فرصت های بسیاری برایم فراهم می آورد که به مسئله مسئولیت و خطر اعتماد فکر کنم. روزی هنگام ورود به ساختمان دیگری در رادیو دو دربان یکی مسلح و دیگری غیر مسلح پشت میزی نشسته بودند. دربان غیر مسلح خواست کیف مرا جستجو کند. دربان مسلح مهربانانه به او تشر زد «کسی که برای خدمت آمده، خیانت نمی کند. بگذار برود!» و این صحنه، همچون یکی از زیباترین لحظات سفر در ذهنم باقی ماند. با این حال فکر می کنم این ساده دلی چه فجایعی می تواند به بار یآورد. این اعتمادی که به روی یک خیال ساخته می شود، با یک خیال هم می تواند به بدگمانی تبدیل شود.

کلاس من ده شاگرد دارد. از ۲۵ تا ۵۵ ساله، ۳ زن و ۲ مرد و اغلب خوشرو و پذیرای درس. روزنامه نگاری، آن طور که من آن را معرفی می کنم، بکلی برایشان جدید است. برخی از شاگردان که ۲۸ سال سابقه کار در رادیو دارند هنوز برای انجام یک رپورتاژ به بیرون از رادیو نرفته اند. تهیه خبر بیشتر به معنای خواندن گزارش های خبری است که خبرگزاری می دهد و چند بار کنترل می شود. هر برنامه ای قبل از پخش به قسمت کنترل می رود. این یک عادت و قانون کاری است و آن قدر خوب جذب و درونی شده است که کسی هیچ خاطره ای از عدم قبول کارش برایم تعریف نمی کند. برعکس برایم می گویند که در زمان طالبان ملامعمر دستور می دهد صدای سه زنگ ساعت را که هر ساعت از رادیو پخش می شده تغییر دهند. این سه زنگ به گوش او چیزی نزدیک به یک قطعه موسیقی می آمده است. فرمان می دهد آن را با سه زنگ کشیده جایگزین کنند که ریتم کمتری داشته باشد.

کار در رادیو، بسیار مختصر و با آرامی و سکون انجام می شود. منابع خبری ناچیزند و به اخبار خبرگزاری رسمی محدود می شوند. کتاب، روزنامه و اینترنت در دسترس روزنامه نگاران نیست. تلفن به سختی مورد استفاده قرار می گیرد. جستجو و کنجکاوی روزنامه نگار امر نسبتاً ناشناخته ایست. این چنین است که برنامه های رادیو به طور عمده به اخبار رسمی، مصاحبه یا مقامات، شعر، خطابه، موسیقی، ادبیات و معارف اسلامی محدود می شود. رادیو به یک اداره بیشتر شبیه است؛ اداره ای که اکثر کارکنانش چیزی برای اداره کردن ندارند. در بسیاری از اتاق ها شبح کارکنانی را می بینیم که در حال پاک کردن برنج هستند. ساعتی بعد بوی پیازداغ و گوشت سرخ کرده در تمام ساختمان می پیچد. رادیو ناهار خوری ندارد و یکی از فعالیت های بارزی که در آن به چشم می خورد آشپزی است. شاید اغراق نباشد اگر بگویم کار کنونی رادیو ثمره تلاش ۲۵ درصد کارکنان است. بقیه در سکونی خواب آلوده، منتظر پایان وقت اداری اند. یا آنان که امکان دارند با زرنگی خودی نشان می دهند و سپس برای انجام کار پردرآمدتری، چون رانندگی، یا فروشنده گی، به بیرون از رادیو می روند. حقوق متوسط یک روزنامه نگار رادیو ۲۵۰۰ افغانی است. و یک قرص نان ۶ افغانی قیمت دارد.

بزرگترین چالش رادیو افغانستان رقابت با حدود ۱۰ رادیوی خصوصی- رادیوهای "بیگانه" است که با برنامه های ابتکاری و متنوع در کار جذب و حفظ شنونده بیشتر اند. رادیوی دولتی با حجم بزرگ و چارچوب اداری خشک و وزن

سنگین ملاحظات سنت پسنده و ترس های سیاسی و قومی مشکل می تواند در این میدان رقابت، تکانی به خود بدهد. یکی از مسئولان رادیو روزی به من می گوید: خانم، اینجا ژورنالیسم محلی از اعراب ندارد. در اینجا «ژورنالیسم» اعمال می شود. اما یکی از جنبه های تناقض آمیز واقعیت مطبوعاتی در افغانستان آزادی بیان در روزنامه ها و محافل غیر دولتی است. انتقاد از سیاست ها و اقدامات حکومت و شخص اول آن در روزنامه های مستقل امری رایج است. سانسور رسمی وجود ندارد. هرچند گهگاه ایادی اقتدارگرایان دینی-جهادی روزنامه نگاران و یا مدافعان روزنامه نگاری آزاد را تهدید به قتل یا زندان می کنند. ولی در افغانستان امروز اثری از اتهاماتی چون ایجاد تشویش در اذهان عمومی یا تبلیغ علیه نظام یا توهین به مقامات وجود ندارد. به یکی از فرهیختگان افغانی گفتم آزادی بیان در کابل بیشتر از تهران است. این حرف را تصدیق کرد و افزود که در عوض ایرانی ها هیچ وقت استبداد ما را نداشتند و بعد برای اثبات این گفته چند خاطره تاریخی را تعریف کرد.

در زمان امیر حبیب الله خان، که حدود صد سال پیش در افغانستان حکومت می کرد، کسی خواب می بیند که پادشاه شده است. آن خواب را برای اطرافیان نقل می کند. خبر به امیر می رسد. دستور می دهد او را اعدام و خانه و کاشانه اش را ویران کنند. حتی کسانی که شرح این خواب را شنیده بودند از توبیخ و آزار مصون نمی مانند.

در زمان پدر محمد ظاهر شاه، عبدالرحمن لودین شهردار کابل بوده است. او یک دفترچه یادداشت داشته و اتفاقات روزانه و تأملات و احساسات خود را در آن می نوشته. پادشاه کنجکاو می شود که این مرد چه می نویسد. از او می خواهد دفترچه را بخواند. عبدالرحمن می گوید برخی از قسمت های این یادداشت ها مربوط به زندگی خصوصی اوست. پادشاه قول می دهد که آن قسمت ها را نخواند. شهردار ناچار دفترچه را به پادشاه می دهد. پس از چند روز شاه شهردار را به ناهار دعوت می کند و بعد از ناهار دستور اعدام او را می دهد. داوود خان اولین رئیس جمهور افغانستان روزی سوار بر اسب بوده است و گویا اسب به ناگاه تاخت بر می دارد و سرعت می گیرد به طوری که کلاه داوود خان از سرش می افتد. فرمان می دهد اسب را سه ماه زندانی کنند. بنا بر همین سنت استبداد و خشونت، در زمان کمونیست ها شمار بزرگی از روشنفکران به زندان سپرده یا کشته شدند به طوری که امروز افغانستان از نظر شاعر، نویسنده و متفکر بی اندازه فقیر است.

یکی از مسئولان رادیو از خاطرات دوران مجاهدین می گوید و به یاد می آورد که هرروز صبح وقتی از منزل خارج می شده، مطمئن بوده که تا دو خیابان آنسوتر دستگیر یا به ضرب گلوله ای کشته خواهد شد. می گوید روزی گروهی از مجاهدان دوچرخه اش را به زور و ضرب از او گرفتند و دقائقی بعد مجبورش کردند که همان دوچرخه را به بهائی که آنها تعیین کردند از آنها بخرد. می گوید این چنین بود که وقتی طالبان آمدند مردم پذیرایشان شدند.

روز جمعه است. خیابان مرغ فروشی- معادل خیابان منوچهری تهران- علاوه بر توریست های معمولی میزبان سربازان آمریکائی و اروپائی هم هست. سربازان با مسلسل های آماده شلیک به درون مغازه ها می روند. پسرچه های ده، دوازده ساله افغانی با لهجه بسیار خوب و با روانی به انگلیسی به آنها می گویند که حاضرند در نقش مترجم و کارشناس اجناس عتیقه به آنها کمک کنند. منظره این سربازان که هر لحظه آماده شلیک هستند و در عین حال به چانه زدن در باره قیمت کالاها مشغولند، و حالت مردم که آمیخته ای از خویشتن داری، میهمان نوازی، کاسبکاری، تحقیر شدگی و عصیان را بیان می کند، صحنه ای فراواقعی ساخته است. صحنه ای که در عین حال، واقعیت افغانستان امروز را منعکس می کند. حضور نیروهای بین المللی، از نظامی گرفته تا سازمان های امداد، احساسات متضادی را برمی انگیزد. این حضور هم به عنوان ضامن نوعی امنیت و ثبات ضرورتی محتم است. هم با خود رونق بازار به همراه آورده است. هرچند که این رونقی نابرابر است و گرانی ارزاق و نیازمندی های زندگی یکی از پیامد های آنست. این حضور همچنین معترف کمک مداخله گرانه بین المللی است؛ کمکی که افغان ها برحسب نزدیکی و دوری نسبت به فعالیت این انجمن ها یا سازمان های کلان بین المللی آن را مفید یا سوء استفاده جویانه ارزیابی می کنند. دهها سازمان غیر دولتی که در افغانستان در حال کارند، بی شک مقداری کار و درآمد برای کارمندان محلی خود ایجاد کرده اند.

تعداد تلفن همراه در طول چند ماه به طور قابل ملاحظه ای افزایش یافته، مغازه دارها بازار گرمی دارند و شرکت های تجاری چندی فعال شده اند. شمار اتومبیل های شخصی افزایش یافته است. ولی بسیاری کسانی که این گشایش ها را در مقایسه با مبالغ هنگفت کمکهای که وعده شده بود، بسیار ناچیز می شمروند. در عین حال، شایعه این است که بین ۶۰ تا ۸۰ درصد منابعی که جامعه بین المللی برای بازسازی و تأمین امنیت و ثبات افغانستان در اختیار گذاشته، صرف هزینه های اداره سازمان های بین المللی در افغانستان می شود.

به گفته عضو یک سازمان غیر دولتی اروپائی برای یک میز کنفرانس و ده بیست صندلی ۲۰ هزار دلار در دویی خرج شده است. می گوید دو سه نجات افغانی با یک پنجم این پول می توانستند همان کار را انجام دهند.

در هرگوشه کابل ساختمان های تازه سر برآورده اند. به نظر می رسد بنائی اولین و کاراترین فعالیت دو سال اخیر در کابل است. بناهای چشمگیر و گرانبها هم بیشتر متعلق به قوماندان ها (فرماندهان نظامی) است. از شمار زیاد قوماندان های جهاد یا جنگسالاران حیرت می کنم که گوئی یک قشر اجتماعی را تشکیل می دهند، همانند بازاریان یا دانشجویان، بی آن که ارزشی مادی یا معنوی تولید کنند. قدرت آنها در ظرفیت آشوبگری آن ها و ایجاد موانع خرد و درشت در برابر پروژه های بازسازی افغانستان است.

ماجراهای بسیار نقل می شود از ولخرجی های اعضاء عالیرتبه سازمان های بین المللی به حساب کمک های بازسازی افغانستان. از هواپیماها و هلیکوپترهایی صحبت می شود که برای شرکت در یک کنفرانس دوساعته و یا بازدیدی یک ساعته به حرکت در می آیند یا از اجاره های ده و بیست هزار دلاری برای دفتر یک سازمان غیر دولتی و یا صدها نشریه آموزش های مدنی که با کاغذ اعلاء و چند رنگ با تیراژ بالا در بعضی ادارات وابسته به سازمان ملل متحد به فارسی، پشتو و انگلیسی چاپ می شود و توزیع نشده در انبارها می ماند.

یکی از طرح های اساسی پس از سقوط طالبان طرح جمع آوری اسلحه است که مسئولیت اجرای آن را مقامات سازمان ملل متحد به عهده گرفته اند. اما، برای کسی که دهها سال، و به ویژه در ۲۵ سال گذشته، قدرت، امرار معاش، زندگی و شرف و مردانگی خود را مدیون اسلحه بوده است، از دست دادن سلاح چیزی معادل مرگ، بالاتر از مرگ، معادل اختگی یا بی ناموسی است. با همین مردانگی است که سربازان شوروی از افغانستان بیرون رانده شدند. مردانگی آمیزه ای است از یک مفهوم، یک تصور، یک حس غریزی. چیزی که همیشه درخطر است و باید از آن دفاع کرد. چیزی غیرقابل تغییر، غیرقابل رشد که نه می آن را خلق کرد یا تبدیل به خصوصیت دیگری کرد. نمی توان آن را با ارزش های زمانی و مکانی آراست. چیزی است که در اعماق وجود انسان افغانی، از زن و مرد، نشسته است و حکم می راند. روزی به دفاع از میهن، روزی به دفاع از دین، جایی به تنبیه زن و فرزندان. اسلحه از ابزارهای مهم حفظ و نمایش این مردانگی است به ویژه آنکه پول و تریاک از لوله تفنگ بیرون می آید. به گفته یکی از مسئولان خلع سلاح سازمان ملل متحد جنگ سالاران تنها در ازای

دستیابی به یک مقام بالا در ارتش حاضر به تسلیم سلاح های خویش اند. می گویند فرماندهان جهادی کسانی را اجیر می کنند و سلاح های کهنه و از کار افتاده خود را به آنها می دهند که در ازای ۵۰۰۰ افغانی تسلیم مقامات سازمان ملل کنند. از این ۵۰۰۰ افغانی، ۵۰۰ افغانی به مرد اجیر شده می رسد و بقیه به جیب قوماندان سرازیر می شود.

درجائی دیگر می شنوم که قوماندان ها از نواحی مرزی پاکستان سلاح های کهنه وارد افغانستان می کنند و به مسئولان خلع سلاح تحویل می دهند. این روایات را با مقامی که از طرف سازمان ملل متحد عملیات جمع آوری سلاح را نظارت و پشتیبانی می کند در میان می گذارم. او آنها را تایید می کند و با لحن و نگاهی که یادآور می شود از این ماجراها در زندگی کاری اش زیاد دیده است می گوید نباید انتظار داشت که در عرض یکی دو سال سلاح ها جمع آوری شوند، این کاری است که فرصتی طولانی می طلبد.

تا این فرصت به دست آید، مزارع وسیعی از خشخاش در افغانستان دامن می گسترند. در سایه همین سلاح ها که جمع نمی شوند کسی جرأت نمی کند به این مزارع نزدیک شود. سربازان ارتش و پلیس دائره مبارزه بامواد مخدر ماهی ۴۰ دلار حقوق می گیرند. یک دیپلمات می گوید «وسعت فاجعه چنان است که حتی ما ترجیح می دهیم به آن فکر نکنیم.» همه می دانند که بسیاری از شخصیت های دولتی و سیاسی و جهادی در کار قاچاق تریاک اند. حتی می گویند اتومبیل های سازمان ملل متحد هم ممکن است برای حمل و نقل تریاک مورد استفاده قرار گیرند. در این میان دولت آمریکا نیز بیم دارد که اگر به جدیت و سرعت به جلوگیری از کشت و قاچاق تریاک پردازد نتواند از پس پیامدهای آن که احتمالاً آشوب های وسیع و پرمخاطره خواهد بود برآید.

دفاتر یونیسیف بیرون از کابل، در جاده کابل جلال آباد قرار دارد. در جاده ای پر از دست انداز و گودال که زمین های بایر دو طرف را از هم جدا می کند، باید نیم ساعتی با ماشین رفت تا به یک محوطه بسیار وسیع رسید به شهرک گونه ای که چند عمارت دو طبقه در آن به چشم می خورد. به ملاحظات امنیتی، بالشتک های سیمانی سرعت گیر در جاده ورودی محوطه احداث شده اند. وقتی به دروازه می رسیم دستگاههای بمب یاب به کار می افتند. راننده شفاهاً مرا معرفی می کند و می گوید میهمان کسی هستم. از من کارت ورودی مخصوص می خواهند و کارت مطبوعاتی برایشان کافی نیست. راننده به نگهبان می گوید: «ایرانیه.» نگهبان سرش را خم می کند. نگاهی و لبخندی. اجازه ورود

بدون کارت صادر و درها همه باز می شوند. فکر می کنم شاید در دنیا کابل تنها جایی باشد که ایرانی این چنین صمیمانه و بزرگوارانه مورد استقبال و قدردانی قرار می گیرد. و وقتی خوب خاطراتم را از این دو سفر می کاوم، حتی یک مورد نمی یابم که افغانی ها، از دوست و بیگانه، رهگذر، کاسب، راننده تا کسی به محض کشف ملیت من، با لبخندی و با یادآوری قدرشناسانه دوران مهاجرت یا پناهندگی در ایران از من پذیرائی و قدردانی نکرده باشند. بارها اتفاق افتاد که رانندگان تاکسی حاضر نشدند از من کرایه بگیرند. و من هنگامی که بدرفتاری و تبعیضی را به یاد می آورم که چه مقامات و مأموران دولتی و چه مردم عادی نسبت به افغان های کوچیده به ایران روا می داشتند از این مهربانی حیرت می کنم.

باری، به طبقه دوم یکی از عمارت های یونیسف می روم. چند خانم و آقای ایرانی در سطح مدیریت و ریاست طرح در این سازمان کار می کنند. یکی از خانم ها، شرمزده از این دستگاه عریض و طویل و این شهرکی که دهها اتومبیل تویوتا و لندرور در آن در حرکتند و دفترهای جادار و تزیین شده ای را در بر می گیرد، می گوید در اینجا دو نوع برخورد با کار وجود دارد. یک برخورد دیوان سالار و اداری است و بیشتر مختص مقام های بالای سازمان ملل متحد که اغلب هم در محل حاضر نیستند. آنها بنا بر معیارهای معمول در کشورهای پیشرفته و ثروتمند، بی آن که امکان ارزیابی و تجزیه و تحلیلی مشخص از واقعیت های بومی و محلی داشته باشند تصمیم می گیرند، برنامه می ریزند و پول خرج می کنند. همان پولی را که به عنوان کمک از کشورهای جهان یا نهادهای بین المللی برای بازسازی افغانستان تخصیص یافته است.

دیگری برخورد کارشناسان در محل است که با واقعیات روز مره، با کمبود کتاب، معلم، مدرسه، واکسن روبرو هستند. از میان این کارشناسان برخی به ارزش انسانی کار خود بیشتر واقفند و برخی دیگر این کار را مرحله ای از مسیر شغلی زندگی خود می دانند. سازمان "آینه" در میان سازمان های غیردولتی یکی از سازمان های موفق با کارنامه ای درخشان است و از نظر انسانی و نزدیکی به افغان ها شاید ممتازترین باشد.

به نظرم چنین می آید که ایرانی ها که شمارشان هم اندک نیست و در چارچوب سازمان های بین المللی و یا سازمان های غیردولتی کوچکتر در افغانستان مشغول کاراند اغلب از نوع کارشناسانی باشند که با علاقه و دلسوزی و جدیت خدمت می کنند. اغلب آنها از کشورهای غربی آمده اند. برخی در

سازمان های بین المللی سابقه کار داشته اند. برخی نیز به خاطر همزبانی با مردم افغانستان به این کشور آمده اند و افغان ها آنها را "خودی" به حساب می آورند. و ایرانی ها هم انگار همه آن انرژی و عشقی را که شاید مایل بودند در ایران از خود نشان دهند حال در افغانستان به کار انداخته اند. آتانی را که من دیدم بین ۴۰ تا ۵۰ سال داشتند، یعنی در بارور ترین برهه شغلی یک کارشناس، و اگر در ایران می بودند می توانستند در رده های بالای فنی و اداری کشور باشند. برخی از آنها می گویند که کارگران، کادرها و تجهیزات ایرانی بیشترین ظرفیت را برای ایفای نقش در بازسازی افغانستان دارند. ولی نیروهای ائتلاف تمایلی به گسترش حضور ایرانی ها در افغانستان ندارند. سوء ظن جامعه بین المللی نسبت به دولت ایران بر تصمیمات منطقی ای چه از جانب قدرت های بزرگ غرب و چه از جانب تصمیم سازان محلی تاثیر گذاشته است.

کار ترک ها، به ویژه در جاده قندهار-کابل که هنوز پایان نیافته ویران شده است، به صورت یک مثل در اغلب مکالمات آورده می شود. در عوض به بازسازی در هرات که ایرانی ها در آن نقش داشته اند به عنوان یک نمونه مثبت اشاره می شود. همین مقایسه را در مورد اجناس ساخت ایران، ترکیه و پاکستان می کنند و می گویند اجناس ایران کیفیت بالاتری دارند، از آن جمله پارچه، سیمان، باتری، وسایل خانگی، و ابزار و وسایل فلزی.

روز جمعه است در دفتر هفته نامه *اقتدار ملی*، که در حاشیه جنوبی کابل قرار دارد، حدود ۳۰ جوان بین ۱۹ تا ۲۵ ساله جمع شده اند تا به سخنرانی استاد قسیم اخگر گوش کنند. چنین گرد هم آیی و بحث و گفتگویی ظاهراً هر هفته در مجله برپاست. موضوع صحبت تساوی حقوق زن و مرد است. سخنران از «فاشیسم جنسی» صحبت می کند که در جوامعی مثل افغانستان رایج است. به یاد روزهای پس از انقلاب ۱۳۵۷ می افتم: «جوامع مادرشاهی و پدرشاهی که شهر خود را بر فرهنگ و اساطیر و دین و آئین گذاشته اند.» حاضران با دقت و علاقه گوش می کنند. سخنران معتقد است که روزی می رسد که میان زن و مرد هیچ فرقی نخواهد بود. البته پیش بینی اش بحث برمی انگیزد. کسی می گوید اگر چنین روزی برسد زندگی خالی از جذب خواهد شد. اغلب نگران چنین روزی هستند. در این جمع چند تن دختر جوان هم در انتهای سالن نشسته اند اما حرفی نمی زنند. یکی از حاضران دست بلند می کند. به نظر مشوش می رسد. می خواهد آزاد حرف بزند ولی نمی تواند. چندبار مقدمه خود را تغییر می دهد. بالاخره می گوید: «بنابراین تئوری که اگر از عضوی از بدن

استفاده نکنیم از بین می‌رود، اگر پیش بینی استاد درست از آب در آید، محو شدن تفاوت بین زن و مرد در جسم آنها و در رابطه جنسی چه تغییری به وجود خواهد آورد؟» البته استاد به این پرسش پاسخ نمی‌دهد و به پرسش دیگر همین دانشجوی می‌پردازد. و من هنگامی که از این نشست بیرون می‌آیم فکر می‌کنم افغانستان جایی است که اساسی‌ترین مسائل بشری، از عشق و نفرت و خشونت گرفته تا میل به قدرت و ترس از دست دادن آن با خلوص و سادگی بی‌نظیری بیان می‌شود.

یکی از شاگردان کلاس را دوستانش به شوخی به عنوان «عضو القاعده» معرفی می‌کنند. دل مشغولی‌های اسلامیش یک لحظه ترکش نمی‌کند. تقریباً همه پرسش‌هایش به یک مقایسه یا چالش میان اسلام و غیر اسلام باز می‌گردد. مثلاً می‌گوید «چرا غرب به اسلام و قوانین کیفری‌ش ناسزا می‌گوید؟ با مجازات اسلامی است که می‌توان ایدز را ریشه کن ساخت.» او مردی خوش‌روست و در پاکستان در یک دانشگاه «معارف اسلامی» خوانده است. می‌گوید با تروریسم مخالف است و برای اینکه مرزی بین خود و طالبان کشیده باشد می‌گوید که چند ساعتی در بازداشت طالبان بوده است چون آنها فکر می‌کرده‌اند از هزاره جات است. در همه استدلال‌هایش توطئه غرب محور اصلی است. به اعتقاد او افزایش محصول خشخاش در افغانستان کار غربی‌هاست چون آنها باند که بهترین فنون و شیوه‌ها را برای بارآوردن محصول می‌شناسند. جنگ سالاران، کمونیست‌ها و کرزی همه با اشاره دشمنان به عرصه آمده‌اند. او هر وقت شباهتی میان یکی از حرف‌های من با یکی از حدیث‌ها می‌بیند خوشحال می‌شود و آن را با تأکید نقل می‌کند. و در غیراین صورت با اندوه و ادب سر تکان می‌دهد. می‌گوید همسرش بی‌سواد است و او می‌داند که سواد چیز خوبی است چون زن باسواد می‌تواند بچه‌ها را بهتر تربیت کند. ولی چاره‌ای ندارد. در جواب اینکه چرا همسرت به کلاس‌های شبانه نمی‌رود می‌گوید «این شدنی نیست. شما حساب کنید آن وقت هر روز چند مرد او را نگاه خواهند کرد؟»

این بحث مجادله‌سختی را بین یک زن کارآموز روزنامه نگار متجدد و نیمی از کلاس به وجود می‌آورد، به ویژه هنگامی که زن می‌پرسد چرا هیچیک از معاونین حامد کرزی زن نیستند؟ این پرسش اعتراض و تعجب و پوزخند تقریباً همه حاضران را برمی‌انگیزد. بالاخره طرفین برای پرهیز از ادامه رو در رویی

مستقیم، هریک شمه ای از وضعیت زنان و دختران در افغانستان را مطرح می‌کنند: این که پیش عروس کردن دختران دوساله امری بسیار رایج است؛ اینکه در این دوسال بسیاری زنان و دختران جوان توسط نزدیکان مردشان سر به نیست شده اند و یا آزار شده اند زیرا مردان نمی‌توانند آزادی‌های امروزی را برای زنان افغانستان تحمل کنند؛ اینکه افغانستان بالاترین میزان مرگ و میر مادران زائو درجهان را داراست.

با تکیه بر مشاهدات و برداشت‌هایم می‌توانم بگویم که در افغانستان، به استثناء بخش کوچکی از جامعه شهری، زنان موجوداتی غایب و غیرقابل اعتنا هستند. انگار نقشی که آنها در زندگی دارند به عنوان مادر، زن، کدبانو، تولیدکننده و پیشه‌ور تنها از طریق ثمره آن قابل مشاهده است نه از طریق کسی که به عنوان فاعل و آفریننده منشاء این خدمات است. مردها واقعاً در مقام سلطان در ارتفاعی دست نیافتنی نسبت به زنان قرار دارند. تصور تساوی حقوق زن و مرد برای اکثریت مردان افغانستان هم امری بی‌معنا و جنون‌آمیز است و هم یک ناسزای عظیم و سزاوار مجازات. برخی از زنان روشنفکر افغان این وضعیت را ناشی از فرهنگی و رای اسلام می‌دانند. چیزی شبیه آنچه در برخی قبایل عرب قبل از اسلام رواج داشت. از همین روست که مثلاً ایجاد پارک‌های زنانه یک قدم بسیار مهم و مترقی به شمار می‌آید. چرا که به زنان رسماً اجازه می‌دهد از خانه خارج شوند، آزادانه قدم بزنند و از درخت و گل و گیاه و حوضچه‌های آب و طراوت طبیعت به طور «مجاز و مشروع» بهره‌مند شوند و مورد آزاد علنی و مزاحمت مردان قرار نگیرند.

گردش در خیابان‌های کابل و مشاهده زنان چادری پوش این فکر را به ذهنم می‌آورد که در چند سال اخیر در امواج پرفروش اطلاعاتی که به ویژه از طریق عکس و فیلم درباره افغانستان در دنیا منتشر شده است، چادری بیشتر به عنوان یک پدیده غریب و *exotique* نمایش داده شد است. پارچه آبی رنگی که با حرکت زن و وزیدن باد در لابلاهای چین‌های بیشمارش می‌تواند بسیار خیال‌انگیز هم باشد. حال آنکه واقعیت اینست که این چادری‌ها که اغلب رنگ و رو رفته و وصله شده و نا پاکیزه هستند و در نگاه من زن خارجی احساس یک زندان تنگ و یک تله را زنده می‌کند که از بالا بر بدن زن فرود آمده باشد. آن بخش از چادری که صورت و چشم‌ها را در بر می‌گیرد و پنجره دوزی شده است، آن قدر ریز بافته شده و با گذشت زمان با چرک و کرک مسدود شده است که تصور پنجره چند لایه و تار عنکبوت گرفته یک سلول زندان را تداعی

می کند.

بازی، اکثریت زنان کابل امروز چادری بسر می کنند. گاه از روی اجبار گاه از روی عادت، بقیه هم روسری و مانتو برتن دارند. گفتنی است که هیچ زن افغان بی حجاب در کوی و برزن دیده نمی شود. روزی یکی از کارآموزان زن گروه ما با مشاهده دوست خارجی من که مرا با اتومبیلش به محل رادیو آورده بود به من می گوید: «دوست شما خیلی خانم خوبی است، چون هم حجاب ندارد و هم اتومبیل می راند. حالا روسری چندان مهم نیست ولی من آرزو می کنم روزی بیاید که زنان بتوانند در افغانستان رانندگی کنند». رانندگی زنان در افغانستان می تواند به عنوان یک نماد و سمبل به شمار آید. به حرکت در آوردن یک وسیله نقلیه که ساخته بیگانه است و بدست گرفتن فرمان شیئی که سریعتر از وسائل نقلیه بومی حرکت می کند، آن هم در ملاء عام به وسیله یک زن امری است که با سنت پوشیده داری و هیچ انگاری زن مغایرت اساسی دارد.

حمله به زنانی که برای نام نویسی در لیست های انتخاباتی به دفاتر انتخاباتی می رفتند نیز در ذات خود از همین سنت سرچشمه می گیرد. در مدتی که در کابل بودم در روزنامه ها خواندم که سه زن را در استان های جنوب شرقی به علت حضور در دفاتر نام نویسی انتخابات کشته اند. (جالب این است که در انتخابات پارلمانی اخیر در افغانستان، ۴۱ درصد رأی دهندگان را زنان تشکیل می دادند. در برخی از ولایات، درصد ری دهندگان زن بیشتر از مردان بود.) روند انتخابات انواع رفتارهای اجتماعی - فرهنگی متناقض را به نمایش می گذارد. شماری از منتقدان با سابقه، انتخابات را تنها فرصتی برای اشغال مقام ها و منابع درآمد می دانند و معیار سنجش عادلانه بودن انتخابات را میزان بهره وری خود از این امکانات قرار داده اند. در خیال آنها، انتخابات صورت تازه ایست از مصالحه و توزیع مناطق نفوذ، و این تصور آن قدر نیرومند است که خیلی کسانی که از دموکراسی و حکومت مردمی دم می زنند، برای حضور در انتخابات با رؤسای قبائل و جنگ سالاران همساز می شوند. چون می دانند رأی از آن رؤساست. یا از دهان پدر خانواده درمی آید و یا از لوله تفنگ مردان مسلح این یا آن قوماندان، برخی از مردم عادی انتخابات را مضحکه و بازی آمریکا می دانند. ولی از سوی دیگر به خود می بالند که پس از ۲۵ سال جنگ سرانجام افغانستان هم می تواند رفتار سیاسی اجتماعی متمدنانه و جهان شمولی از خود نشان دهد. آنها دو دل هستند و حس دوگانه ای از غرور و فریب دارند. برخی دیگر با انتخابات مخالفند، یا سنتی هستند و کار تصمیم گیری را امری

مربوط به خواص و علماء دین می دانند و یا سیاسی هستند و افغانستان را تحت اشغال آمریکا می بینند و انتخابات را گامی در جهت تقویت اشغالگران به حساب می آورند.

در این میان بخشی از اقشار شهری چه از روی عقیده و چه از روی پراگماتیسم به استقبال انتخابات می روند. آنها معتقدند که با گام های کوچک راهی بس دراز را به سوی رفاه و تجدد باید بپیمایند.

هنگامی که، در راه بازگشت، در هوایما لحظات طولانی به کوه های نیمه خشک و بسیار زیبای افغانستان می نگریم و بازی شگفت انگیز نور و سایه را بر پستی و بلندی های آن تحسین می کنیم، یقینی در ذهنم شکل می گیرد که افغانستان به راستی سرزمینی است ویژه در لحظه تاریخی ویژه، شاید کمتر در تاریخ پیش آمده باشد که منافع یک کشور فقیر و عقب مانده و منافع کشورهای پر قدرت شروتمند در نقطه ای از زمان این چنین با هم گره خورده باشد. شکی نیست که بدون حضور نیروهای ائتلاف افغانستان بار دیگر و به طرز خوشونت بارتر از ربع قرن گذشته به دامان خونریزی و ویرانی در خواهد غلطید. مسلم است که سازمان ملل متحد و سازمان های غیر دولتی جهانی موظفند که این نخستین تجربه تاریخی مداخله بشردوستانه ضد تروریستی درازمدت را با موفقیت به پیش برند. تجربه ای که اگر به عنوان یک اقدام بوروکراتیک صدها تکنوکرات نظامی و غیرنظامی بین المللی تلقی شود بی شک شکست خواهد خورد، و اگر بتواند با تکیه بر نیروهای داخلی و با برقراری معیارها و قواعد کنترل و سنجش، کارائی خود را بهینه سازد نمونه ای بی نظیر از همکاری بدون مرز در بازسازی و راه اندازی یک کشور به سوی مدرنیته خواهد بود.

یکی از ویژگی های افغانستان امروز این است که انسان را به حرکتی نوسانی میان امید و ناامیدی و نور و تیرگی وامی دارد. هوایما میان ابرهای تکه پاره پیش می رود و هزاران تصویر خوشه وار در خاطر من شکل می گیرد. سفر به افغانستان به راستی سفری یگانه است.

ایران نامه

سال بیست و دوم، شماره های ۱-۲

بهار و تابستان ۱۳۸۴

ویژه افغانستان

با همکاری

ولی پرخاش احمدی

یادداشت

پیشگفتار

سخنی در آغاز

مقاله ها:

- | | | |
|-----|-----------------|--|
| ۵ | | |
| ۱۱ | حمزه واعظی | گسترده‌گی و گسستگی پارادوکس تطورات اجتماعی |
| ۲۵ | م. نصیر مهرین | درآمدی بر تاریخ تجدد در افغانستان (۱۸۶۹-۱۹۱۹م) |
| ۴۷ | محمد اکرم عثمان | نظام بهره برداری از زمین در افغانستان |
| ۵۹ | لطیف ناظمی | نگرشی بر ادبیات معاصر افغانستان |
| ۷۱ | فرید بیژن | روند ترجمه داستانهای خارجی در ادبیات افغانستان |
| ۹۹ | جلال نورانی | طنز و طنزپردازی در ادبیات معاصر افغانستان |
| ۱۰۹ | عبدالوهاب مددی | تحول موسیقی افغانستان در قرن اخیر |
| ۱۱۷ | نجیب منلی | لندی: شعر مردمی پشتو |

گذری و نظری

- | | | |
|-----|--------------|------------------|
| ۱۳۱ | مهرانگیز کار | مشاهدات کابل |
| ۱۴۳ | فرنگیس حبیبی | یادداشت‌های کابل |

گزیده

- | | | |
|-----|-----------------|--------------------------------|
| ۱۵۷ | محمد کاظم کاظمی | بیان همزبانی |
| ۱۸۱ | | کتاب ها و نشریه های رسیده |
| | | خلاصه مقاله ها به زبان انگلیسی |

گنجینه تاریخ و تمدن ایران

ENCYCLOPÆDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

جلد سیزدهم

دفتر یکم و دوم

منتشر شد

Volume XIII

Fascicles 1 and 2 Published:

**ILLUMINATIONISM—INDUSTRIALIZATION II
INDUSTRIALIZATION II.—IRAN II.
HISTORY OF IRAN, PRE-ISLAMIC**

Published by
ENCYCLOPÆDIA IRANICA FOUNDATION
New York

Distributed by
ISENBRAUNS INC.
Winona Lake, Indiana

Tel: (574) 269-2011 Fax: (574) 269-6788

Please visit our website at
www.iranica.com

گزیده*

کاظم کاظمی

«خورشید، نه جنسی است که جویی به چراغش»

بیدل

بیان همزبانی

من تاکنون کمتر دیده ام که موضوعی با وجود روشنی تمام تا این مایه نزد گروهی مفعول مانده باشد و آن همزبانی ما با فارسی زبانان ایران است. هرچند این همزبانی، بلکه یک زبانی، برای مردم افغانستان که زبان رایج در هردو کشور را دیده و حس کرده اند، بسیار ملموس است، برای بیشتر مردم ایران باورنکردنی به نظر می آید. البته اهل ادب ایران بر فارسی دانی مردم افغانستان وقوف دارند و حضور مهاجرین ما در این کشور هم به این آگاهی افزوده است. ولی باور عامه در کشور ایران این است که همه مردم افغانستان به زبانی غیر از فارسی سخن می گویند. بعضی، آن را پشتو می پندارند، بعضی آن را از دو تصور می کنند و بعضی نیز براین باورند که این زبان دری است، ولی خود دری چیزی است متفاوت با فارسی.

*برگرفته از محمدکاظم کاظمی. همزبانی و بیزبانی، تهران: نشرعرفان، بهار ۱۳۸۲.

شاید این سخن برای خوانندگان ایرانی این نوشته، که غالباً اهل ادب و آشنا با این امور هستند، قدری گزاف به نظر آید، ولی من خود دیده ام بعضی دوستان ایرانی را که از «ترجمه یک متن از فارسی به دری» سخن می گفته اند و برای این کار، ازمن یاری می جسته اند. مردم افغانستان از این گونه چشم‌دیده‌ها بسیار دارند. از آن بدتر، زبان مردم تاجیکستان - که همین زبان رایج در ایران است - تاجیکی نامیده می شود و گمان می رود که این نیز زبانی است دیگر، همانند ازبکی و ترکمنی.

سالهاست که ما فارسی زبانان افغانستان شیوه نگرش دوستان ایرانی به این موضوع را نامطلوب می دانیم، ولی هنوز نتوانسته ایم یک نگرش جدید جایگزین آن کنیم. به نظر می رسد تاکنون در این حوزه‌ها، خود بحث به شکل مناسبی طرح نشده است، چه رسد به این که نتیجه منصفانه‌ای از آن گرفته باشیم. ما مردم افغانستان در این گونه موارد غالباً اثبات برادری نکرده دعوی ارث و میراث می کنیم و دوستان ایرانی نیز غالباً این برادری را تا آنجا می پسندند که سخنی از دیگر لوازم آن در میان نباشد. اما این اثبات برادری چگونه است؟ باید در قدم اول بقبولانیم که ماهم‌زبانیم؛ و پس.

من بهتر می بینم که به جای وارد شدن در بحث‌های تاریخی و زبان‌شناسانه که غالباً هم به شکلی تفرقه‌آمیز مطرح می شوند، نمونه‌هایی از متون زبان فارسی یا همان دری رایج در افغانستان را نقل کنم و این کار، از هر دلیل و برهانی برای روشن شدن هم‌زبانی، کار سازتر است. عمداً نمونه‌ها را از نثر انتخاب می کنم که نزدیکی بیشتری با زبان محاوره دارد و نیز از نویسندگانی که در ایران به سر برده‌اند چیزی نقل نمی‌کنم تا گمان نرود که این هم‌زبانی ناشی از حضور این افراد در ایران بوده است. حتی از تصرف در شیوه نگارش این نمونه‌ها نیز پرهیز می‌شود.

صلاح الدین سلجوقی (۱۲۷۴-۱۳۴۹ش):

چه ناموزون است اگر در رزم ما مترالیوز و تانک و طیاره تظاهر کند و در بزم ما همان چوب بازی تیر و کمان و کمند و ستان جلوه نماید. علوم، ما را به دشت‌های کوه مهتاب دعوت کند و فنون، ما را به دژه‌های پرپری کوه قاف تشویق نماید. امروز دیگر دهان اگر غنچه باشد و یا پسته، زمانه‌ای است که غنچه و پسته قیمت خود را باخته است. امروزه اعضای انسانی در ادب امروز وظیفه‌انatomy خود را به فیزیولوژی و بلکه سایکولوژی سپرده است. دهان اگر غنچه

باشد و یا گل، زیبایی آن در این است که وظیفه خود را به هنر و فرهنگ و زیبایی ایفا کند و همچنین چشم اگر بادام می گردد و یا نرگس، زیبایی آن در کیف ادا نمودن وظایفی است که به دوش روح آن افتاده است.

میرغلام محمد غبار (۱۲۷۶-۱۳۵۶ش):

از محبسی که نگارنده در آن بودم، نیز چند نفری را درین شکنجه خانه به پای خودش بردند، و بعد از مدتی در پشت سپاهی برگشتانند. یکی ازینها محمد اسحق خان جوانی بود که پاهایش را به واسطه فانه از کار انداخته بودند. این جوان سالها در زندان بماند تا تمام دندانهایش بریخت و به پیره مردی تبدیل گردید. دیگری سعدالدین خان بها بود که بغلهایش را سوختانده بودند. عبدالفتاح خان جوان سومی بود که از سرای موتی بردندش و برنگشت.^۲

احمدعلی کهزاد (۱۲۸۷-۱۳۶۱ش):

انسان بعد از هزاران سال درک کرد که سنگ را به سنگ دیگر بمالد و صیقلی کند. همین کار بسیار کوچک که امروز خورد و پیش پا افتاده معلوم می شود مبداء یک دوره جدید در ارتقاء فکر بشری شد که آنرا در تمام جهان دوره (نیولی تیک) یا دوره جدید حجر یا دوره سنگ صیقلی می نامند.^۳

عبدالحی حبیبی (۱۳۲۸ق-۱۳۶۳ش):

بیهقی اغلب وقایع را از نقطه نظر فلسفه تاریخ تحلیل کرد. نتایج اعمال نیکو و کردارهای ناپسندیده را بصورت روشن نوشت، و تا توانست ازین حقایق چشم نپوشید، به عقیده این عاجز از مورخین دربار حضرت سلاطین، بیهقی اولین شخصی است که در تاریخ نگاری روش تدقیق و کشف حقایق را طوری پیروی کرد که می توان از ملاحظه تاریخ به بسی از حقایق تاریخی پی برد و معایب و محاسن اشخاص و رجال و شاهان و حکم داران را از روی نوشته های وی تحلیل و انتقال کرد.^۴

اعظم رهنورد زریاب (۱۳۲۳ش-):

دوسال گذشت، و بعد عید قربان فرا رسید. آن روز «میرزا» هر هفت پسر را گرفت و بیرون رفت. در دلش شوری برپا بود. خون در رگهایش تنگی می کرد. بدنش داغ بود، مثل آن که تب داشته باشد. خودش پیش و پسرانش از دنبالش رفتند. رفتند و رفتند تا به کوچه سابق شان رسیدند. باز هم در کوچه شور و جنبش برپا بود. کودکان کالاهای نو و رنگارنگ پوشیده بودند، گدایان به

دروازه ها می رفتند و گوشت قربانی طلب می کردند. بوی غذاهای خوش مزه در کوچه پیچیده بود. از برابر خانه سابق شان گذشتند. نزدیک مسجد که رسیدند، مردم تازه از نماز عید فارغ شده بودند. تاجر قالین نیز در میان آنان بود. فربه تر و پرچربی تر شده بود. پیشانی اش ترش تر به نظر می آمد. بازهم لنگی پهلوی نوی بسته بود و پیزارهای زری به پا داشت.

سرور آذرخش (۱۳۲۷ش -):

نان شب را می خوریم. مادرم بساط تیار کردن کلچه را پهن می کند. بخاری دیزلی گرمای ملایمی پخش می کند. هنوز بخاری را برنداشته ایم. دسترخوان بزرگ پلاستیکی نیم اتاق بزرگ نشیمن ما را پر می کند. مادرم تفاره خمیر را می آورد. آنرا وسط دسترخوان می گذارد. دستمال های روی آنرا یکی یکی بر میدارد یک زواله خمیر را می گیرد و از دو طرف آنرا کش می کند. بعد آنرا با انگشتان دست می مالد و کمی از آن می چشد.

حسین فخری (۱۳۲۸ش -):

صبح از پشاور راه افتادیم و از این موتر به آن موتر نشستن و درد شانه و کمر و پشت را به جان خریدن و نیم راه دلیدی و تهوع، تا شب در نزدیک گردیز رسیدیم. و ملأ اذان دوباره حرکت و حرکت و جاده های ناهموار و کوه و کوتل را پیمودن تا ساعت هشت شب به قره باغ غزنی رسیدیم. دست ما نه نفر بود. یونس و تابوت زنش و دو پسر کوچکش مصطفی و احسان، کاکا و زن کاکا و عمه و پسر عمه اش گل آقا. و جوال آرد و پیت های روغن و خریطه های چای و بوره و شیرینی و مرچ و مصالحه که از راه خریده بودیم و بیشتر از غزنی.

سپوژمی^۱ زریاب (۱۳۲۹ش -):

مکتب ما از خانه بسیار فاصله داشت. هر روز این فاصله را با سرویس طی می کردم. اما آن روز انگار در هوا راه می رفتم، کوچه های پرپیچ و خم را با خوشحالی زیر پا گذاشتم. وقتی به مکتب رسیدم، نگهبان تازه از خواب بیدار شده بود و روی درازچوکی شبیه دراز چوکی های صنف ما نشسته بود، پارچه نان خشکی را روی زانویش گذاشته بود و گیلایس چایش را کنار خود روی چوکی گذاشته بود و هرچند لحظه بعد پاره بزرگی از نان را تاب می داد و در دهانش می گذاشت و بالایش به تائی چای می نوشید.

خالد نویسا (۱۳۵۰ش-):

منشی با بی میلی بکس های آهن چادری و گلیم صندوق ها را از گادی پایین می‌کرد و به کمک زنش به مرتب نمودن اتاقها برآمد. من با ورود آنها حس عجیبی نسبت به اتاق های نمناک کردم. فکر می‌کردم با موجودیت هما اتاق های نمناک جان تازه ای یافته اند و هیچ نمی‌توانم پوشیده دارم که آرزو داشتم بی هیچ زحمتی بتوانم زندگی آنها را مد نظر داشته باشم.^{۱۱}

به راستی معیار تفاوت دو زبان چیست؟ اگر سخن دکتر خانلری در کتاب *تاریخ زبان فارسی* را ملاک بگیریم که می‌گوید «هرگاه دو تن برای فهمیدن و فهماندن به مترجم محتاج شوند، باید گفت که دو زبان متفاوت به کار می‌برند»^{۱۲} باید دید که کدام فارسی زبان ایرانی برای فهمیدن جملات بالا محتاج به مترجم می‌شود. به راستی اگر تاریخ مشترک، ادبیات مشترک، فرهنگ عامه مشترک حضور بیست ساله حدود دو میلیون فارسی زبان افغانستانی در ایران و نمونه‌های عینی نثر فارسی افغانستان نتواند کسی را قانع کند که آنچه در ایران، فارسی خوانده می‌شود و آنچه در افغانستان دری نامیده می‌شود، به معنای واقعی کلمه یک زبان است، دیگر چه چیزی خواهد توانست این کار را بکند؟ چگونه می‌توان نثر جلال آل احمد را اثری از یک زبان تصور کرد و نثر اعظم رهنورد زریاب را اثری از زبانی دیگر؟

طرفه این که همین اختلاف های جزئی میان زبان ساکنان دو کشور، یا در واژه های دخیل است و یا درواژه هایی که در سال های اخیر در این دو کشور رایج شده اند و تقریباً هیچ واژه اصیلی را در فارسی رایج در افغانستان نمی‌توان یافت که در ایران نیز سابقه نداشته و یا به شکلی دیگر رایج نبوده باشد. درست است که در نمونه های فوق از نثرنویسان افغانستان بعضی واژگان و ترکیب های غریب می‌توان یافت، ولی این غرابت هم ظاهری است و کسی را به خارج از دایره زبان فارسی هدایت نمی‌کند. اناتومی، برگشتاندن، سوختانده بودند، خورد، قالین، تفاره، گُچه و گادی شکل های دیگری از آناتومی، برگرداندن، سوزانده بودند، خُرد، قالی، تفار، کلوچه و گاری هستند. فانه، پیزار، کوتل، خریطه، دستر خوان و تیار کردن هرچند امروز در ایران کاربرد عام ندارند، در روزگاران نه چندان دور در همین حوزه زبانی حضور داشته اند.^{۱۳} دروازه، مکتب، صنف، پارچه، دیزل و کاکا هم اکنون در ایران رایج اند و فقط حوزه کاربردشان فرق دارد. لاپراتوار، بوره، سندیو، موتر و بکس فرنگی اند و بعضی شان در ایران

هم به همین شکل یا اشکال دیگری رایج بوده و یا هستند. لُنکی، آهن چادر و دلَبندی^{۱۴} واژه‌ها و ترکیباتی فارسی‌اند. پس در این میان آنچه باقی می‌ماند، فقط سه کلمه است که در حوزه زبانی ایران واقعاً غریب می‌نماید یعنی گُدی (عروسک، بادبادک)، چکی (صندلی) و مُرچ (فلفل) به راستی با وجود سه مورد اختلاف در میان حدود هشتصد کلمه می‌توان دو زبان را از یکدیگر جدا کرد؟ آن گونه‌ای که در فهرست واژگان پیوست همین کتاب آمده است، جدا از واژگان فرنگی یا واژگانی که به نحوی برای مردم ایران آشنایند، در مجموعه واژگان فعال زبان فارسی افغانستان، فقط حدود ۲۰۰ کلمه می‌توان یافت که برای ایرانیان غریب باشد.

با این همه، کسی که از کابل به تهران رود و نیز کسی که از تهران گذارش به کابل می‌افتد احساس یک غرابت زبانی خواهد کرد، به ویژه با لهجه عامیانه. این را چه می‌توان نامید و چه دلایلی برایش می‌توان بر شمرد؟ من دوست دارم در اینجا با یک تمثیل، قضیه را عینی کنم. دریاچه‌ای را در نظر بگیرید، مثل دریای خزر یا نظایر آن. مسلم است که به علت تنوع محیط ساحلی و تفاوت میان رودخانه‌هایی که از چهار سو به این دریاچه می‌ریزند، تفاوت‌هایی اندک میان جانوران، گیاهان و حتی طعم و بوی آب در نقاط گوناگون پیدا می‌شود و نیز مسلم است که با وجود این تفاوت‌ها، نمی‌توان گفت این دو دریاچه است. حالا اگر سدی نفوذ ناپذیر در میان دریاچه ایجاد کنند، آیا می‌توان گفت اینها دو دریاچه متفاوت بوده‌اند؟ حتی اگر به هریک از دو سوی سد، نامی دیگر نهند و بعد از سال‌ها، تفاوت‌های اندک در شرایط زیست محیطی دو سمت ایجاد شود. مثلاً طعم آب کمی تغییر یابد یا بعضی از جانداران در یکی از دوسوی، بیشتر یا کمتر شوند. باز هم یک دریاچه داریم و بس.

در میان ایران و افغانستان چنین اتفاقی افتاده است، سدی ایجاد شده که به تدریج، رنگ و بوی فارسی دو سمت را تغییر داده است، و نه بیش از این. این روشن است که فارسی حتی در داخل ایران نیز در همه جا یکسان به کار نمی‌رود. لهجه تهران و اصفهان و خراسان کاملاً متفاوت است. در افغانستان نیز تفاوتی میان لهجه کابل، بامیان، مزار شریف و هرات - به عنوان چهار مرکز زبان فارسی آن کشور- دیده می‌شود. به طور کلی در یک سیر جغرافیایی از سمت غرب به شرق در این حوزه زبانی، تحولی تدریجی را می‌توان دریافت. گویش سمنان و دامغان چیزی است در وسط گویش تهران و خراسان. در خراسان قرابت بسیاری با هرات و فراه افغانستان می‌توان یافت. گویش بادغیس و

میمنه و مناطق مرکزی در افغانستان، چیزی است در میان گویش هرات و مزار، و بالاخره کابل در آن سوی این سیر زبانی قرار دارد، یعنی فاصله ای چشمگیر از تهران می یابد. البته این که می گوئیم فاصله، تصوّر نشود که باز با زبانی دیگر رو به روییم. نثرهایی که از نویسندگان افغانستان نقل کردم، تقریباً همه بازبان رایج در کابل نوشته شده بود.

اما از قضا این تهران و کابل که تقریباً در دو سوی این حوزه زبانی قرار دارند، پایتخت هستند و مرکز رسانه ها و مرکز تأثیرگذاری بر سایر مناطق. می دانیم که رسانه ها، نظام آموزشی واحد و زبان اداری کشور، لهجه ها را به سوی یکدستی می برند، و البته چون مرکزیت آنها در پایتخت است، این لهجه واحد و رسمی، همان لهجه پایتخت خواهد بود. چنین است که میان لهجه رسمی دو کشور تا این مایه تفاوت حس می شود.

واقعیت این است که گویش اصلی خراسان ایران بیش از آن که به تهران نزدیک باشد، به هرات افغانستان نزدیک است و گویش مردم هرات نیز بیش از آن که به کابل نزدیک باشد، به خراسان متمایل می نماید. هم اکنون نیز با وجود سیطره رسانه ها، به زحمت می توان لهجه یک تایبادی ایران را از یک غوریانی افغانستان تشخیص داد، یا لهجه یک سیستمی ایران و فردی از نیمروز افغانستان را. حالا چگونه می شود که این زبان از مرز بازرگان تا مرز تایباد - با همه تفاوت هایی که در کار است - به طور کلی فارسی تلقی شود و از مرز تایباد تا منتهی الیه بدخشان، دری دانسته شود و چنین پنداشته شود که اینها دو زبانند، با دو ریشه و خاستگاه مجزا. اگر از قضا، در تقسیمات قرن نوزده، هرات در این سوی مرز واقع می شد، آنگاه مردم این شهر - با همین زبان رایج - فارسی زبان می بودند و اگر مشهد به افغانستان تعلق می یافت، مردم مشهد - با همین زبان موجود - دری زبان تلقی می شدند؟ ملاحظه می کنید که مطرح کردن قضیه به این شکل، کمابیش غیرمنطقی می نماید.

حال، چند دسته از واژگان متفاوت در میان فارسی زبانان تهران، خراسان ایران، هرات و کابل را جدا می کنیم و به بررسی شان می پردازیم تا این سیر زبانی از تهران تا کابل را حس کنیم در عین حال، دریابیم که زبان مردم میانه مسیر، گاه بدین سوی و گاه بدان سوی متمایل است.

دسته اول - واژه هایی که در کابل و تهران متفاوت است، ولی در هرات، با تهران تشابه دارد نه با کابل. از این نوع واژگان بسیار است و من فقط چند نمونه را نقل می کنم.^{۱۰}

کابل	هرات	ایران
بادرنگ	خیار	خیار
برنج ^{۱۱}	پلو	پلو
بوره	شکر	شکر
پالک	اسپناج	اسفناج
پُت شدن	قایم شدن	قایم شدن
پَشک	گربه	گربه
پُلته	فلیته	فتیله
پیاله	استکان	استکان
پپسه	پول	پول
تار	نخ	نخ
تریوز	هندوانه	هندوانه
تلک	تله	تله
تهکاوی	زیرزمینی	زیرزمین
جای نماز	جانماز	جانماز
چِجِق	جزقاله	جزقاله
چایجوش	کتری	کتری
چَپَلک	سرپایی	دمپایی
چُقُری	قودالی	گودال
چلم	غلیان - چلیم	غلیان
چمچه	ملاقه	ملاقه
چوچه	جوجه	جوجه
چیغ	چیغ	چیغ
دروازه	در	در
دسترخوان	سفره	سفره
راش بیل	پارو	پارو
رنج	آچار	آچار
سالان	خورش	خورش
سطنرنج	شطنرنج	شطنرنج
شوربا	آبگوشت	آبگوشت
شیرینی گک	آب نبات	آب نبات

کرسی	کرسی	صندلی
خواستگاری	خواستگاری	طلبگاری
پرستو	فرشتروک	غچی
قلک	قلک	غولی دانی
سرشیر	سرشیر	قیماق
پتو	پتو	کمپل
گلیم	گلیم	گلم
آخوند	آخند	ملا

جدول بالا نشان می دهد که مردم هرات، هم اکنون واژگان بسیاری را به کار می‌برند که در زبان رسمی رایج در افغانستان - که همان زبان کابل است - وجود ندارد، یا به شکل دیگری تلفظ می شود، ولی در ایران رایج است. اگر قرار باشد زبان مردم کابل دری و زبان مردم تهران فارسی باشد، زبان مردم هرات چه خواهد بود؟

شاید گفته شود که گویش اصیل هرات، همان گویش کابل بوده و به اعتبار نزدیکی با مرز ایران و تاثیر پذیری از رسانه های ایرانی تغییر یافته است. گویش نسل گذشته هرات و نیز مردم اطراف و نواحی این شهر، که کمتر تحت تاثیر رسانه ها بوده اند، این ادعا را رد می کند، چون مشابهت بیشتری به گویش ایران می رسانند. حتی می توان گفت اگر تاثیر کابل از رهگذر رسانه ها نبود، گویش هرات بیش از اینها با گویش ایران تشابه نشان می داد.^{۱۷}

این را نیز یادآوری کنیم که وجود همین واژگان متفاوت در زبان مردم کابل نیز فارسی بودن را از این زبان نمی گیرد، چون در بسیاری موارد، این واژه ها فارسی و حتی اصیل تر از معادل ایرانی آن است. استکان کلمه ای روسی و دخیل در زبان ایران، ولی پیاله همانی است که حافظ در آن عکس رخ یار را می دید.^{۱۸} از فارسی بودن دسترخوان بیشتر گفتیم. تربوز در فرهنگ معین به عنوان یکی از مترادفهای هندوانه آمده است. چایجوش از ترکیب چای و جوش تشکیل شده و بیش از کتری فارسی می نماید (کتری اردوست). شوربا واژه ای است کهن مرکب از شور و با (آش) و ما نظیر این ترکیب را در جوجه با (آش جوجه)، زیر با (آش زیره)، سکبا (سرکه با) و حتی عاشوربا (آش نذری عاشورا) در ایران داشته ایم. حالا وقتی ایرج میرزا می گوید «خادم او جوجه به محضر او برد»^{۱۹} و یک فارسی زبان کابلی از شوربا سخن به میان می آورد،

چگونه می توان اینها را گویندگان دو زبان تلقی کرد؟ همچنین است تهکاو (ته+کاو) و طلبکاری و شیرینی کک و بسیار واژگان ترکیبی دیگری که اجزایشان به شکلی دیگر در ایران کاربرد دارد.

دسته دوم. این واژه ها، نشان دهنده تشابه زبان مردم خراسان ایران با نقاط غربی افغانستان است. البته بسیاری از اینها حداقل در شهرهای بزرگ مثل مشهد و نیشابور و سبزوار از تداول مردم خارج شده و دور نیست که در آینده بقیه نیز به فراموشی سپرده شود. خوشبختانه آثار مکتوب هنوز پابرجایند و من نیز بیشتر مثال های این دسته را از واژه نامه کتاب کلیدر محمود دولت آبادی استخراج کرده ام. می دانیم که زبان کلیدر هم، زبان مرزنشینان ایران نیست، بلکه زبان مردم سبزوار و نیشابور است که حداقل دوصد کیلومتر با مرز افغانستان فاصله دارند. مسلماً در زبان تربت جام و تایباد و بیرجند، از این گونه واژگان بیشتر می توان یافت.

تهران	خراسان	افغانستان
تیرو کمان	پلخمون	پلاخمون
کفش	پاوزار	پیزار
فرسوده ^{۲۰}	پوده	پوده -
آماده	تیار	تیار
وول زدن	جُل جُل زدن	جُل جُل زدن
گردو	جوز	جوز
جوی - راه آب	جویچه	جویچه
خُرد و ریز	چکنه	چکنه
مارمولک	کلپاسه	چلپاسه
چانه	چَنغ	چَنغ
حیاط	حولی	حویلی
کیسه	خلته	خلته
کوره	داش	داش
میدان بازی	داو ^{۲۱}	داو
آب نبات	دیشلمه	دشلمه
زائو	زاج	زاج
پلکان	زینه	زینه

آدامس	سجیق	ساجق
بقچه ^{۲۲}	سارغ	ساروق
سروصدا. هیاهو	شور و شین	شورو شین
زورمند	فُچاق	فُچاق
سرشیر	قیماق	قیماق
قنات	کاریز	کاریز
بادبادک	کاغذ باد	کاغذ باد
احول	گُلاج	کلاج
مشغول، درگیر	کلاونگ	کلاونگ
کچل ^{۲۳}	کَل	کَل
کرم	کُنج	کوخ
کبریت	گوگرد	گوگرد
پارچه، کهنه	لته	لته
بغل	لِک	لِک
فروریختن	رُمبیدن	لُمبیدن
لیسیدن	لیشتن	لیشتن
کره	مِسکه	مِسکه
کاج	ناژو	ناجو
تشک	نِهالی	نالین
ناس	ناسوار	نسوار
بعداز ظهر	نمازدگر	نمازدگر
رها	یله	یله

دسته سوم- اینها واژگانی است که در کابل و تهران عیناً رایج است، ولی در هرات یا خراسان ایران معدل هایی دیگر دارد. این دسته بسیار جالب توجه است و نشانه پیوند محکم میان زبان فارسی دو کشور. این که کلمه ای مثل آرنج در کابل رایج است، در هرات از رواج می افتد و باز دوباره از تهران سر در می آورد، نشان می دهد که ما در یک اقلیم زبانی واحد به سر می بریم.

تهران
آتش

خراسان یا هرات
آلو

کابل
آتش

آرنج	زنگیچه	آرنج
آشپزخانه	مُطبخ	آشپزخانه
قورباغه	مگل	بَقه
بلوط	خِنْجک	بلوط
بینی	دماغ	بینی
تشله - تيله	گوله (گلوله)	تشله
جیب	کیسه	جیب
چادر ^{۲۴}	بقره (برقع)	چادری
زنبور	کلینز	زنبور
لاک پشت	گَشَف	سنگ پشت
فله ^{۲۵}	توج	فله
قلقلک	پاخلوچه	فتتک
گنجشک	چُفُک	گنجشک
لاستیک	جیر	لاشتیک

آنچه گفتیم، نه تنها در واژگان، که در نظام آوایی زبان نیز برقرار است. تحوّل این نظام آوایی نیز در طول این مسیر چنان پیوسته و تدریجی است که هیچ مرز روشنی میان گویش مشرق و مغرب حس نمی شود. بسیاری از ابدال هایی که خاص زبان فارسی ایران شمرده می شود، در غرب افغانستان نیز رایج است مثل ابدال آن به اون در کلماتی چون نون (نان)، جون (جان) و تاوون (تاوان) در نظام آوایی خراسان ایران هم نشانه هایی از قرابت با فارسی زبانان افغانستان دیده می شود مثل کاربرد یک (yak) به جای یک (yek) یا خانه (xana) به جای خانه (xane)

ریشه های تفاوت واژگان

بسیار ساده انگاری است اگر با دیدن تعدادی واژه متفاوت در دو گویش از یک زبان، حکم بر استقلال آنان کنیم، به ویژه وقتی مرز مشخصی میان این دو گویش وجود ندارد. تفاوت میان گویش افغانستان و ایران، امری است کاملاً نسبی و تابع زمان، مکان و طبقات اجتماعی. این تفاوت، در بعضی مناطق بیشتر می شود و در بعضی مناطق کمتر. در گذر زمان نیز میزان این تفاوت ها تغییر کرده و کم

یا زیاد شده است. حتی در یک منطقه و زمان خاص، طبقات مختلف اجتماعی، مجموعه واژگان گوناگونی را به کار می‌برند. در زبان رسمی و ادبی دو کشور وجوه مشترک بسیار بیشتر از زبان عامیانه است و فرهیختگان دو کشور، بسیار راحت‌تر از عوام باهم تفهیم و تفهم می‌کنند. حتی در زبان عوام هم به استثناهایی برمی‌خوریم که حیرت‌انگیز است. چه کسی در افغانستان امروز باور می‌کند که کلماتی چون لُپ، گول زدن، لوس، مقوا، موش مُرده و نیم تنه حدود نیم قرن پیش در این کشور رایج بوده‌اند؟ من این همه را در کتاب *لغات عامیانه فارسی افغانستان* تالیف عبدالله افغانی نویسنده یافتیم.

به جای مرز کشیدن میان گویشهای مختلف زبان فارسی، باید دید این واژگان، از چه رهگذری به این گویشها راه یافته است. اگر این تفاوت، در قدیم بیشتر بوده و به تدریج کمرنگ شده باشد، یک حکم دارد و اگر در سیر تحوّل زبان و به تدریج ایجاد شده باشد، حکمی دیگر. اگر تفاوت در واژگان فارسی باشد، یک قضاوت می‌توان کرد و اگر در واژگان دخیل باشد، قضاوتی دیگر. پس باید ریشه‌های همین اندک تفاوت‌ها را نیز پیدا کرد و دید که اینها ربطی به خاستگاه زبان پیدا می‌کند یا چیزی امروزی است. در یک بررسی اجمالی، علل تفاوت‌های فارسی ایران و فارسی افغانستان را می‌توان در چند دسته جای داد. مبنای مقایسه ما نیز زبان رسمی رایج در دو کشور است.

۱- متروک شدن یک واژه در یک نیمه از این قلمرو زبانی - بعضی از این واژگان در روزگاران کهن در میان همه فارسی‌زبانان رایج بوده، ولی به تدریج از چرخه زبان محاوره بعضی از آنان خارج شده است. ما را به دلایل و عوامل این امر کاری نیست. فقط می‌خواهیم روشن کنیم که این متروک شدن، در سده‌های اخیر رخ داده و ربطی به خاستگاه زبانها ندارد. نخست چند مثال مطرح می‌کنیم از واژگانی که در افغانستان باقی‌اند و در ایران، متروک. *دیگدان*. کلمه‌ای است کاملاً فارسی و بر اصول ترکیب‌سازی این زبان ساخته شده است. در شعر خاقانی و دیگران سابقه دارد. در افغانستان فقط در قلمرو زبانی کابل، غزنی و مزار شریف رایج است، ولی در هرات کمتر شنیده می‌شود. در ایران و همچنان غرب افغانستان به آن اجاق می‌گویند که کلمه‌ای ترکی است. این هم دو نمونه از کاربرد *دیگدان* در شعر کهن ما، آن هم در آثار کسانی که در ایران و دیگر نواحی غربی می‌زیسته‌اند، تا نشان داده شود که این کلمه خاص نواحی شرقی نبوده است:

شنیدم که از نقره زد دیگدان
 ز زر ساخت آلات خوان عنصری^{۲۶} (خاقانی)
 زد دیگدان لثیمان چو دود بگریزند
 نه دست کفچه کنند از برای کاسه آش^{۲۷} (سعدی)
 هیشن، هلبدن. به معنی گذاشتن، در مناطق مرکزی افغانستان هنوز هم رایج
 است. البته هلبدن فقط در شکل امری خودش (بهل) باقی مانده است.^{۲۸} نمونه از
 منوچهری و حافظ:

الا یاخیمگی! خیمه فروهل
 که پیشاهنگ بیرون شد زمزل^{۲۹}
 نه من از پرده تقوی بدر افتادم و بس
 پدرم نیز بهشت ابد از دست بهشت^{۳۰}
 چهاربا. این کلمه در بعضی مناطق افغانستان به صورت چاروا هم اکنون رایج
 است، ولی در ایران در حال فراموشی است و مرکب عربی جایگزین آن شده
 است. نمونه از سعدی:

نه محقق بود، نه دانشمند
 چارپایی، براو کتابی چند^{۳۱}
 سنگ پشت، کشف. در کابل و اطراف آن، هنوز به این جانور سنگ پشت
 می‌گویند و در نواحی غربی افغانستان کمابیش کشف رایج است، هر چند سنگ
 پشت کابل کم کم جایش را می‌گیرد. ولی در ایران، این دو کلمه از زبان رسمی
 و معیار حذف شده و لاک پشت به جای آن نشسته است. نمونه از سیف فرغانی
 و خاقانی برای کشف و از نیما یوشیج برای سنگ پشت که روشن می‌دارد این
 واژه تا همین اواخر در ایران کنونی حضور داشته است:

زمین مدتی بود چون خارپشتی
 کشیده درون چون کشف سر، شکوفه^{۳۲}

آن پسته دیده باشی همچون کشف به صورت
 آن استخوانش بیرون و آن سبزی اندرون در^{۳۳}

درکنار رودخانه می پلکد سنگ پشت پیر.
 روز، روز آفتابی است.
 صحنه آیش گرم است.^{۳۴}

پای افزار. تداول افغانستان به صورت پیزار به کار می رفته و اکنون در حال متروک شدن است. این هم دو نمونه از انوری:
 حدثان کرد رای پای افزار
 آسمان گشت مرغ دست آموز^{۳۵}

سپاس دار و بدان کاین دویست دینار است
 صداست زاد تو را و کرای و پای افزار^{۳۶}
 ازار. همان زیر شلواری است و در نقاط مرکزی افغانستان به شکل ایزار کاربرد دارد. نمونه از تاریخ بیهقی و دیوان شمس که در اولی، ازار آمده و در دومی ایزار.

حسنک را فرمودند که جامه بیرون کش. وی دست اندر ازار زیر کرد و ازار بند استوار کرد و پایچه های ازار را بیست و جُبه و پیراهن بکشید و دور انداخت با دستار، و برهنه با ازار بایستاد.^{۳۷}

می فروشی است سیه کار و همه عور شدیم
 پیرهن نیست کسی را، مگر ایزار دهید^{۳۸}
 موزه. در ایران چکمه می گویند. البته موزه در ایران معنایی دیگر هم دارد که برگرفته از زبانهای فرنگی است؛ محل نگهداری اشیاء نفیس. نمونه از محتشم کاشانی و پروین اعتصامی برای موزه در معنی چکمه:
 دوپا اگرچه به یک موزه کرده شخص توجه
 کجا رود چه کند ره سپر به پای عصایی^{۳۹}

ره پُر خار مگیلان و تو بی موزه
 سفره بی توشه و شب تیره و بارانی^{۴۰}
 دسترخوان. در اصل دستار خوان بوده و در متون کهن سابقه دارد. در ایران و نیز هرات افغانستان بدان سفره می گویند. نمونه از عطار نیشابوری و فردوسی طوسی:

هرک جان خویش را آگاه کرد،
 ریش خود دستارخوان راه کرد^{۴۱}
 به من داد زین گونه دستار خوان
 که برمن جهان آفرین را بخوان^{۴۲}

و اینک بعضی از واژگانی که در ایران رایج است و در افغانستان از دور خارج شده، همراه با شواهدی از شاعرانی که برعکس، در نواحی افغانستان کنونی یا اطراف آن زیسته اند؛ تا دانسته شود که این واژگان مخصوص نواحی باختری (ایران کنونی) نبوده است.

شلوار. در ایران رایج است، ولی در افغانستان به جایش پتلون به کار می رود که گویا فرانسوی است. این هم نمونه از سنایی و بیدل که شاعرانی اند متعلق به حوزه جغرافیایی و زبانی افغانستان و هندوستان:

کُله آن گه نمپی که در فتدت

سنگ در کفش و گتیک در شلوار^{۴۳}

خلقی است زین جنون زار، عریان بی، تمیزی

دستار تا به زانو، شلوار تا به گردن^{۴۴}

بیت سنایی، می تواند شاهی برای کلمه کفش باشد که در کابل به جایش بیشتر بوت انگلیسی بر زبان مردم جاری است.

مداد. در افغانستان کلمه فرنگی پنسل جای آن را گرفته است. نمونه از سنایی غزنوی و عبدالرحمان جامی که هر دو در میان مردم ما اعتباری خاص دارند:

گرنخواهی ز نرگس و لاله

چهره گه زرد و گه سپه چو مداد^{۴۵}

گاه می خواهی از مداد امداد

می کنی شعر را چو شعر، سواد^{۴۶}

بازرگان. در افغانستان تاجر، تجارت و ثجار جای بازرگان و مشتقات آن را گرفته اند. نمونه برای بازرگان از مولانای بلخی:

بود بازرگان و او را طوطی ای

در قفس محبوس، زیبا طوطی ای^{۴۷}

خیار. در کابل بدان بادرنگ می گویند. این بادرنگ در فرهنگ معین، هم به معنی خیار و هم به معنی بالنگ آمده است.^{۴۸} این هم نمونه برای خیار از ناصر خسرو بلخی و سنایی غزنوی:

چون بیایی سوی من با مژه خرمایی همی

چند باشی بی مژه همچون خیار، ای ناصبی^{۴۹}

گرد خرسندی و بخشش گرد، زیرا طمع و طبع

کودکان را خربزه گرم است و پیران را خیار^{۵۰}

۲- تاثیر زبانهای دیگر. زبان فارسی ایران و افغانستان در معرض زبان های دیگری نیز بوده است، ولی تاثیر این زبان ها در هر دو کشور یکسان نیست. مثلا تاثیر اردو و پشتو در افغانستان بیش از ایران مشهود است. زبان های عربی، ترکی، انگلیسی، فرانسوی و روسی نیز در مقاطع مختلف تاریخی بر دو کشور به گونه های متفاوتی اثر داشته اند. در سال های پس از مشروطه، ایران بیشتر متأثر از زبان فرانسوی بوده و افغانستان، متأثر از زبان انگلیسی. این تفاوت، هم در واژگان و هم در تلفظ حس می شود. مثلاً در ایران، اکسیژن و هیدروژن و پتاسیم می گویند و در افغانستان، اکسیجن و هایدروجن و پوتاشیم. پس در این مورد هم نمی توان تفاوت ها را حمل بر دوگانگی زبان کرد، چون این واژگان از بیرون آمده است و ربطی به خاستگاه مشترک زبان ما ندارد.

۳- تغییر شکل و تغییر تلفظ واژگان. این را نمی توان تفاوت خود واژگان دانست، بلکه بیشتر به لهجه و شکل نوشتن برمی گردد. گاهی این تفاوت فقط در زبان عامیانه روی می دهد و در کاربردهای ادبی، باز هم یکسان عمل می کنیم. مثلاً در زبان عامیانه ایران چای به چایی تبدیل می شود یا سماور را در هرات به صورت سماوار و در کابل به صورت سماوات تلفظ می کنند. همچنین است تفاوت گئیک (افغانستان) و کک (ایران) و خربوزه (کابل) و خربزه (ایران و هرات افغانستان) و تھی (افغانستان) و تھی (ایران).
حالا اگر این تغییر شکل بسیار باشد، ممکن است توهم دوگانگی در واژگان را پدید آورد، چنان که میان سماور و سماوات دیده می شود.

۴- تفاوت های دستوری. هرچند دستور زبان برای همه فارسی زبانان یکسان است، بعضی کارکردهای خاص در زبان هریک از این پاره ها می توان یافت. مثلاً در زبان امروز ایران یک سلسله مصادر جعلی داریم مثل پختن، بستن، جنگیدن، ترسیدن، خوابیدن و رقصیدن که در افغانستان غالباً به شکل پخته کردن، بسته کردن، جنگ کردن، ترس خوردن، خواب کردن^{۵۱} و رقص کردن، به کار می روند و این با زبان کهن ما قرابت بیشتری دارد.^{۵۲} همچنین گاهی در افغانستان شکل هایی خاص از فعل منفی مرکب دیده می شود مثل رفته نمی تواند (نمی تواند برود) یا نمی داشته باشد. (ندارد) که البته بعضی از اینها ناشی از غلبه ادبیات اداری و رسانه ای بوده است.^{۵۳} یکی دیگر از چیزهایی که در افغانستان رایج است، ساختن صفت با اضافه کردن پسوند وک به اسم است مثل

لافوک (لاف زن)، گریانوک (گریه کننده) و شرمندوک (شرم کننده، خجالتی) که در ایران به صورت افزودن صرف مصوت بلند او و آن هم فقط در چند مورد خاص دیده می شود. در افغانستان پسوند دان برای کلمانی مثل گلدان و قندان گاهی به صورت دانی به کار می رود (گلدانی، شمعدانی و قندانی). از آن سوی نیز در زبان مردم ایران کارکردهای دستوری خاصی دیده می شود، مثل افزودن "را" برای جملاتی از این دست «برنامه ای را که می بینید، از ساخته های همکاران ما در مشهد است.» و این از غلط های مشهور رایج در ایران است.^{۵۶}

درکابل و بیش از آن در مناطق مرکزی افغانستان، گاهی یک درمیان مضاف و مضاف الیه به کار می برند مثل دست از من به معنی دست من که در بادی امر، کاملاً نادرست و بی ریشه به نظر می رسد، ولی در متون کهن سابقه دارد: «شاه بی دستوری و صوابدید از وی هیچ کار نکردی.»^{۵۷}

همین گونه است کاربرد ماندن به معنی گذاشتن که در کابل رایج است و در شعر سنایی و تاریخ بیهقی آمده است.^{۵۸} نمونه از سنایی که در آن، ماندن را به صورت مانی (بگذاری) صرف کرده است:

زیهر دین بنگذاری حرام از حرمت یزدان
ولیک از بهر تن، مانی حلال از گفته ترسا^{۵۹}

۵- تفاوت در ترکیب سازی- دسته دیگر از واژگان غیر مشترک، واژگان ترکیبی اند که بنا بر ذوق و پسند مردم هر سرزمین، به شکل خاصی ساخته شده اند. مثلاً در کابل و مناطق مرکزی افغانستان، به زیرزمین، تهکاوی می گویند. این تهکاوی ترکیب زیباست از ته و کاو (از مصدر کاویدن) که البته در تداول عامیانه به تاگوی تبدیل شده است.

نمونه دیگر، کلمات سنگ پشت و لاک پشت است، با این ملاحظه که سنگ پشت در روزگاران کهن در ایران نیز رایج بوده، ولی کم کم لاک پشت جای آن را گرفته است (من لاک پشت را در شعر کهن نیافتم، ولی سنگ پشت در شعر نظامی دیده شد). در هرات به این حیوان، علاوه بر کشف که ذکرش رفت، کاسه پشتک هم می گویند که این نیز یک ترکیب سازی دیگر است.

کلمات کتابچه (افغانستان) و دفترچه (ایران)؛ خودرنگ (افغانستان) و خودنویس (ایران)؛ رنگ آبی (افغانستان) و آبرنگ (ایران)؛ روشنی انداز (افغانستان) و نورافکن (ایران) نمونه های دیگر اند برای این اختلاف ذوق در ساختن ترکیب ولی فراموش نکنیم که اجزای این ترکیبات، هم مشترک هستند و

برگرفته از یک زبان واحد.

۶- تفاوت در حوزه کاربرد واژگان - بعضی از واژگان در دو سوی مرز رایجند، ولی با اندک تفاوتی در معنی یا حوزه کاربرد. مثلاً در افغانستان جاده نه به راه های بین شهری، که به خیابان های بزرگ درون شهر اطلاق می شود (مثل جاده میوند در کابل یا جاده لیلای در هرات). صندلی در افغانستان به کرسی گفته می شود (کرسی سنتی، نه کرسی دانشگاه) و در ایران، معنایی دیگر دارد. همچنین است قوری که در افغانستان به دیس برنج می گویند (البته به صورت غوری) و در ایران به ظرفی که در آن چای بخورند. آنچه را در ایران تره نامیده می شود، در افغانستان گندنه می گویند و این گندنه، سوابقی نیز در ادب کهن دارد (شمشیر جز به رنگ نماند به گندنا/ عبدالواسع جیلی).^{۵۸} در عوض در کابل به خیار چنبر، تره می گویند و این میوه در هرات چنبر خیار گفته می شود. کلمه قواره که در افغانستان به معنی قیافه به کار می رود (بد قواره = بدقیافه)، در ایران واحدی است برای پارچه. همین قواره، هرچند به صورت مفرد معنی ای را که گفتم می دهد، وقتی با بد یا خوش همراه شود، در ایران نیز معنایی شبیه به افغانستان می یابد (رجوع کنید به فرهنگ معین، ذیل قواره). اجاره و کرایه نیز با معنایی تقریباً یکسان در هر دو کشور رایجند، و فقط حوزه کاربردها متفاوت است. در ایران برای منزل، اجاره به کار می رود و برای چیزهای دیگر مثل ظرف یا وسیله نقلیه، کرایه. ولی در کابل کرایه عام تر است و برای منزل هم استفاده می شود. یک تفاوت دیگر را در کلمات شیطانی، شوخی و مزاح می توان دید. در ایران شیطانی معنای بازیگوشی دارد که در افغانستان بدان شوخی می گویند. در عوض شیطانی در افغانستان به معنی خبثت به کار می رود. آن شوخی نیز در ایران در معنایی دیگر رایج است که در کابل بدان مزاح (مزاق در محاوره) می گویند و بالاخره یکی دیگر از موارد مشهور این اختلاف ها، تعبیر غلط کردن است که در افغانستان اشتباه کردن معنی می دهد و در ایران، بیجا کردن.^{۵۹}

۷- ابداعات امروزی - زبان دو کشور، در سده اخیر، بیش از پیش متفاوت شد و در این روند، دو عامل بسیار موثر بود: یکی ورود بی رویه واژگان فرنگی و دیگری، تلاش ساکنان هردو سوی، برای پیراستن زبان از این واژگان. پیشتر گفتیم که واژگان فرنگی در ایران بیشتر منشأ فرانسوی داشت و در افغانستان

بیشتر منشأ انگلیسی. پیرایش زبان از واژگان بیگانه نیز در دو کشور نه سرعت یکسانی داشت و نه شباهت بسیاری. در افغانستان بیشتر کوشیدند از واژگان غربی و پشتو به جای واژگان فرنگی استفاده کنند و کمتر کسی در پی واژه سازی فارسی برآمد. در ایران، نه تنها از عربی بهره چندان نبردند، که در پی پیراستن زبان از واژگان عربی نیز برآمدند. چنین بود که مثلاً به Airplane در ایران هواپیما گفتند و در افغانستان طیاره؛ یا به Force در ایران نیرو گفتند و در افغانستان، قوه؛ یا به University در ایران دانشگاه گفتند و در افغانستان پوهنتون که واژه ای است پشتو. بسیاری از واژگان نیز به همان صورت فرنگی در زبان افغانستان باقی ماند، مثل بایسکل (دوچرخه)، پنسل (مداد)، سکرتر (منشی)، راپور (گزارش) و شفر (رمز). در مواردی اندک نیز فارسی سازی در هر دو کشور انجام شد، ولی به دوشکل گوناگون. مثلاً Airport انگلیسی در ایران فرودگاه ترجمه شد و در افغانستان میدان هوایی. اینها همه فاصله زبان فارسی دو کشور را بیشتر کرد.

۸- نیازهای طبیعی - مسلم است که نیازهای طبیعی انسان ها نیز در گستردگی زبانشان در یک حوزه خاص اثر می گذارد و زبان را از لحاظ بعضی از اصطلاحات تخصصی فقیر یا غنی می سازد. مثلاً افغانستان به اقیانوس راه ندارد و حتی فاقد دریاچه هایی بزرگ است. بنابراین زبان رایج در آن، از لحاظ اصطلاحات دریانوردی فقیر است. در آنجا، برای بلم، قایق، زورق، گرجی و کشتی، فقط یک کلمه کشتی وجود دارد. طبعاً اصطلاحاتی مثل عرشه، ملوان، جاشو و دکل نیز چندان کاربردی ندارد، مگر در عالم ترجمه و آنها هم غالباً از فارسی رایج در ایران وام گرفته می شود. همین گونه است اصطلاحات مربوط به قطار و راه آهن که ما در افغانستان چون از خود این پدیده ها بی بهره ایم، نیازی به نامشان نیز حس نکرده ایم. به همین ترتیب، ما در افغانستان برای کلمه عمامه، حداقل پنج معادل داریم، یعنی دستار، لنگی لنگوته، مندیل و سلّه. این دلیلی ندارد جز رواج بیشتر این پوشیدنی در این کشور.

با آنچه گذشت، می توان به این دریافت رسید که همین تفاوت اندک میان زبان فارسی افغانستان و ایران هم عواملی کاملاً طبیعی دارد و در هیچ جا به خاستگاه این زبان بر نمی گردد. این یک زبان واحد است که در دو کشور سرنوشتی متفاوت یافته و پس از چندین قرن، چنین تمایزی از خود نشان می دهد. ما این تفاوت را می توانیم تیغی بسازیم برای جدا کردن بیشتر همزبانان از

یکدیگر، و نیز می‌توانیم تبدیل به یک قابلیت کنیم برای بهره‌مندی از تجربیات هم. بدین موضوع، پس از این به تفصیل خواهیم پرداخت. حالا باید بکوشیم که تکلیف خویش را با دو اسم داشتن یک زبان روشن کنیم.

پانوشت ها:

- ۱- در بخش پیوست های این کتاب، نتیجه یک نظر سنجی از تعدادی فارسی زبان ایرانی را آورده ام که می‌تواند مؤید این سخن باشد.
- ۲- نقد *بیل*، ص ۵۸.
- ۳- *نثر دری افغانستان*، جلد دوم، ص ۵۵.
- ۴- *همان*، صفحه ۷۴.
- ۵- *همان*، ص ۶۷.
- ۶- *برف و نقش های روی دیوار*، ص ۴۰.
- ۷- *آواز شب*، ص ۵۱.
- ۸- *از شکار لحظه ها تا روایت قلم*، ص ۶۷.
- ۹- سپوزمی (spozmay) کلمه ای پشتو است به معنی ماه. در پشتو این «س» اول، ساکن تلفظ می‌شود. همانند حرف S در بعضی کلمات انگلیسی. توضیح لازم به نظر آمد چون غالباً کسانی که با پشتو نا آشنا نیستند، اسم این بانوی داستان نویس افغانستانی را غلط تلفظ می‌کنند.
- ۱۰- *دشت قابیل*، ص ۷۴.
- ۱۱- *فصل پنجم*، ص ۵۵.
- ۱۲- *تاریخ زبان فارسی*، جلد اول، ص ۱۰۷.
- ۱۳- فانه و کوتل در فرهنگ معین آمده اند و همین خود نشانه حضورشان در ایران می‌تواند بود. پیزار، همان پای افزار است که در شعر احمد شاملو به شکل پوزار به کار رفته است. خریطه در شعر خاقانی آمده است (خود خریطه کش خاطر و بیان من است). دسترخوان (دستار خوان) کلمه ای کهن است که در ستون قدیم به ویژه *اسرار التوحید* بسیار دیده می‌شود و تیار کردن هم اکنون در زبان خراسان حضور دارد.
- ۱۴- لنگی یعنی عمامه (شاید چون پارچه عمامه در افغانستان غالباً چهارخانه است و شباهت به پارچه لنگ دارد) آهن چادر همان آهن گالوانیزه است، وجه تسمیه اش می‌تواند این باشد که در افغانستان آهن گالوانیزه را برای استفاده در سقف های شیروانی با دستگاه مخصوصی موج می‌دهند و این موج بسیار شبیه به چین چادرهای زنان است. دل‌بندی کلمه ای است زیبا برای مفهومی نازیبا یعنی حالت تهوع.
- ۱۵- در اینجا تداول عمامه را در نظر داریم. چه بسا که در کارکردهای ادبی و رسمی زبان، همین مایه از تفاوت هم از میان برمی‌خیزد.

- ۱۶- اینجا برنج پخته منظور است که در کابل غالباً برنج گفته می شود و کمتر پلو. البته برنج خام در همه جا یکسان است.
- ۱۷- برای دریافت بهتر این سخن، می توان به کتاب فارسی هروی مراجعه کرد.
- ۱۸- ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم/ ای بی خبر زلذت شرب مدام ما (دیوان حافظ، غزل ۱۱).
- ۱۹- افکار و آثار ابرج میرزا، صفحه ۱۴۱
- ۲۰- البته فرسوده معادل دقیقی برای پوده نیست. پودگی چیزی است میان فرسودگی و پوسیدگی، نظیر آنچه در ریسمان های نخعی یا کتابهای قدیمی رخ می دهد. این کلمه با این طیف معنایی درگوش رسمی ایران معادل ندارد.
- ۲۱- اقبال لاهوری هم می گوید: سلطنت نقد دل و دین زکف انداختن است/ به یکی داو، جهان بردن و جان باختن است. (کلیات اقبال لاهوری، زبورعجم، ص ۱۴۶)
- ۲۲- سازغ حتی در مازندران ایران هم رایج است. سارغم را بدهید/ توشه را بردارید/ باید از خانه گریخت (سلمان هراتی، دری به خانه خورشید، ص ۶۷)
- ۲۳- کل در ادب قدیم هم سابقه دارد کز چه ای کل باکلان آمیختی/ تو مگر از شیشه روغن ریختی؟ (مثنوی معنوی، نسخه قونیه، دفتر اول، بیت ۲۶۲)
- ۲۴- البته چادر ایران، متفاوت با بقره و چادری افغانستان است که آن لباسی است چین دار که سرتا پا و حتی چهره را می پوشاند. به هرحال، در بحث ما فرقی نمی کند. کلمه چادر هم در کابل رایج است. ولی به فتح حرف «ر» و به معنی روسری.
- ۲۵- مراد شیر غلیظ گاو پس از زایمان است.
- ۲۶- دیوان خاقانی، ص ۹۲۶.
- ۲۷- کلیات سعدی، غزلیات عرفانی، ص ۱۰۴.
- ۲۸- در گویش عامیانه مردم هزارستان، هشت به صورت ایشت به کار می رود و بهل به صورت بیل و هردو با یای مجهول.
- ۲۹- دیوان منوچهری، قصاید، ص ۶۵.
- ۳۰- دیوان حافظ، غزل ۸۰.
- ۳۱- کلیات سعدی، گلستان، باب هشتم، ص ۱۸۶.
- ۳۲- دیوان سیف فرغانی، قصاید، ص ۹۲.
- ۳۳- دیوان خاقانی، قصاید، ص ۱۸۷۹
- ۳۴- برگزیده آثار نیما یوشیج (شعر)، شعر در کنار رودخانه.
- ۳۵- دیوان انوری، قصاید، ص ۲۶۱.
- ۳۶- همان، قطعات، ص ۶۴۹.

- ۳۷- *گزیده تاریخ بیهقی*، ص ۱۶۷.
- ۳۸- *کلیات شمس*، غزل ۸۰۲.
- ۳۹- *دیوان محتشم*، قصاید، ص ۱۷۰.
- ۴۰- *دیوان پروین اعتصامی*، قصاید، ص ۱۲۴.
- ۴۱- *منطق الطیر*، گم شدن شبلی از بغداد، ص ۱۰۷.
- ۴۲- *شاهنامه فردوسی*، جلد ۵، داستان بیژن و منیژه بیت ۱۰۰۲.
- ۴۳- *دیوان سنایی*، قصاید، ص ۱۹۹. (کیک همان کک رایج در ایران است و در افغانستان به همین شکل کهن باقی مانده است. هم در تلفظ و هم در نگارش).
- ۴۴- *دیوان بیدل*، غزلیات، ص ۱۰۱۱.
- ۴۵- *دیوان سنایی*، قطعات، ص ۱۰۵۷.
- ۴۶- *هفت اورنگ*، سلسله الذهب، ص ۶۳.
- ۴۷- *مثنوی معنوی*، نسخه قونیه، دفتر اول، بیت ۱۵۵۶.
- ۴۸- رجوع کنید به فرهنگ معین، بخش ۱، ذیل بادرنگ و خیار.
- ۴۹- *دیوان ناصر خسرو*، ملحقات، ص ۵۴۰.
- ۵۰- *دیوان سنایی*، ص ۱۸۸.
- ۵۱- خواب کردن به معنی خوابیدن، نه به معنی خواباندن در کابل رایج است. در هرات خواب شدن می گویند و خواب کردن را به معنی خواباندن به کار می برند.
- ۵۲- رجوع کنید به: *سبک شناسی*، جلد ۱، ص ۳۵۱.
- ۵۳- به طور کلی، ادبیات اداری و رسانه ای، زبان را به سوی دراز نویسی می برد؛ چنان که مثلاً به جای فراموش شدن، به فراموشی سپرده شدن رایج می شود و به جای حاضر شدن، حضور به هم رسانیدن و... (رجوع کنید به *علاط ننویسیم*، ذیل درازنویسی).
- ۵۴- رجوع کنید به *علاط ننویسیم*، ذیل را.
- ۵۵- *سبک شناسی*، جلد ۲، ص ۶۳۲ (نقل از اسکندر نامه).
- ۵۶- *سبک شناسی*، جلد ۱، ص ۳۹۴.
- ۵۷- *دیوان سنایی*، قصاید، ص ۵۶.
- ۵۸- *دیوان عبدالواسع جبلی*، قصاید، ص ۱۴. این بیت از قصیده ای است با مطلع «منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا» و این قصیده به سنایی نیز نسبت داده شده است، ولی مرحوم مدرس رضوی ضمن نقل آن در *دیوان سنایی*، یادآور می شود که از آن عبدالواسع جبلی است. (رجوع کنید به *دیوان سنایی*، قصاید، صفحه ۴۸).
- ۵۹- این ترکیب فعلی تا حدود یک قرن پیش به معنای اشتباه کردن بدون مفهوم توهین آمیز بوده است. (*علاط ننویسیم*، ذیل غلط کردن).



The Secret of Laughter

Magical Tales from Classical Persia

I.B. TAURIS

Shusha Guppy

Contents

Iran Nameh
Vol. XXII, Nos. 1-2
Spring & Summer 2005

SPECIAL ISSUE ON AFGHANISTAN
Guest Editor: *Wali Ahmadi*

Persian Articles
Book Reviews

English Abstracts:

The Paradox of Social Evolution in Afghanistan
Hamza Wa'ez

An Introduction to the History of Modernity in Afghanistan
M. Nasir Mehrin

The Structure of Land Exploitation in Afghanistan
M. Akram Osman

Reflections on Contemporary Literature in Afghanistan
Latif Nazemi

On the Translation of Foreign Fictions in Afghanistan
Farid Bezhan

Satire and Parody in Contemporary Literature of Afghanistan
Jalal Noorani

A Glance at Afghan Music in the Last One Hundred Years
A. Wahab Madadi

Landi: The Popular Pashtu Poetry
Najib Manalai



ENCYCLOPÆDIA IRANICA

Edited by
Ehsan Yarshater

Center for Iranian Studies
Columbia University

Volume XIII

Fascicles 1 and 2 Published:

ILLUMINATIONISM—INDUSTRIALIZATION II
INDUSTRIALIZATION II.—IRAN II.
HISTORY OF IRAN, PRE-ISLAMIC

Fascicle 3 in Press

IRAN II.—IRAN VI. IRANIAN LANGUAGES AND SCRIPTS

Published by
ENCYCLOPÆDIA IRANICA FOUNDATION
New York

Distributed by
ISENBRAUNS INC.
Winona Lake, Indiana
Tel: (574) 269-2011 Fax: (574) 269-6788

Please visit our website at
www.iranica.com

The Paradox of Social Evolution in Afghanistan

Hamza Wa'ez

Afghanistan's extensive contacts and interaction with the dominant cultural basins of the ancient central and south central Asia, such as Iran and India, must be considered the most significant aspect of its history. It was in this period of its history that Afghanistan enjoyed a remarkable cultural growth and expansion. Understanding Afghan's civilizational characteristics, therefore, requires familiarity with these ancient civilizations. However, both orientalist and nationalistic historiographers have both tried to divide the common artistic and cultural heritage of this period with a view to strengthening national boundaries and cultural identities. It is in the latter period that one may observe the onset of cultural decline and endemic socio-political instabilities in the country.

A number of internal and external factors have contributed to the onset of the contemporary upheavals in Afghanistan, including external pressures, ecological condition, the tribal and feudal structure of the country, multiplicity of languages, religious fanaticism, and dysfunctional political structures. The Jihadist

military campaign against Russian occupation of Afghanistan followed by years of internal political and religious strife, led to serious fissures in the country's traditional structures and the advent of a new class of leaders.

Similar to the case of most traditional societies that undergo sudden and extreme changes, the new leaders of Afghanistan are still imbued with traditional norms and values and yet brandish modern means of governance. Thus, they have tried to govern in the tribal and feudal modes while utilizing modern political concepts and institutions, including ideologies, political parties and state of the art weaponry. The result has been the continuation of political instability and violent religious and ethnic conflicts.

An Introduction to the History of Modernity in Afghanistan

M. Nasir Mehrin

The process of modernity in Afghanistan was intricately related to the objectives and policies of monarchs and ruling emirs of the country particularly during the rule of Shir Ali Khan in late 19th Century. However, Afghanistan's thinkers, writers and artists have had their share in propelling the Afghan society towards the contemporary modern world. Yet, the creation of the environment suitable for the progressive activities of the cultural and literary elites was itself the outcome of the policies adopted by the ruling emirs. Conversely, the constraining role of the rulers can be observed during periods where the prevailing political conditions limited the freedom of these groups, as in the period of Amir Habibullah Khan and his courtesans.

The impediments to modernization of Afghanistan, however, lay most prominently in the incongruities of the social, political and cultural fabrics of the society at large. Among these one may include great power influence and meddling in internal affairs of the country, internecine power struggles, and the influence of religious leaders in search of wider influence and authority. Nevertheless, it is a fact that almost every step taken towards modernity in Afghanistan has come on the wake of a mixture between traditionalist and modernist elements.

In the halting process toward modernization in Afghanistan, the role of the literary elite may have been greater than influence of social and economic developments. Furthermore, it must also be noted that every regressive period in Afghanistan's modern history has resulted in the stultification of literary and cultural life of the country.

The Structure of Land Exploitation in Afghanistan

M. Akram Osman

One may safely assume that two key natural and ecological factors have greatly influenced the land tenure system and agricultural production modes in Afghanistan, i.e., the vast expanses of arid land and the scarcity of water resources. The questions of land and water, therefore, have always been intertwined with various systems of land ownership and agricultural production in Afghanistan which range from government, and royal holdings, to religious endowments, private lands and the jointly held agricultural lands of ranchers and herders.

A number of sociologists, influenced by Marxist theories or superficial resemblance, have characterized Afghanistan's traditional system of land ownership as similar to the old European feudal formations. However, most observers believe that there is scant similarity between the two systems. For, there were no hierarchical feudal bonds in agricultural ownership and production in the Iranian plateau, specifically Afghanistan, or Iran, where the peasantry was by and large directly under the control of the monarch or his appointees. In fact, unlike the European feudal system that lent itself to the growth of capitalism, the Afghan's static and constraining land ownership has not been conducive to such a transformation.

Afghanistan, which has passed through two unsuccessful land reform measures, is still deeply mired in the interconnected problems of land, water and social progress. Similar dilemmas plague some other central Asian societies that, in an untimely and unnatural move, tried to leap from an agricultural stage to socialism, and with the disappearance of the Soviet empire have returned to the early phases of the 20th century.

Reflections on Contemporary Literature in Afghanistan

Latif Nazemi

Three external sources have informed the Contemporary literature of Afghanistan. The first has been the Russian and later Soviet literature and cultural, particularly 19th century literature represented by the likes of Tolstoy, Pushkin, Gorky, and Chekov. Next to French literary figures, the classic Russian writers had the deepest have had the deepest influence on Afghanistan's novelists. Furthermore, the post-revolutionary Russian writers also have had considerable impact on the style of the left leaning and Marxist Afghan literary figures. The influence of Iranian literature on Afghan poets and storywriters can not be underestimated. In particular, the Iranian writers and novelists with leftist tendencies or who were sympathetic to the Tudeh party, such as Abolqasem Lahouti, Ahmad Shamlu, Farokhi Yazdi, had considerable influence on Afghanistan's leftist literary figures. Finally, the impact of European literature, specially French and German writers, on contemporary Afghan literary figures began from the second decade of the twentieth century. The American literary influence, however, is of recent origin.

Short stories, novels, plays and prose poetry were all western literary genres adopted by Afghan writers and poems. With the spread of European literature in Afghanistan, either directly from Europe or through translated works from Iran, traditional Afghan literature, particularly poetry, gradually gave way to modern versions. A new wave of modern Afghan writers and poets blazed, at times fearlessly, new literary trails. The gate to modernity was further widened with the increase in the number of Afghan students in both western and communist countries. A gradual rush to translate modern literary works also contributed to the growing familiarity of Afghan writers and poets with various components of modernity in western literature.

On the Translation of Foreign Fictions in Afghanistan

Farid Bezhan

The translation of foreign fiction has been one of the most significant cultural developments in Afghanistan since the early 20th century. Modern translation, which emerged with the establishment of the printing press in the country, paved the way for broader, cultural changes. Its development parallels the sociopolitical changes in the country. At its inception, translation was a means towards introducing a different type of lifestyle (namely the Western) as part of a political struggle to reform Afghan society. A primary goal of such a project was to modernize the Persian language by making it more straightforward and more reflective of everyday life. To this end, translation of foreign fiction was perceived to be one of the main sources for the emergence and development of modern fiction and its various genres, such as the novel, the short story, and drama.

Translations provided new approaches toward literature. They helped authors learn more about the nature of their own literary activity and explore new structures and themes. The publication of translated works reflected both the overall sociopolitical and cultural characteristics of the various political eras and, most importantly, the positions of the governments towards such changes. The printed media, which throughout the 20th century was controlled by the state, preferred the publication of translated works to creative original works, because they were politically safe and less problematic in relation to official censorship. For the translators, too, these publications brought income and literary fulfillment, and were also a way of expanding the reading public.

The great number of such works published in Afghanistan indicated the reading public's thirst for works that had been otherwise unavailable. It should be pointed out that translators came from differing social backgrounds: some belonged to literary or social elites while the others consisted of low-level civil servants, teachers, and even students. All had different levels of education, literary experience, and command of foreign languages and proficiency in literary Persian. Thus, their sociopolitical outlook strongly reflected the type of the works they chose to translate and the way they translated them.

Satire and Parody in Contemporary Literature of Afghanistan *Jalal Noorani*

Satire and parody, as means to amuse the reader, stealthily ridicule the self-indulgent ruler and subtly remind him of his flaws and foibles have long had a prominent niche in classical and modern Persian literature. *Anvari Abivardi*, *Suzani Samarqandi*, and particularly *Obeid Zakan* are the prime examples of Iran's classical satirical poets. In modern times, the likes of *Mirzadeh Eshqi*, *Iraj Mirza*, *Dehkhoda* and *Mirza Jahangir Khan* set their own unique style on the tradition.

In Afghanistan, *Mahmud Tarzi* was perhaps the first contemporary writer and journalist who produced and introduced satirical works. Later on, *Haj Ismail Harati* and *Shayaq Jamal*, defying the censors, further popularized satirical poetry. In more recent periods, a number of poets, including *Talib Qandihari*, *Nasir Nasib*, and *Shirali Qanun*, valiantly tried to echo the hardships of Afghans' daily life and the anomalies of their social interactions in their satiric works. However, due to suffocating and ever present censorship, their satiric works only aimed at no more than price gouging, superstition, and low level bureaucratic corruption. In the same period, satiric sketches and cartoons added a new dimension to the Afghan satirical repertoire. With less restrictive laws, cartoonists such as *Hamid Navid*, *Tariq Marzban*, and particularly *Homayoun Hozhab Shinwari*, succeeded in producing more biting satirical works.

Tarjoman was the first weekly journal in the pre Soviet invasion of Afghanistan that was devoted exclusively to satire and parody and soon after its publication attracted most of Afghanistan's satirical writers. With the fall of *Taliban* regime and its suppression censorship, there has been a revival of satiric journals and publications in Afghanistan, of which the most prominent are *Zanbil-I Gham* and *Chai-I Dagh*

A Glance at Afghan Music in the Last One Hundred Years

A. Wahab Madadi

There has been scant serious research on Afghanistan's music in general, and its local and folk music in particular. Indeed, the Afghan's culture and literature have generally been ignored or undervalued in the last century.

While Khorasani music was the prevalent musical system in the major cities of Afghanistan particularly Kabul, Qandihar and Herat, Indian musical modes, melodies and instruments began to leave their mark on the Afghan musical traditions since late 19th century. Originally, musicians, both players and vocalists, traditionally performed exclusively for kings, princes or local khans. It was only later, in the reign of Abdul-Rahman khan, that the circle expanded and musical performances were allowed for members of privileged classes.

The current classical musical bands in Afghanistan usually comprise a main vocalist and a group of performers using string instruments. Ostad Qorban'Ali was the first pioneer musician who popularized the current style of musical performance. He was followed by a number of music masters who proceeded to write a variety of tunes and melodies, trained students, and sang both classical and folkloric songs. In the two decades prior to the onset of Soviet invasion and the Jihadist wars, Afghan governments adopted various measures to promote and popularize music in the country. These measures included the creation of departments of arts and music in Kabul University, encouraging the establishment of the union of musical performers, and sending talented students of music to European countries for advanced musical studies. At the wake of the catastrophic period of war, destruction and suppression, however, very little is left of what was once a blooming world of music and musicians in Kabul.

Landi: The Popular Pashtu Poetry
Najib Manalai

Pashtu, the language of more than 40 million inhabitants of Afghanistan, Pakistan and India, is, next to Persian, the most prevalent of Arian languages in the world. Not only the quality of the written Pashtu literary works, but particularly its dynamic folkloric oral poetry attests to its viability. The oldest literary evidence relating to Pashtu goes back to the eighth century. Pashtu's literary renaissance, however, which began in the 16th century and continued until 18th century, took place under the influence of Persian literature. Pashtu pioneers of this renaissance were steeped both in religious ideas and Persian literary traditions. Some of their poems were written in Persian. Indeed, the influence of Persian has been quite evident in the extensive presence of not only Persian poetic literary modes and expression but also Persian words in Pashtu writings.

Given the state of literacy in the Pashtu communities, the significance and prevalence of oral poetry is more pronounced than the written one. The most prevalent, and perhaps the most beautiful, in the latter genre is the *Landi* poetry. The etymological origin of the word *Landi* is not known but the word may be from root "land" in Pashtu meaning short since there are usually no more than a few lines in each poem. The authors of these poems are never known, for each poem is in a constant state of revision and adaptation commensurate with the changing social and political circumstances.

Some of *Landi* poems have lasted for long periods of time and some others that refer to a particular event are forgotten once the event is swept from public consciousness. In recent years, a number of cultural institutions in Afghanistan and Pakistan have published collections of *Landi* poems numbering over 50000 quatrains. It is estimated, however, that the number of these poems still in common usage exceed a hundred thousand.

آموزگار، هوشنگ. فرهنگ افعال متداول فارسی و انگلیسی همراه با مترادف ها و کاربردهای افعال فارسی، بتزدا، آیکس، چاپ دوم، ۲۰۰۵. ۱۴۱+۱۶۵ ص.

- خواندنی، سال سوم، شماره بیستم، اسفند و فروردین ۱۳۸۴، تهران.
- نقد و بررسی کتاب، تابستان ۱۳۸۴، تهران.
- نشریه حقوق بشر، (ارگان جامعه حقوق بشر در ایران)، سال نوزدهم، شماره ۵۹، زمستان ۱۳۸۲، برلن.
- ره آورد، سال بیستم، شماره ۷۱، ۱۳۸۴، لس آنجلس.
- علم و جامعه، سال بیست و ششم، شماره ۲۴۸، شهریورماه ۱۳۸۴، واشنگتن.
- صوفی، تابستان ۱۳۸۴، لندن.

-Hashbeiky, Forogh. Persian Orthography; Modification or Changeover? (1850-2000), Uppsala, Uppsala Universitet, 2005. 250 p.

- *Iranian Studies*. Vol. 37, no. 3, September 2004.

- *International Journal of Middle East Studies*. Vol.37, no. 4, November 2005.

- *The Middle East Journal*, Vol. 59, no. 2, Spring 2005.

کتاب‌ها و نشریه‌های رسیده

- مسکوب، شاهرخ. *ارمغان مور. جستاری در شاهنامه*، تهران، نشر نی، ۱۳۸۴. ص ۲۷۴.
- کامشاد، حسن، *پایه گذاران نثر جدید فارسی*، تهران، نشرنی، ۱۳۸۴.
- شیدا، بهروز. *از تلخی ی فراق تا تقدس تکلیف*، سوئد، نشر باران، چاپ اول، ۱۳۸۰. ۱۴۵ ص.
- _____ *توازی‌های ناتمام در قاب قدرت*. سوئد، نشر باران، ۲۰۰۴. ۱۸۹ ص.
- _____ *گم شده در فاصله دو اندوه*. سوئد، نشر باران، ۲۰۰۳. ۲۳۱ ص.
- گازرپور، بهمن. *رساله ی قدسیه ی طریقت صدیقان یازده سیر در قلمرو لاهوتی عالم معنا «هو»*، تهران، انتشارات حروفیه، ۱۳۸۴. ۵۱۱ ص.
- تنکابنی، فریدون. *چهارشنبه‌ها (چند داستان) کلن*، انتشارات فروغ، ۱۳۸۳. ۱۱۹ ص.
- حائری، جمال‌الدین. *زنان شاهنامه، پژوهش و نقالی، از آدرکسب تا همای*، تهران، انتشارات پیوند نو، ۱۳۸۳. ۱۷۳ ص.
- شکبیا، پروین. *چندگفتار و نوشتار*، نشر کتاب کیومرث، ۱۳۷۸. ۵۳۰ ص.
- کاظمی موسوی، احمد. *علمای شیعه و قدرت سیاسی*، بتزدا، نشر آیکس، ۱۳۸۴. ۲۱۴ ص.
- اردوخانی، ابوالفضل. *سلام روسپیان، سلام، آلمان*، نشر نیما، ۱۳۸۳. ۱۷۵ ص.